

A-31

نگارنامہ

مفتی لعل چند و ملک زادہ

(۱۷ رمضان المبارک ۱۴۷۲ھ)

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله

152

منتهی حکمت کامله از بی چون و ادرات از بی به انشا و صحیفه شیرین کائنات
پرواغت دیباچه این نوایان نامه بدیع رقم بنام نای و اسم کرامی مجموع
حدوث و قدم حضرت آدم علیه السلام معنون گردان

فی الارض خلیفه در ملا و علی انداخته تا چو مسعود شیرین در بی
غایبه در خاتمه الکتاب معنه ظهور آورد و جلعت خلافت و

بر نواخته بغلغه و هو خلیفه الله فی الارض تا موزمان و زمان را
آئین خست تا در اجرای احکام نظام و امضا امور که

و علی و عابد بر بی و انیسر علید که در بی و
تا که اولاد و محاسن که در بی و انیسر علید که در بی و

و اینست چنانکه یکی متوجه بکسی گردیده چنانچه بعضی از اینها
الهی و سید عالم الاهی بنهایی نه مجرد شافیه و صفه تکدی و ادبیت و ار
بیار از تنه و روی اجابت خانه کارگاه تعلی و حال و زنده این
و استخوان از بر نظام حال عباد و سرانجام همه عالم کون و فساد و انشراح
بر آنستند تا مستفید آن سعادت نشان بقدر فروغ فهم و رسانی
طبع عطا شده و علم بر امور محموله از اطلاع بر وجه معقوله کامیاب شوند
تا این زمان سبب عاقلان بدستور و قانون بدینینسان نسوزد
و هرگز با بر شرف ذات و مکارم نفسانیه و انشوری و درمی افزودند تا کمال
داشتند و شرف ذات مشایخه میخاید تا آنکه کمال
فوق تربیه و تدبیر و انانیت و الوجود و عنصه اعلان می آید با اطلعه
منشی که اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها
با معانی نظریه و تربیت در یافت که عزیزان پیشین بر چند از اینها
است و دستور مکاتبات از حسن خط و در دو
درست و در دو خط و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها
در اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها

دالام در اقصیه خاطر باز گشاید و دوست فردا شسته محض عنوان و
مراسله باخته می در حاله و نویسه و مقالات مختصره بر نوشته و سبک
انجامی روزگار و نصیب آفتاب و خورشید و باران که روزگار را اعتبار
را و ستیاری نماید بقیه هم در یاد و برین تقدیر این و محقر و در حقیقت
این مجیدی مشتمل بر دو دفترچه و دو دفتر اصل همین است خزان
که بری سلطان و خوانین بلند مکان و نه کام تقدیر و در اینها
معاظرتان از اسرار و جواب و غیر آن که برین کار بر نگاشته بودند و دفتر
دویم بکتابت و دیگر منشیا منقح نویسنده فرمایان مطاعه بنده
عالمه الهی و نشان فیض عنوان شهنشاهی عالمی بار و عریض

[illegible]

[illegible]

تو در وقت نشاندن مقدمات متاخر نشاندن بلاغت نشان

و در بیان ناد و جای در پیشین زمان بروی کار برده و محو روزگار را در
کین طریقی بخت پذیر ساخته اند چنانکه آن در کتاب کتب
نظردر نیامده لکن استعدادهای فردا جمع از سخن به درازان ایام باقی روزگار

حال که بر فضل و کمال آنان اطلاع داشته و در بیان این مجموعه به
و نیز به شایسته و قابلیت استعدادهای غریزی که شرف نبوغ و منصبی
دی نشاندن به درونم سخنان با کمال و کفایت بیان و یارستان و به
سعی شیزاری که کتابستان در نه نجابت خوش عبادت است
شعبه نوزاد حکیم نصیر الدین طریقی که اخلاصهای بقوت علمی و نظام
مناست نوشته و بعده شمس شرف الدین علی نیروری

تجربهای بسیار خوب و بعده ذوالکافران میر شاه بروی
که در پیشین زمان در تحقیق این نامه جام داد سخنوی و ادب و آشنایی
در جهان باز داشت و بعده که بر یک مصنف تاریخ عالم
بسیار عبادت و در راه دعا و دعا که بر ما میسر است
در وقت نگرانی که در زمان خلفای اسلامی هم طرز بوده اند

روزه حقیر حالت و حیثیت آنها علم ندارد اما در عهد سلطنت حضرت شهبان
شیخ بزرگوار فضل بن شیخ مبارک در فن انشا و تازه طبع بر نهاده باده سخن را
با وجوه بیانیده و امین احمد رازی کتابت اینیم بخت و بختیافته
و مصنف تاریخ مدو با محمد قاسم قریشی بآبائی دگرین چهره افروز ناظره حسن
که در زمان خلافت حضرت حضرت مکانی معتمد خان معروف است
الکلیت محاکمه از عبارت و آواسته نوشت و در عهد سعادت سید علی
حضرت فردوس آستانلین سرآمد منقح نویسنده و ستور اعظم افضل خان در محرم
بعد از اسلام بنام دیوان و علی محمد سعید خان مسند دیوانی اعلی خانانی جایز
بنابر قوت علمیت و نیروی طبیعت هر چه نوشت استادانه و فاخلاقانه نوشت
از روی انصاف با مجلس خلوت خاص ملکیت کون
به بدو در انامی فن انشا آموخیم به بر سر شیخ مبارک که سیدم رحم الله
بجای این انصاف در ایام وزارت خان مذکور تدوین نامه میخیزد تاریخ
نمود آمد در احوال حال به جلال ابرارانی بتقدیم این خدمت ماحور
نیز به سبب که او منش و اخلاقش مطهر است و در راه خدمت و عبادت
مهر و عین و زینت در آنرا به بندید به سبب این که لا سوریات نکرد و به

شیخ: فضل بر این نام این امر خطیر می باشد یافت جان خود را در راه حق و تعظیم حق
 بطرز و طایفه و در راه این کار چند گزیده نادر یادگار می باشد و شیخ است ^{سنگ} ^(۴) ابو محمد
 باز که این شیخ چون به سبب رحمت از این کار باز ماند از این دفتر ^{شیخ} تمام
 محمد داشت که در شیخ ابو الفضل معفور تمام بیست و در سر کار با او ^{مرا}
 و از شکره قاضی محمد افضل سر دفتر بنا بر این بود که رقعاتش را که ^{از آن}
 و از مستفیدان میزد و دو شیخ عبد الرحیم خیرالهی و ملا امیرالای ^{میرزا}
 چند مرتبه بر این ای زمان ترجیح داشت و شیخ حبیب الله ^{میرزا} منتی با او داده بود
 در تهیه مطلب ترکیب عبارتید طریقی نمایان است و بعضی از ایشان ^{میرزا}
 که در سواد اعظم هند و شایع شیخ ابو الفضل مثل او دیگری نیست با صاحب
 وجودت فمین اجوده وجود نیامده و از رشتیان ^{میرزا} ظهور
 ایام ^{میرزا} چند بیان بر عین لاهوری باین الاقوال امتیاز داشت اگر چه
 و سخاوت علمی ندانست اما بنا بر کثرت استعمال و القافه و آیت و این ^{میرزا}
 طریقی از کتب باستانی از خط هر لوطی است گفتار و شیخ ^{میرزا}
 محمد جعفر ^{میرزا} در چند هم منتی گری دست بقلم شناسا ^{میرزا}
 خدمت خان برادر سوره مکتوبه میخواند و بسیار غمگین و سوده و در کار می نوشت

طلوع یار عزت و سراج منتهی رستم خاندان که بعد از رحلت خان و امیرزاد
راجر تیسکه سلطان بنی فرقه چاه نیری و دوسالگی رسید و در میان ملی و مشایخ
خانگی را به دستبار و دوشمن گردیده در مد عافکار یا سحر ساری به کار برد
همانکه الهی ربانی و تائیدات آسمان آن نگرش می افروزد و الله روی در
از بر زینت دست عکاسی ساختن بجای بر یکی از نگاره افروشان نیست و در عهد
سارک حضرت سلیمان مرتبت ابوالنظر علی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر
مادینه غازی خطه الله ملک هندگاه ملا ابوالفتح مسوی که قابل خان خطه
ی قدس خدمت منتهی گری حضور لامع نور بر داشت چون بغرور و شکوه
علی شل خود و در عالم دنیا موجود نمیدانست بمضمون کل شیء مالک وجهه
دور از رب ساقی که شد لب از آن مرزا محمد کاظم خلیفه مینا ابرارانه که
بشعوه یا پیشه تبار داشت همیشه افتاد و در کارش عاقل و علم یعنی
نارنج خایون او را که شای کار دست بسته کرد چون بمقتضای باس ادب
است غرا و اجرائی حکام است بیضا و نقیض تاریخ که در دستار
بایده بیضی محل غایت خود معمم پیوسته و در پیرایه منورانه از یاد
خون و داغ و انصاف بقدری آمد بر خیز مقدس بادشاه علی محمد دین پر

۵
همه آن خواجه بزم نواز مذکور عذرت دارد و عیال دارد الا نشاء و از پیشگاه معالی
عالم گردید و در آن باره آن رنگ پیر الکاشن تکیان ریخت است ازین پس هیچی سر
برست ملا خند و کما توفیق می شست و هم صدر الهی شد از مشت بند و کار را در پیشگاه
کان کامکار تا امر و بیج میست بلند تا محلی یافته که در کیش درین تذکره رود مگر معدود
عبد الخاق توفیق بجای نیست کوی سرکار با نشاء نژاده جهان و جهانیان علی بنده سر
عالمیاد را نشاء یافته بود و در ورع و عیال استکبار معهود و چون فقر او و غبار
زود از جام افتاد انون میست کامل الاستعداد و هم جاد و کار است و در توفیق
نیم بر صمیمیت کم و دیدیم در کار است نیست از ره معنی بود آن را زیاده
و از نشاء و دیوانگاه وزارت ایلی کش چند و پاشی و در و بر این کجای میرسان
سنبل سنگه نامی از هم جنبان قصبتی در و بود و بر یکی از آن نادیده
بود و در یکین طرازی میخورد و شیخ عنایت الله و شیخ محمد صبا کنو بزرگین و شیخ شهید
آفاق شدند و الهاد افغان طغانی اگر چه بدر بار که بیان اندر نیامده اما در میان
وطن خود کار سنانی بدید نمایان خشت خوانین بلند مکان است و در
باستانان نظم و شعر کردند و امانت جهان و جمیع معانی الدین
نشان خاصه درگاه وللا بن علی و انا تار و کلامی آتشکار کرد و اید و

در انصهار منصفه که بر سحر بی غفرت و غنای کونیه نشین است در غایت
و شایسته از جادو کلاهی بر فراز سبزه آورد بعد ازین هر که بر سر ظهور و دلایل قیامی
که سخن بر سر است هم اندر صفیفات خویش درج نماید و الله موفق و المستقیم
الحمد لله العظیم العزیز العالی العظیم العالی و باهت تالیفات کنی و هم بکمال
است بهشتی است از آنجا که در عنوان شهادت عین خدمت خدای مردان حقیقت
یاب باید سلفی و نوری از طاق دل بر انداخته بود اکثر هنگام بر سعادت ازلی
مداخت که اسب تعلیق جسمانیه از حقیقت ظاهر نیز بر افتد و دام صحبت خاک نشینان
آسمانی و ظاهر خرابان باطن آری که سلطنت و دکن در نگاه عت در زنی
ندارد و جبره و برافروزد و گو که کرم النفعی آبی بر آتش دروین برزند و در حافی بر
بزرگوار و خور ازین جور نفسانی و در دهر هر فرد که گذاری افتاد مردم دی دست
با کیمیا آری اندر در خود نگاه بنظر زنیاد جمع در خانه آه دیده که خود بر سینه را خد
هر سینه میخوانند و گوید و در صدمه یافته اند که کنی آب را در و بروری میدهد
این فی سر حلال مین بود که آتش را به طلب دور میدهند و دریا
مسبح در آن زمان بدو نشو و شناخت در برگاه و در نظر آن لغو را نمود و
بیان در آن زمان بدو نشو و شناخت در برگاه و در نظر آن لغو را نمود و

و یکین بر نشود بر آفته مقدر و وظیفه مقدر که از جسد افتاده بر رسید خورشیدی
(6) میرفت چه خردی که در سینه بسم و امید و آرزو نماند و از این به پیش و کم و بیش
لایق آفاق زبان به تر است و کج خلقی که همه در خیال اهل در سر نشسته و در لایق
کو با کون مقصد ثانی سر و پا بر دو اندازد و آیه هنگام که بر دارد نیاید تر با کلاه بدرقه
توفیق رفیع طریق گردیده بر در درون به سرای مجمع اطین صورت و معنی مقصد
و دنیا سواد دیده دل بیداری سر و سینه می گذری حیات بر لبش نیز حضرت قاضی
محمد میرزا ظلاله رسانیده و حال این خوشگویی و در دلش معنوی ظهور و حاکم
که در از علی نفوس است و نه از جرد مغرور شده از بند نیست نیز است و نه از سر
نیست و آرزو نه با خود پیوسته است و نه با غیر دل بسته خاطر و در هر دو که از سر
در پیا دیده و در پیا چنانی مجری لطایف کونی و الهی جهان دی
قدری دم آسایش بر کشیده و از لکابویی داعی باز رسیده طعنت در بر است
بیار امید خبا که بعد فوات خان و خوان مدان لشکر دار میراث علیّه و حق و حق
که در خواجگی کردن و نیده بر و در آن عداوت و انحراف داشت هر چند که تعلق و تعلق
عجیب فاسته بود اما اندک التماس خدمت از بیاطرافت و بیابان و بیابان
در هر یک که گاه آسما جا و در آناه خلافت عظمی بر آید و صلوات

کبری او نژاده مظفر برای عدد و بند کشتی بی بر این روش و شمع و سحر
 افروز وقت طلوع خورشید و غیره زنجیر سوار از فرسایسته تخت عدل معصوم
 مجسم بود و بر کرم حضرت محمد معظم شاه عالم بهادر و عظیمه کنایه بی بی
 که از اول قمار روز است - اول مظفران همیشه صدمت است - از این مظفران
 شتر - بر خاتم الکنت محمد دست - اخیرا از ادبش کوی دیوان گاه وزارت اعلی
 و الاثامی و یک باب علوم مرتبه عیال وزارت باویش است فرق عزت و افتخار
 عاید بهیست و از وجه تسمیه آن برگزیده خابیه خاطر افروخته چون عجمه پروردگار
 به طایفه کثرت و در زمان که حاکم کبیر منقاد از برای اصلاح خلایق اقامه
 به چهار سنه دار ملک کابل بمان در آمد و اعلام مظفر اعلام به دار السلطنت لاهور
 و الا که برای تبار مظفر منصور نامدار فرود آمد و ملک
 به رسیدن - پس منتقلی بهیست روان شد و خدمت دارالانوار کابل
 فیروزیه مابین نژاده بنده قدر باش ذره حقیر حواله رفت لیکن از برکنه خوار
 نماند و بخیلی که روشش کسینا و نامش بر زبان مرد و دل شولیده در آن
 چه اثری که نیست در چند آن زمینها با شش و آهوانی نسبت اوزی و باغ
 در حق این مستند و با سبب سبک از برای دفع خدشه و در و شکای

کامل

کنت

[illegible]

ایستاده بر دایه برادران نهاد با وجودی که برای کرم و ماه مبارک مسلمان میگوید
مقام و آزار هیچ مکان دست نیستاد که تو ترزوا جلجل در دو وسیع برادر السور
سایبان آفتاب برافروخت دیدی شد فیض هر خان بیگم و دو حواس و در تفرغ طلب
و تفرغ و سیاه از ملک محصل حال جاگیر میرسانده بود از خدمت دیوانی استعفا
و از تفرغ و امور الیه شریف خان حیدری برین سند دیوانی رفت چون رفتی و نظم
از امور الیه سرچشم یافت لایحه دیوانی محال و لایحه سرکار و لایحه برافروخت
محمد را هم نام رسید خان که اکنون دیوان خانده خدمت امثال میرفت و در زنی دو
آفتاب کاشان از آنجا فرزند خود را مراجعت و عثم و غیره و اکثر تفرغ حال محال
بعد چند روز شاه عالم پناه از دستگاه سلطنت جهاندار بی با عظمت و شکوه و شکری
و خود با عت و تبار و صلح الیه عثم عاقبت و عثم مرفض شده خیام سپهر
مدان سوراخ افت و لوبکج افروخت قاهر حضرت ظل الهی خلیفه الرحمن
و سوره ای که از آنجا در شرافت و عده را و ادات تربیت عثم است خطاب
و در خانه منصب عثم ساده دیوان بر کار بنیاد و عثم و جهاندار این صاحب
و اعظم علم قدر تو ام قدرت و استعجال علی مشا عثم و معکروا جلجل
و شش عثم ایستاد جهان افروز علیا شکار دیده و در بقیع میخانه جهان
خدمت و در کمر و کتیبه و آفرینش پس از آنکه سرزبان کرده سعادت فرود
و در بحر الیه نهاد و الیه و شش و زنی تا بیان نشد رجوعت بالعت و شکر
چه و شش لایحه عثم و عثم و دیوانی در طبع امیر حمیل القاهر و اور
بانه و در طلب حضور شد و این تا ضعف از آنکه و در امیر و در حال ناب

سفر نداشت بکری رتبه دیوانه پیران و سوارش عزیز و از مایه دستان از نگاه

دوران مکان اجازت اقامت یافت و چون سده غربی و خنجر بوسه بود نفی چند که

که احداث مستعاری مانده بود را یگان از دست میرفت بهر جهان دید که مودات

بر اندک محذور درین فراخ وقت فرام آورده مجروح تازه ترتیب داده یاد کار با

مرد کار باز کرده اند با عید رانی و توقع تأییدات استیلا که در احوال حال

و فقرای بابیه است دست بکشم شناسا بقدر طاقت بشری به شسیت و تنبلی

این محرومیت را به داخست بگویم و ارباب الش بهنکام مطالعه سر رشته انصاف از دست

نهند و بر سخنان دلاویزگی افزین افت زده عیب بود خط را بدامان لطف و کرم

تا حضرت رحیم و کریم اجر عظیم یابند در ماه شعبان سنه موافق ۱۲۹۹ قمری است که در

صلوات بر ائمه و فرستادن شش سوگند جامع این آیه بود و مقرر شد

صلوات بر ائمه و فرستادن شش سوگند جامع این آیه بود و مقرر شد

شاهزادای نادار و الا تبار از عذر الضی که تاجان است ای فیض عنوان

دریم صمدان ز اینان عالیت صمدی در رشتی ز بود و

کاروان از عذر الضی و مرسته به در جابت مایه به آملی و در عذر و

در عذر و آملی صمدی در عذر و آملی و در عذر و آملی

آنان و معدود بی بخت کار بر تقیم جوست برسم یاد کلیدی درین مجموعه مندرج و در
در بعضی صفحات که رسوبات دیگران از اسوله واجب بنابر اقتضای عمل
اندر این یافته اسم یکیش بر می نقش تحریر پذیرفته تا خواننده طرز کلام آن محاوره
بجای آن استعداد و اسجینه بطور و طریق حسن بیان نیست محقر موازنه نماید
حاجی مطالع سباق عبارت است و بلا در میان با معانی نظر باز دیده سرشته

الله از دست ندرد و در دویم سخن نیست و در سیمین سخن شمل و شای
و در این مطاع باد یکا و رسناد و فاطر معی و دریم مناخیر عالی

و در این از عارض و مکاتیب که غالباً بقلم اقبال بخط قدسیه عطا کار یافته بود
عراق و مکتوبات خوانان بلند مکان صغیر و منشا سرد و قراوت سارا
برای شمع طالبان و در این رسم خالی و نگارین نامها مستعد
منفع و لیس و اندیشه در دو و نمود و لغزات طبع و داد اینسان طر دقیقه یار و در

می آرد و آنقرافه اعیان الطلیل و التلیل بدل علی الکثیر و الخفیه بدل علی
البی و لی التوفیق و نعم المولی و نعم النصیر عاز و شری و مشتمل

بجای هر سخن و شعر و ابوابی و در این کتاب نهاده ای که در اول و اول
منوع و رسم و ابوابی و عارض و ابوابی و مکاتیب و ابوابی و در این کتاب

عالمه بایک لی حضرت شاهزاده محمد علی میرزا بنده مقدر بدین درخت

عقاید حضرت شاهزاده میرزا که خلاص خلقت (۹)

سر با سعادت که از روی دوزخنده پروری و پرورده نازی برای سربندی
و سر نازی خانه زاد فرویت نهاد از پیشگاه فضل و کرم که اوست عطای یافته
بود بدست دوم شهر ذوق و منزل کنار دریا بهشت شرف و محول از زانی فرود
فرق خمر و مباحات که تین خانه زاده علی بن برافراخت و از سر استقبال
و آداب نیکی است آنرا ای آورده چهره عبودیت و انگار بسجود و شکر و پیمای عبادات
بهائی افزون را گین ساخت امید و اوست که بر منهای ایند و افضال و کافرا می
اقبال عود مال خانه زاد معصوم خندیت که دیده مورد فرید و از نش و الطاف حضرت
ناتقانی جهان بانی شود و بر جزد و بر تقبیل بایه سریر خلافت معبر که بر تین
وین و دینوی مرجع است سعادت و دهمانی اندر زود و است و عرض داشت
مربا با اخلاص فرویت آئین محمد و الدین بخت و جاه و جلال میرساند که نور دم
شهر ذوق از سرای خاص لور کوچ کرده بر تالاب چون یکیم کرده انظر از کمال
باولی منزل نموده پرور شد حقیق سلا و دریای بهشت بسیار دور و راه
و شور عبودیت و بدیش ز با و با مطور و از یکا مکلف که تالار و با جاه داشته

بشدت آن تیره بنزد او و زبر جا که نزدل می شود و عرض داشت که لابد نمود اینها
میرساند که بصیحت و یکم شهر ذیقعد از درگاه است گذشت بر لب آب خزان کرد و
از پیر خبر و خنده و اثر نهفت اعلام لغت فرجام که اندر وی عظمت و شکوه و زلمه اندر
تمام که در زره و در اندام گروه سخاوت بر زره انداخته جان این بر عقیقت
آنگین بر زمان ره بجائی در یک گوش است غرور او در مقام نمود و
میرساند که دوائی صحت استمائی که از در ارفقای فضل و کرم بر این مرید رحمت
شده بود روز عید الفیجی در مقام مجلس ابدال سعادت اتصال بخشید تسلیات داد
که بجهت منحل حال این فردیت بتقدیم رسانید و نزد اشراف بر کمال بر خود بالید
موانع حکم جهان خطای بخوری که حکیم محمد تقی زنده است استعمال این دوائی خواهد نمود
و از میان آن که قادر نمی امید و درست که نزد شفا خواهد یافت در میان و
میرساند که عید الفیجی بر ذرات اقدس مبارک و فخر و بهاء آداب تسلیات تسلیت و
این روز شریف که با تقدیر فزون بهامد حج اکبر معنویت بجای آورد و در حجاب
جل و عیادت نماید که روزی از ابام سلطنت جاودا طرازین و
محمد و شمس بیابان لیل قدر مقرر و در دایه میرساند که در رسیدن خود به
بنت در آید و از میان راه بهای است و یکم شهر ذی قعد از درگاه است

ما به این شکر بود از نظر نور گذشته باشد بعد از آن بیست و دوم ماه منقذ مخل

و بعد از آنکه در بیست و چهارم محله این مقام دید و چون بر سر راه چهل و دو واقع شده بود (۱۵)

و غایب بود داشت و دست چار و سر داده روز اول یک سیر خاب و یک غای

و روز دیگر در قبال و یک غای شکار کرد و در شکارگاه یکفته چنانی را در

خصت پیش داد و باقی در شکارگاه میرساند که چون این مرغی در شب

مجموعی از سعادت اندوزی حضور غرضی کجاست شب گذشت اندیشه میدارد که چنان

راه ملت سرطایه و دانش و کثرت احتیاج بارش و لازم الانقیاد و قولا و فعله

و در روز غرضی بنشیند جاه و جلال تو اندوز این مرید در دست آیین سر زده با

لبه او برین روز تبرک عاشره که زمان عفو زلات و احوال صفح خطیاست

زبان عجمیست بیان را بعد از آنست بخشیش آنچه سبب و نسبت صورت سخن

بر برفته باشد میکتاید بفرمودی ایستای اینه کریمه زبان او اخذ نماند و او

اخطا ناز بنشیند و فضل و کرم امید و در بر برای چیزش و عفو عقیرات میرساند

و الاثامی ابد الهم محمد و محسوبا با ایضا و در مذکور در حدیثی را

میرساند که در و در حرکت آمدن نشان حالیت در این است عنوان مانتد نزل آیه

و حرکت از غلبه افضال و کرامت منزه از غلظت و عز امتیاز بخشید زید و در

نزد پروردگار حقیق با خود حیات بخشنی بر دینوی گشت و فرخ نور و نور انصاف
و بر اعظم شعله هدایت یقینی گردید شریای بتقدم ریشه و سواد خاوندان
چنانکه زانیده مراسم آداب استیجابات عباد و دود از فضل و کرم الی امین و است
که از شد و لازم الانقیاد و استوار الکل دینی و دنیا و دینا خسته قدم از نه نموده
تحصیل و تقبیل کابض و مابسط بر چه تمام تر دینی کامیاب گردد
سازد و سازد و خنده پس سار که مبارک چارچین کین را کشت و بافت انجمن
روشن کوفتیده آلوده بهجت و شادمانی و زنده مسرت و کامیابی و خوشی
عالمیارسانیده بر ذات مقرر و عنبر اطهر قلم دینی و دنیا مبارک و میمون با دین
روز جهان افروز که بخت خدا داد و دولت قوی بنیاد سازد که هر مبارک است فرق
در سرش نشاند و انفاستقیان خفا بخاک و اورد و حرمه نشینان عالم پاک
در دعا طول بقای آن خداوند که جهان با وج بهفت تبارک سیده مرید
فدوی آداب است و در رسم کمالات برانیده با عقیدت آگینی جای آورده
دل و جان را تا کین خارق و عیض محفل روان نموده نهان عبودیت بین و در خواب
اندر دستان کنون که سر رشته عمر روز افزونی بر دین حقیق در کرده ساگر
تبع زار دانه کند و چون در این حکام بهجت تمام در قریب ط

این کتاب را در ایامی که این کتابخانه را تأسیس نمودیم و به نام حضرت ولیعصر علیه السلام
و در خاتمه با این آیه شریفه «وَلَا تَقْرَأُ الْكِتَابَ حَتَّى يُضَاهِيَ عَيْنُكَ» (و تا آنکه چشم تو را

سلامت و برکت از شما خانم بطون برخلاف نداشتی منبیه بود و خط بر مرید عالم ابراهیم

ماضی الله فوضنا اصلاح حال او در آن بود لهذا اتمام ظلال ماه صبیحه در خاندان
 مرید متولد شد اگر چه در عالم اسباب حقیقتی نیست و بشر و کما ارباب تعلی از وجود نبات
 به اختیار مکرر و طول می شود یعنی از آن او که در وی عبودیت نیست به نشین مظهر مکرر است
 و تفضل بیکران قید و کوبه جان و جهات آن است ازین رو مکرر مانده نشین ناکرده پائینه کی
 ظل طلیل بری التخلیل حضرت پرورش حقیقه تا بقای در و نبات عصر ز غایب
 ایردی مسکلت نیاید امیدوار است که مولود مولود و نور صیده از پندشگاه
 عنایات و الایه تشریف تسمیه سرای سعادت جای دهدی اندر و ز افتخار عالم
 سلطنت و جهان داری بر فراق جمیع بندهای تابان و درختانها ایضا بالحق
 در شرف عنایت برچی درخت میرساند که عطای برچی درخت و تفضل خاص از
 پندشگاه تفضل و مکرر بیکران رحمت شود بود علم مفاخرت و میانات مرید
 عقیدت اکین بنمود و علین برافراخت کتاب آداب ابائین بنده با افتد و استماع
 درخت و چون آدای شکر و تر عنایات عالم از دراز اندر حد جان و انداز از جهان بر

بسم الله الرحمن الرحيم

و ان براحت هم يكون ابدالها براسطه و لام باء انما جوارب العلم عاينها

وكتبه الحليم الأقرس في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٠

چهارم در دست کمر پیروی مدین منزل تقی شبک و مقام بخوده و مردم متعین نشد

ظفر و خود در سیدقه تا فرام آمدن مردم در بنیاد وقف نماید یا کم کند و برگاه مردم جمع شوند

در این پیش کرد با صورت حال بازرع صحت خود مطابقت حکم داد و بعد آورد و در باب

شهری که زمانی رود ماین آن عمل نماید در شهرهای دیگر نیز باید

مفضل و کرم دو بوزد و نموده نیکو برای فرونی رحمت شده بود و در این غنایات

والله اعلم بانبيائنا عقيدة ائمتنا بتقديم رسائنا وكون ائمتنا واسبائنا عظامنا

خداوند مآب ای کز دل غمناک ای می ترس و در تنواری است بهیچ وجه نمی تواند برآید و برآید از این

اعتراف کرده بدعاي ختم نمودن اجتماع حجاب سلطنت جاوداني طراز نوراني سال کعبه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم من أجل أن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور ديننا ودنيانا
وأن يبين لنا ما كنا نجهل من أمور ديننا ودنيانا

چنانچه در این کتاب آمده است که هر کس که در این راه پیش قدمی کند...

[illegible]

و من است که در صدر ایشان واجب الایمان و ذریات آنست

مكتبة دار الحديث

تجارت خردن اصراری که از او فرمود تا که خدمت نرسد یکی منصفی داد و قاضی سجا بود که از

فوتوزی رحمت شمرده بود بر تو و محل سعادست نزول بخشیده سرما ایستاده و انقیاد را می

شماره دویست و شصت و نهم (۱۳) روزی در این روز برای عقیدت آگاهی بفرموده است

است که ترفیع تحصیل بهره دولت اشتغال امر و لا قهر یافت بر طبق ارشاد و هدایت مولودگار

کرد و اینها را که در میان خود می داشتند به او بخشیدند و از آن پس هرگاه کسی از ایشان

شده فرج افزای محبت برای تولد فرزندان و در خانه برادر نامه از قاضی محمد عظیم الدینی

مسرت و نشاط و برادری انی فدیوت و شام و مغنوم که در حدیث تجویز ادای ادیب و ذریعہ از قسمت

رئالیسم و دینیت بین رانقصر تحیات کشوده نجات مبارکیه و انرا ابدانیه مافیه و دینیت

نصایحی از حق جل و علی ظلّ طلیل بکبرت و سایه کرم غار به محبت سرور مشرق حقیق در جهان

بر مغاقتی جمیع مذکوران عقیدت بسیار مخلص و مودت و ادب و احترام و شکر و تحقیر الصالح

جو عزیزانہ کہ مرگت ارشاد ہدایت وادعائیت قدیہ اصلاح فیض انعماء و برکات

الفاظ و قوم بنام امان الله از حسن و طاهر عبدالحق بانی مرآت نوشته معلوم شود و در کتب

محمود و ادوات الحیات آنرا در مائین زندگان عقیدت الیه رسانند و از دره تقدیر مراد

استعدوا ما شاوروا الملقم كذا الاحتياط استعدوا ما شاوروا الملقم

محمد حسن خان قزوینی

فیض عظیم و عظیمی برساند که رسید به فیض شکر که در روز و شب است که تفضل است
و اینست سرمدی بر عقیدت اکبر که دید است ادب و ادب است ای خودیت است اما آورد
و اینست در حدیث است بر عاقلان ای ذات مقدس اقتضای خود را در اختیار دارد
و اینست با نقاب و دشواری که برساند که اقتضای امر و الامر اکبر که بسایه عبادت و بانی
و اینست در یکی از باب طریض شاطیضیا کرده و بکارای است ماحوره کرده و دیده لیکن او را
شمار آتشکار آگاه است که در اولی منزل از امر حرمان ملاذمت قدسی چه مقدار برات
کشیده بر حال پس ادب است که در قبول خوان مجاهد و در ضیاع عالم مآب استعلائی و جمادات
باطن الهام و وطن بنیاده بدنی ازین و درایت مواد و بر انجام خدمت چهره عبودیت و در حقیقت
شرف و در تقبیل استان سپهر توان کرد و با نقاب و در همه راه خودیست سعادت
بر روز و در غایت است از میر اندک که لا محرومی از سعادت محفوظ است و لا محرومی از سعادت
ای برین و در غایت است در و در سخت تر است لیکن است شکل عالم کتی منقاه است غرض
که نماند و اینست فرق اعتقاد بر خط قبول افغان نهد و امید و در است که بپذیرد و در حقیقت
بر و در حقیقت بر و در غایت است با تقبیل استان سپهر توان کرد و در لعل خورشید
که اینست که تفضل است و اینست بر عقیدت اما رسید و در غایت است
که اینست که تفضل است و اینست بر عقیدت اما رسید و در غایت است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

نرجان که در پیشگاه خاطر مدویت آگاهی از این رکنز نبات مکرر در خوردن شمع و گل (124)

پھر زود تر تحصیل شرفیقین اسما جادہ و جلال کامیاب کرنا اور روزِ مٹان جا کج

کرده ملان جانان کرده از مردم شعیب فی تصویر زینبای درگاه بادشاهی

و بعد از آنکه سرکار ولایت بی تاخالی سوری مملکت (دیور) و معرکه فو قری رسید.

اوپر دست کہ منتظران بہشت حضور لام التوریا کی عین رہا یہ بانجامی فراموش نہ کرو کہ آمدہ

روزمره‌ها را بشوید و با یک قاشق بزرگ روغن زردچوبه و یک لیوان آب جوشانده و به خوردن بپردازید که بواسطه آن بواسیر و بواسیر شعله‌ور شود.

خلعت فاضله زقتمار بخش دنیا و آخرت که از رزق استغنی غر و جهاد و لشکر رسانا است

و دستگاه بود چون ملک اطلای سربلندی از دروخته و چون آفتاب خاموشی جبهه شرف

بروز خسته تارک غم و سیهات برافروزشما مفتیان برا خرافت سحر و طلسمان

ناماز و تسبیحات سبکی این درخت به اندازہ اربعہ از مکان ناصیہ علیہ السلام

بروز است لیکن بزرگو سینه ادا را دست فوق نیاز بر پانی صوت تحسین

نظامه زبان عبودیت بیان را بدعای امتداد بقای سلطنت خود داد و دوم

ایام دولت ابد معاد سوار اند و ز سافت و ز باد بزم بار بزم و آب و آینه و آینه

باید تقدیم در اسم استقبال از شما که داشت بر میرد انست و اما در حوضه

[illegible]

از جمله اهل بیت است و این طایفه امید دارند که خداوند ایشان را به عقیقه
نصیب می‌کند و در پیروان خود عقیقه است در پیروان خود عقیقه است و در پیروان خود عقیقه است
معاد کتب آن فردیت نام دارد و آنرا در آن مجید را از بنده شنیده بودی شرف
که خودی خوانده حدیث آن دارد که حضرت بشوئند و بدین خودی خوانده داد و عقیقه
خوانده که در افتاب سبزه عالم جای نوران سالک و لاج با
ی سبزه عقیقه است بجهت عیال آن تالاشی دیگر است و مقرر است که شام تراده روز
حضرت البسم الرحمن الرحیم را بخواند و بگوید و متنی و عقیقه است و عقیقه است
در پیروان خود عقیقه است و تمام خودی و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
خاطر عقیقه است که این از پیروان خود عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
امور خود و در میان خود عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
بوی قریه افتخار و جهانی خوانده و در این مریدان عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
آن چهار ختم کلام بخواند و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
دارد این و متعال طلال و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است
و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است و عقیقه است

و جلال و فیض با آن بجز خلد خال میسر اند که از دم ما محرم حضرت کیت خواهد شد
کمال عنایت و محبت مندر یاد فرمود که آمدن احرار سعادت ملازمت می نماید
چنانچه حسب اطمینان نقاد دولت حضور لام النور دیتا و در دوی تو جهات حاصل تفضل
و فزون از قیاس پیشین زد و درسی تعلیم استوار شد بعد از آن او را یس یا قوت عطا کرده
خصت انعام بخشیدند این فردی آداب استوار بر اینست مای ارادت این بی آورد
مراجعت نمود و اکنون در فضل و کرم ربا امید دار است که شرف ملازمت والا در جمیع
آرزو تا مرجع است بر چه زود تر در دوی شود زبانه تر از آب شسته به کا ختم شود و آفتاب
سلطنت جاوید مال نر از آن سال جهان افروز باد و در این زمانه زاده که در این
دین و دین و در این زمانه زاده که در این
ادب و ادب و در این زمانه زاده که در این
میوه که بر پسته بر عای نفرت و فیروزی او کیا حکومت ابد بنیاد مشغول بوده
سعادت تقبیل آستان سپهر نو امان را بهر از آن نیاز آموخته امید دار است
که عنایت و محبت آن کامیاب گردد و بیرون گردد کامل است و در این ایام محبت انعام
شیخ و عابد و در این نظام الملک حسب اطمینان اقدس علی بکیت فانی شده و قرات
قرآن مجید را از بنده زنجیده بعضی از شرف آفرین شده که در حجب نرسد

حضرت ملا علی برهان عالمی به الدین محمد بن سبط...
 چون از سر راه رسید به آن کوه فیض شریف و کتب نفیس در ایام معدود باین حد و حدیث
 رسید صاحب انوار جهان کرمیده ازین ده کتبی را به خودیست سرشت برود و بالیده انکه
 از آن استاد عالی علمی سرع احوال تحصیل شرف تقبیل غنیه جاه و جلال کاجایان است جادیه
 میشود زیاده تر کرد و این غنیه به عای اقسام نمود افق سیر سلطنت و شهر یاری نمود
 مع ان افروز با عظمه غنیه حد و حدیث...
 اندر عرض داشت مرید صادق العقیدت و بر افروز آداب نایب لایستان قدس کجا و ره
 بمساج حقانیت جامع جاه و جلال میرساند که چون از دوری ادرارک طاعت و ولایت
 تنها این مرید را رسد ارادت است از نزد بخت از جناب العظیات است عابد اراد
 که غنویت محمول این نعمت عظمی که رسید انکه سعادت دینی و دنیا است شرف و رفاه
 بعد ادای آداب و نیکی مبارک به جامع جاه و جلال کعبه مانی و آمال
 میرساند که استغنی لغوت و فیوضی لایبای دولت تاجره جادیه طراز و خطبه شایسته
 و المنة که درین ایام مبینت فکام فرود فتح ملاح و شور و گنج که بمیان نایب جمال
 جبره ظهور فرود صاحب انوار جهان کرمیده دلجای دعا کون مانا مال بهمت و سرور
 ضیاء استغنی طوفانیا از مبارک فرخنده با و خوشحالت تازه و لغت کرمی نازنده عالی
 الدوام غنبتان سلطنت ابر معاد روزی شوالا بالهنن والعه و البضا که است
 عرض داشت فرزند عزیز من و بر افروز بعد ادای ادای که باید و است
 که پیشانید معروض میدارد که فرود مبارک مقدم فیض توام کعبه دین و دنیا

فرجام

در این حقیقت با بنده محمد خاظر افروز گردیده امید دارم است که گفت الله الذی انزل فی قرآن
 تذکره سعادت و در همین اندوخته یاد یک خدمت سامیه نیز هست بزور عباد وانی که در کمال
 اشتغال با علی الدوام بر رفتار فرزندان گسترده با ^{نیت والدین و امید و غرض}
 فرزندان و نونه و سپهافروز بعد ادای ادب واجب و اخلاص و مروت دیدار و که جز در غایت
 و تقاضاست بدن شریفه عاجز و عاجزده سمیع که دیده اند از خاطر ملایق الاعتقاد و مکتوبات
 طلال که از دیده بسیار نظر منته است امیر افضل اکرم از در متعال عالی اسرار حال صحت کامل و
 عاجز انصاف که از خرافات انحرافات ذات سامیه مکرر از روی مهر با نفع نظر شود
 که ختم ترصد بر شاره انتظار و دل عقیدت منزه از غلط و معیار است سایه غلو نیست
 و الطاف پیرای علی الدوام و مستدل با این ^{عزیز و دانا} و در افروزه و با نیت
 فرزندان و نونه و در افروز بعد ادای ادب عقیدت و بنویس که وقف عرض منتهی
 نشانی که از راه لطف اکرم شرف صورت یافته بود بر توه و درود انکند است آنرا
 رسانید و این ^{و در خود نوشته} برادر بختی برادر نادر کاظم کار علی عالی
 - الاتجا همیشه در سایه رحمت پایه پرور شد حقیقه کامیاب عدلت در ای و
 باشد لب لباب سلام اخلاصی مانع و اظهار اشتیاق و دیدار بصحت از نام مکتوب
 که چون مدتی ایام خیر انجمن عباسیه رفت که بدن شریف و عنصر لطیف کرام
 چند روز نسل مندرجیده بکرم ربانی صحت اعلی از مدوی محمود و در اسرار
 ملاذت معاجره افروزش در گذشت ^{نمونه از خاطر ملایق} و وقت بود که بطلانی
 و بسیار است و بصحت که امید که در رعایت معقولان لغایت باشد و در حال

که حضرت از آن فرموده در قبل خیر محض است و این شهادی خدا دارد بر ذات اعلیٰ

نیکو است و بعد از این عبارات گفت اللهم ربی را بگذر بمانی روزگار فرخنده آثار حسن و

بشری است و این است نصیحت بنی آدم که در این روزگار است

و در این روزگار است بقاء شایسته و مؤمنان را با نیکو بای خود و با خداوند

عزیزت منافع حاصل آید محمد و آلین بعد از این بر اسم تسلیات لغرض جناب رفیع منبعه

که در تهنیت عبد الغنی که شرف ایام است آداب و نیت بجا می آید امید که میان آن

فرخنده روزگار حاصره مکره مبارک باشد اله سبحانه که او ان حیات بابرکات باشد

بنیت طعنه قرین داشته عبارات طلال از چهره من خاطر قدسیه دور دارد و این خار من

را بر چه زود نرود اگر خدمت مرا سر سعادت که بجمع مفاد صبر است بهره بردار

عنوان نفاذ عرصه است بنی رفیع منبعه نوابی و عجب جوی اله با بقا به برساند که

که کما نماند و در صحیفه سالی که مرقوم حکم طواف طراز شده بود و در محفل تجسید و لوازم

آداب و نیت آن تقدیم رسانید مقتضای ارشاد کرامی استرها حاجت قدس و در

سیر و مرشد حقیقه سعادت جاوید امید اندام بر کرم کرم کار ساز جنانت گرفت

حضور سر بر محبت و سرور و روی و طریقی از جناب عقیدت الکن کرد و سالی شرف

مخلد و ملبوس ایضا باشد و سالی که در آن برساند که نبرد و بسط است

و مبارک و در محفل روزگارت افروز سا که در حضرت میر و تسلیم حقیقه که بهار گلشن اعلیٰ و المال

جهان و جهان جان است زبان عقیدت بمانی و سعادت اندوز جاودانی گردانیده

محمود و حمیده بود که این تهنیت عالم آرای بهار و آری مبارک و تحفه و در منور و در

نوازد که در آن است و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

استوار و از مندی خود عقیده دارد که در نهایت عید و محبت احمد از روی کل این عالم کرامت
 بجای آورد و با خود و از اصلاحی که مستلزم آن یکی عقیده است مندرجیت میشود و میگرداند و بعضی اینروز
 سعادت کند و در بزرگات نیز بفرجه حقیقه تبارک و مجتهد باد البقیه که او را فرقه و سعادت
 را بعد از آن محبت که در معرفت انوار انوار استقامت با او میرساند و در این
 سرت پویند و نو فرزند سعادت مند در خانه برادر غیر نامدار کامکار و الا تبارش برادره
 الدین عزیز فرزند او است و داده که از عقیده ادای خود بر آن غیورانی برآمدن و حل و عیال
 ساد بلبند باد حضرت برادرش حقیقه را بر سر جمیع فردیت نرسنان عیال و نمک و نمک و نمک
 آنی غنچه نور سیده کهستان دولت و اقبال را بر آن مشفق مهربان و برادر نامدار مبارک
 و چون که آناد و غرض است فرزند اصلاحی مندرج محمد زین العابدین بعد از ادای سر
 کورنش بجا آورده از هر حصول دولت خدمت ساد بشبان فرزند عابد و سید و امید که او را
 این سعادت زود تر بر سره در شود و ایام شفقت با نیده با او غرض است غنچه
 محمد زین العابدین بعد از ادای او و عید دارد که چون مسجد حاج محمد زین العابدین که او را
 واقع است اگر از خجاست فوق شود و در وجه برای ادای نماز و بجای دیدن شمع خان محمد
 مددش برود و بعد با جان سرن زینکی انسانی نماید که چنانچه علاج بائی نبوده و حرکت
 است و اخافه که سابق با او حکم شده بود بکفایت بی جان موقوف مانده امید بائی
 عینی بر سر برادرش حقیقه بر سر و یک محمد مقیم بر و زینکی و صحت شود که اخافه را
 صحیح کند و یک چهارده فرزند این نیده و یک در اند که حکم اقدس صادر کرد و در
 یکشنبه یا سه شنبه در رختها برود و ایام انجام با و برادر در سر جان برابر کامکار

والله سبحانه وتعالى اعلم بما في صدورهم بحسب التيام مغالنه غايه مكتوبه في كرامته في كل وقت
در خانه آن والا بکار کاخته بودند رسیده ابواب سرت و شادمانی بر خاطر دوستی ما
مخرج کرمانده حتی جل و علی وجود معبودی که نهال حین و دولت و اقبال باطن
کرامی برادر محال برادر مبارک و میمون گردانیده و زطل لعل حضرت پیرونده طبع
بهر طبع حسا تا ادا را بهیت میاد حال غایت شتال ویش دانسته
از ابرو زنده است هر چه غرض غلبه عیبه محمد دولت افراد بموقوف عرض میرساند
انجمن بان شهر عام را به تحت اقدام پیرونده حقیقه صاحب قله حقیقه با محام
حق غرض این فرخنده عید را به قله دکنه و جهانی و انصاف بهر مبارک و میمون
گردانده همیشه محبت جانده رازی عروای اجابت انجا و غوده امید و ابرست
که در صورت و هلاکت بهر موقوفه بذات با برکات نصیب شده است
عرضت میفرماید عیبه محمد دولت افراد و اوقات
و تعظیم و مراسم تجلیل و تکریم جای آورده و معیندند که علی الدوام فتح و نصرت اعلام
طاعت اختام و تلبیس عتبه علیه السلام پیرونده حقیقه از جناب انجمن
مخبره و ادراک طلسمت کرامی را بهر خوانند امید که عنایت بتفصیل شده
مشال قبله جهان و جهانیان شرف اندوز گشته بدریا فتن نعمت سای خدمت بهر افزود
با محبت و سرور گردانده حال حاضر عطف کرم علی الدوام بر مفاد اخیر
خوایان معتمدان و تقایم است
معتمدان و تقایم است
فیت و تکریم ادا نموده معتمدان که چون ادا کنند باطلدست سر علیه

مقام محرابی و سنوی است و درین زمان سمیت اقتران تیره جانفزا چهار کس وصول
فیض شمول موکب نعمت قرین و لاشای با یمنه و مسعود سام افروز کوه دیده الهی

(۱۶)

اُسود است که نیز تقییل آستان سپهر تو لمان سعادت و وجهانی اندوخته بهر
نیت نعمت سالی خدمت نبر کامیاب کرد با عطفونت بابه در حلقه بر سر خرقه
جاودان محمدی ^{در حلقه خورشید} در استقامت فقیه و
ایضیه طلال بسیار مرقوم و مقام شدم چون کس را در عالم دنیا اجازت استقامت داد
اندر جهان محال بنده ای داده خدا است که بهر را بجا ریت سپرده بر این تقدیر
در این قسم قضایا غیر از صبر و شکر و تسکین چاره نیست در بنصورت مبدول
این آیت رضینا بقضا الله در خالقها داده بمشورت و انشای کامل و خود
مشامل خاطر فلیش را به بقای سامیه بلند بابه ذات تعالی سپرد و بر سر حقیق
که سر باده حیات و بر سر باده زندگانی مریدان میمانت قیام دهند و ما را ازین دافعه ناز
بهاست ضایع و ماضی دارند با سبب ^{در حلقه خورشید}

صبر و شکر و خدمت که شغل بر آردی بر اسم سمیت وصول موکب غفر قرین
سزیه بنی ارسا که بودند بکار مطاله در آمد و چای در باب احراز طاعت بعد وصول
سراعات فیروزی مستجاب و این اثر و مرقوم نموده بسیار موجه است بر این سخن
پذیرفته باید که ما را مشتاق و در انکاشته بخوبی که انکاشته اند از قوه کامل آرند
و ما اسم اشتیاق نسبت بخوبیش روز افزون شناسد ^{در حلقه خورشید}
که در بخونلا مشتمل بر تیرد و جان بسیاری جود و تقاضا با غنچه با غنچه و اهلک و اعدا
آن کرده تفاوت نموده ارسا که بودند بکار مطاله در آمد باعث خوار شدن
وزاری که آن سرور و مرشد است سالی خدمت محمودیت همیشه مصدر بقدر و مرد

[illegible]

خست چنانچه راجی نامه حکام است ابله یافت تا از نظر نور بگذرد و قمار و غوغا
 محروم است اینچنین را در لاس و دیگر مودعی والا کردند مقرون بصدرق شود و با وجود
 این به احتیاط و حسن تدبیر مردم اجبیه و کرایه کش اگر عبقه ضایع بترست طبع هر
 د آذیت واقع شده باشد بخوبی که از حضور کرامت بخوارش در و داخل در آید بلند
 بلوچ مقدم شتران کو اکی و ششم است و برادرش که در شتر کوفت پاکر حاضر
 نخست برادر و پسر برسم علی الحساب سرکار گرفته نوشته داده که موازی با نفسه
 و چهل اند شتر سرانجام نماید و برادر بلند اند که تا کعبه بیع بکار برده شتر
 مرتبه را موجود و مهیا است بوقت و هنگام با تو زک تمام بمنزل گاه مکرر
 قرین رساند درین باب کمال تعین دانند اینست تمام بر سر وزارت
 لایق عنایت والا حاضر معصوم توجهات حضرت شاهی مفتوح و مهابی
 بوده بداند و خدا شایسته که ارسال داشته بود عطا کرد کرایه پوست و مضمون
 بوضع انجامید چون زرد بخارانه رکاب حادث انتساب مطلوب است سیادت
 بنده قابل المرتک و الا متعالی امانت خان از عقیدت کز نینان با اخلاص
 ماست باید که از آمدن زرد بخارانه یادش بی خبر دلاز بوده تنه طلبی سرکار عالی
 از خان مشا را زود بگیرد و همچنین زرد بخارانه بیامدی توقف و حاضر شود
 برساند و بکیل دبار معلی تا کعبه نرسد که بوزارت و کفایت شاه عنایت
 خان مقید بوده پس بلیغ نماید که زرد بخارانه جاگیر به پسر پشته زده باشد و چون
 سرکار عالی خلعت و منصب بانی قابل عنایت نشان می نموده تا بر

عظیم بی بی زینب و ملا خطیب علی بن ابی طالب علی سبیل التفصیل از سال ۱۲۰۰ هجری قمری
عبدلکلام بهایت بیام استعظیم الامر لله و الشفقه علی خلقه الله کرمه الحقیقت سر علم عبادت
معتمد به است در وجود فیض انور صورت ظهیری یاب به امید جهان است که نغمه این شایسته
در این جهان باعث فرید عروج دولت و در این جهان در یقین است در بارگاه پادشاه
حقیق میشود که در این احوال و احوال عظیم القلب و شایسته هر گونه کاری و خدمت
که لایق شماست به اعلام آن مومن است و ممنون عاقلان بزرگانه است خسته نباشد ایام است
و اما این از میراث پادشاه است و در این احوال و احوال عظیم القلب و شایسته هر گونه کاری و خدمت

نشان عفو خدا برین صفی ظاهر می نویسد بخوار آوردن و عاشق غیر متصور بر نهایت
 که در این دوشه باشد اما چون در نظر خداوند دانست بر کمال طرح جهانند صورت
 تمثال بیست و نهم از رشد و روشن دلان حقیقت آنکه میدانشند که بقای جادویی
 به یکی مخصوص نباشد بجهال واجب الوجود است و خود ممکنه بر نشان عفو است
 و واهی و تواری ندارد بر این تقدیر یقین حاصل شود که بنسبت خود در این مقام
 رضوان بود و سر خط تقدیر بر ایندی که از آنست باشند خدا دانست که در این مقصود
 دل خوارش به سخت حالتی و چه صعب اندوی بردن و آرد با محبت و ولای راه یافته است
 بقضای غمخواران که محبت نور عالی جاه سست در این جز زمان که سکو و محاسنی
 وقت معلوم میکنند است در تمام هندوستان جنت نشان نور عظیم این نور است
 و حال بر حرم تقدیر را می شناسد که در آنست خاص و عام شده الحال که
 که حال اندک از این پس برین خراسید بر کی که از جنم
 نور و جنت و جود است که در این عالم تواند بود و بدین وجود فیض الو

تجربه امید بهمان ذات عالمی بسیار از این دولت برپایه مستودت و اعتبار نامور
بدرستی زنگ طلایی و دیگر برکت باطن خود نشسته مثال با اینها که حکایت می‌نمایند
دات امارت و حیالات خربت صفوت و است شرف ملاذ محال و اعتقاد ظلمت خان
عالمین پیوسته مستعد آرای دولت و اعتبار باد شوق در یافت ملاقات کرمی که سر مایه نشان
جاء و است تمام البعد است غیر نفقه دان نمود مکشوف طار عطفوت مآثر میگردید
که چنانچه از اینها همه تقای نوری بر حیدر محال موسوم است لیکن عطفای مکرر
روحانی است در خلوت خیال هر جا که نلزم آید رخ تو بود در برابرم و رخ او در خفا
قرب معنوی هم زخم جدا نیست اتصال صوری نیز در مان جان ساز مشتاق که در سال
صالحیت دوستی که از جد گاه در حیرت توئی زفا ده بود و در آن عالم معلوم را بدینی
شده باشد که اگر استیلا و افق خواهد کشید که غنچه مرادش از رخسار غنای ناشکفته و در
چندین کرد کلفت بر صفحه سنجت که در عالم دیده نای تاریک محمد عباس جهان
متعارف است و آس آن خانه ناپا به دانه جار بر چه پیش آید در مقام تسلیم و زخم
خبر بر تقدیر از روی باید نه باری فلک ستیزه خود را کرد که در معیت و طراش
برآید بد را طاعت استیغاث داشتند که تسلیم فرای ماتیمان باین عطفوت
بر راند مرید و معده آنچه مستلزم افت تواند بود بجا آورد و هر چه این نشود که باز
اتحاد یگانگی در فرزندان جان باین مبانیست و بیگانه کی مضروبیت و چون از خط اول
در بار معانی ظاهر کردید که در جبال غلغله تاب بخور و در این مختصر که کثیر از غیر
نیام نای در میانست ظاهر مودت که در شایط و اوان اند و دست که از دست بود
فست صوبه و کمان آماست در است
درین مقامی است
غنیست و کمالی که در آن آمان آمان اند که خط در در
عزیزت و کمالی که در آن آمان آمان اند که خط در در

مردمت خان برادرش را که بعد از اظهار شوق و محبت مکشوف
غیر از آن تصور میکردند درین ایام نخست فرجام نمرود که طایری رسید که خدمت دارد
علاوه بر این از پیشگاه سلطنت عظمی به آن اقبال مرتبت تفویض نیست و در این که خدمت
قرب بر باطن فیض مناط آدرس مقدمه فرید تدر در منزلت است خاطر خلعت امور نوبت
شایسته گردید امید که این باب در دولت پیرای مبارک و سیمونی شود و چون رابط معنوی
برادری خان عالی شان محمد خان جوینی باین است تمهید رسوم تکلف را کنی معنی به
و تقویت مبادت و دستگاه در بارگاه مقدس باعث حصول تنهایی خویش دانسته
می آید برین تقدیر بقاین که پاس مراتب بکمیته و حفظ انقیاد بر وقت نصیب
شرف نماید بود و در هر چند گاه رفیق خاصیت طرز مشغله شکست حال خبر مال
حواله دیکس در بار کسبه مدد از خواندند که محظوظ آن انبساط باطن و مودود
از زوده آید زیاده چه تقدیر دهد

میگردانند که امتداد ایام در وصول محیطه شریفه خلیفای خاص خصوصی در این هنگام که نوزده
ملک و منی میان آمده باعث نگرانی تمام گردیده چنانچه چشم حیرت را به انتظار بازار
بر چند در عالم معین دیده در از تصور بقا نور آمار رویت برد و دم دست سید به
اماد داشت و صورت بی در و در رفیق الوداد خصوصی در زمان سعادت جهان بر
و بخامیده باشد محبت باطن رونمی نماید بر این تقدیر مقتضای رابط و
جنانست که توسط جریان نابره خادم مودت بود نهالی این آرزو بوسته گای
بسته باشد زنانه تو بیا به نمی دل و جانمیز دانستان محبت و کرم به فراغ
به ترانها و خان بخواند به استخوان سکه خاطر محبت آتین بکینه

چو بان خبر صحت و عافیت ذات مصر حسنت است از چند گاه که نادمه نای نرسید ه
دو کج اردو میجاست و در اظلال غمت بجان آمده استخبار احوال خبر نالی پایشه میرود
در بنوقت که دست از برفاش نهد اند اگر چه تکلیف ارسال خط و ابلاغ پیام دور
از قاعده دانی مبدا اند لیکن در بنجست که خاطر جویده متعلی به نظر است اگر از
دل نوزدی این قف پستان اخلاص آتانی یاد آوری جری شود و در سر کمال محبت
کلی خاطر بخیر است مستعد تواند بود جلدوت ظاهری و باطنی روزی باب
بگذری نان چون در بنوا از روی افرو و قیام جگر سهند و جگر
مقدس سید که در ضلع خطا با دتا به جگر مکر شیر بسیاری میان جنقل و در کفر و جهل
که در صولت آن حیوات قوی پنجه آسیت نده جان و مال ساکنان حوالی آن پیش
میرسد لئذا حکم جهان مطالع شرف ارتقا یافت که چون رفتن این ن بدو
لاهور از جهان راه اتفاق افتاده و در باب جلدوت را بنهار شیر میل تمام
شیر در نصوصت پیر مکان که در انسانی راه شیر خا شود بنفس خود زده
و انداختن آن خود زیات واجب است قیام نمایند و الا بکرم بگویند که در آن نای
به رحلی که شیر یاب بر بای تجله افزوده کارش با تمام رسانند
بدرست از استماع قضیه از خیال برده لبی عصمت
که در بنوقت بافت کلفت و ملال خاطر کرای بر دیده از بنی رنگزد و دلها و دلم
اتحاد از ریخ و راحت هم متاخر است که در دست بسیار و عمد لیکن چه توان کرد که
جهان کنون و فدیچکونی چندین مصائب ناگزیر است که ای ندر و ناچار

تسليم و رضا بايد سمجود و بي اختيار مقام اصطبار اختيار بايد كرد و حق تعالي و علي كمال
عمر طيع بآن عمده و دو عالمي امارت و اعتقاد كرامت كند و سزاوارت است

23

نتيجه و دو امارت سلسله خاندان ايلات مياي پناه و زنجيره و حفظ و نگاه
اين دي باشند و زوائقه جانور و قفيه و انوارش خان مرحوم مغفور كه داغ ناكايي بر دهن
احباب كنش داشته و زني كه سبب نجات و كرامت طبعي شيريني و قايي غيروي چندان بي سبب نباشد
و سوكا و ديگشت كه زمان در بيان از حرکت باز نماند و قلم در قلم نقش خواني مي بندد و در آرد
كه سر و جبار اقبال از تنه با انزل دم هم گشت و صد حيف كه نبال بوستان جاده جلال از بر
فنا درم فرد ريخت اگر چه غم دلم اين ماتم چكر كه از مخصوص به آن نقاوه و دو عالم صفت
مي آيد ليكن محقق اتحاد و دو چاه عالم در دیده و نادوستان يگر ننگ نايك بنام داده سرد
بر لبه هي بند و جبهه نون كرد كه دين در دلا و او را به دن تسليم رضا در دانا نيست ناچار طي
اصطبار بايد گرفت و سر بر خط تقدير اين دي بايد نهاد و دين صورت مي بايد كه بر سر نايك
فطري و اولاي طر ايلات پيشاه دين پناه نصي كس در دست دعا و برشته و بعد
برفتن آن سفر كزين عالم قدسي را بقا كه فايده مروج داشته از خيانت و فزع كه مستلزم ماتمي
است باز خوانند مانند و از بهر دليلي و البته تعالى كه همه را اکنون چشم اميد بسوي اين ان خوانند
ماند و از بهر دليلي و البته تعالى كه همه را اکنون چشم اميد بسوي اين ان خوانند و بايد
خوانند و بخوانند كه بقاي جاوداني عزات واجب تعالي را مسلم است و ملكي الوجود را عاقبت
ازين خاكدان ظلماني بايد كه نشت در هر چه زانچه سياست سر كردي و بزرگ نشي بهت بدارد
آنچه باعث پيشش آمد و در دنياي و حجاب علي كرد و بجا خوانند بر دانا الله اعلم و در دانا

آن فروغ ناصیه دولت به پادشاهان و پادشاهان مکان ارتقاء نماید و این معنی موجب شد که
شهر و این دولت به پادشاهان و پادشاهان مکان ارتقاء نماید و این معنی موجب شد که
کرد و گفت برالوجه و لهذا دوستان ریخته و الله بخار که در دست بر صفات ضایع بحبان
پیشینه که قلم در رقم شگبار می شود و زبان در بیان از حرکت باز میاید آنرا چه در این دم
مخصوص آن نهاد و دودمانی و اعظم است اما از آنجا که چنین بلند اقبال صاحب کمال
گاه گاه به جام وجود شسته باعث آبروی جاه و جلال میگرد و از این گونه دستور کامل
الذات بعد از مانی در از کسوت سرگردی پوشیده پایه شناسایی ابتدا در کار بر روی
کاری آورد اندوه مصیبت فی الواقع بحقیقه افراد انی شامل است چون لباس حیات
مستعار است و آسای اینجا نه پاینده در بر تنقید بر چهار فرمان پذیر نیست بانی بوده
و شکی نیست یقین که آن همه دودمان اقبال بحقیقتی فخری و خیرا بقضا
حضور از عادات عوام الناس و دل استخوان عرق و سم باز داشته از هر طرف انجایی
جهان با پادشاه حله اندک و جاندرازی برادرزادانی که بر یک سالت مستند است
و نام و دردی و زنگ فرزند بخمن دولت و کامکاری است دعا خواسته روح بر حق
آن در گری نرفته روزه و روحانی را بقا که می باشد و خوانده داشت که چاره این رخ
درمان نابیر بر خیزد و شکیبایی نمیتوان یافت و تعزیت به پادشاهان
اما از خبر گفت و دلم قفسه جانگاه نورب غفران جاه دستور اعظم که عالمی را در علم کرد
شکلی انداخته چه نویسد که آه در جگر و نفس و دلگدازده می بندد افسوس که کشتن
دولت و اقبال از یاد افتاد و به سال سرین می چمن جاه و جلال از نوم نذر رخت

[illegible]

یکصد خود را نشانی از تحویل عالم جاگیر و در سرکار تنخواه شده آنرا از در فرستادند و در دست
نمایند و توجه و تمیز با شغل خود شناسد و در آمدن حضور و مانند آنجا اختیار شما
در آنچه جمیع است و بود انکارند بعلی آمدند و بپایان رسانیدند و بپایان رسانیدند
آئین غلامان حبیبی عبودیت بر زبان عجم و ادب رسیده و ناهم عقیدت سحر و خرافات
افتقاد سعادت اندوز نموده بزرده عرض استاد و با پایه سر بر خلافت مصیبه
که فدوی درگاه میا از پیشگاه فضل و استنان بخدمت دیوانی سرکار عالی متعالی
سلطان زبست و اهل خدمت از حضور گرامت بخور مامور اند که هرگاه قصور و تقصیر
از امور مضایقه تعلقه خود ملاحظه نمایند کیفیت آنرا مودعی مقدس گردانند و در
حکم کتبی خفا و شرف ابر و یا بدلیل آنرا بر بنقد بیانی اندر نیاید اگر در عرض صورت حال
و تقاعد و زرد و عتاب و یا خود باشد جرات باتمسک میاید که فوجدار را خالص
شرف در محال جاگیر سرکار عالی مقدر بر رعایا و بر ایا از بسیار میسر اند و گاهی شای
آنها با تمام وافر ای ارباب غنی بخوانند و مصادره مزاحم حالت و در زان
و مردم ناتوان میشوند و طبع استیعفی باعث خالی و محال و توفیق در محاسن میشود
ندری امید در دست که بر لایع جماعت غرض و بزرگ خلاف اثر شریعت غرضی
از فوجداران و نهاده داران آن حال مزاحمت بی وجه میدانی خدا ترسانه افساب
خلعت و جهان ندی بزرگان سال عالم افزاید و عذر خدمت غلامان
دزد و دزد حقیض عجم و انگار و جوی شرف اندوزان تقییل عتب ملک تبه میسرند
که مباحث اقبال و بزرگه افضال قدس پایی روانه محقق گردیده اگر چه ای نور در حله

25

کتابخانه ملی و دهستان است. این کتاب از قاضی اصفهانی در قزوین در زمان ناصر شاه در دوران محمد علی قاجار در دست

بهشتی حاصل دوام استیلا م سده فدا احتشام خیاد جادو دانی داد و ده نورد
 سمت مامور است چنانچه کج کجی غارل نوردیده سمت مامور است چنانچه چهارم ماه
 سفر ختم آمد باخیر و انظار کثرت از کبر و بکاره در یاد نریده رسیده بنج از آیت
 عبودیت و ادب پیش گردیده امید و در است که بر پیش انگلی اقبال از نالی
 بر کمال حضرت الان ای که همه حال ترویجی بخش و معانی حال بنده نای عقیدت اما
 که در چند روز پیش فروری از بناوی برسد ۱۱
 و انضال و الان ای که همه حال سرور غشی بنده نای عقیدت اما است که در چند
 روز پیش بیستم ماه جمعی که گرفت از نای ای ملحق گردیده در منزل که در روز
 اجیر شده نرونا فاضله داشت با دراک سعادت ملاذت حضرت معاشرا نورد
 گشت و شد از نظر مقدس طهر گرفت و جزئی ای پیشکش بر وجه استحقاق بر است
 و از مایل فرام مبارک حضرت کیت منقاد جهان تفسیر است که آرزوی کمال
 رهایی نور امداد صاحب قبله آفاق در خاطر ملکوت ناظر ممکن و بر استقرار نفوذ
 خانبهان بهادر بصورت و کن و ستوری یافت و در صورت هر قدر رعایت عالم
 افزون است بحال بر وجه این بند دل خواهد شد و هر چه تمهید اسباب و لوازم روان
 شدن از حضور کرامت کعبه مقدس علی زود غنصه ظهور خواهد شد شرافت موافق
 مرضی زلف خواهد شد بعد از این هر چه رو خواهد داد و عید است خواهد کرد
 و عید است غنصه خادق الاعتقاد و عماد فرق عبودیت بر خاک
 و ستان ملک است بیان نماید جیبانی عقیدت را بسجود درگاه عالی بنامه
 جادو دانی داد و ده نورد و در کمال عجز و انکسار بر قف و ض طایفان سده و سده

همان عاقلان عتبه پیرماس میرساند که بود و فیض آمدن آن عاقلان آفتاب
لمعان که در پیشگاه تفضل حکمران گرامت صدور یافته بود که کیا احکامات آید در بار
بنامات سرمدی اندوخته لازم استقبال و ادای تسکات آنرا بآبان خیزد تا فای
آین بتقدیم رسانیده تا حیرت ظهور عبودیت بسجود و شکر و سپاس این نعمت عظمی بر
افروخت و در باب تحقیق علی تفریع محاسبه محاسبه آبان و سرمدی مغزول بر سر
دست بخوبی منصب و لایق خدمت باد بشرط ظهور دیانت و دولت خواهی ارشاد
شده بود و بحسب امر عظیم القدر که بتفریع پرداخته و خدمت خوانده گردانید
از سرمدی حضور مقدس مبلغ بتقدیر دام از محال جا که محبوب نجای انتقال یافته
عرض آن از برکات سرکار تفریع می گردیده چون هنگام تحویل محصول فصل ریخ
در رسید و امسال برکات صورتی بآبان - اضافه مناسب شخص یافته بودند
بعد از معیار رسانیده که در این فصل محال جا که بر سر تفریع بآبان مانده و از آنجا ارسال
تغییر و تبدیل بمیان در آید محض غنایت است بر زبان الهام بیان که تحت که محالی گردد
عرض رحمت شده بر سر آن محال بقسم خوب است اطاعت حکم کتب متفقا منج است
بر جمع مطالب الهیه تسکات بجا آورده و بر وفق یر لایع چه عطا عطا و اضاف
محال مذکوره را که در سرکار خالص شریف مقرر بودند با الفضل مسلم و بآبان و خوب
عرض شد ملکان حبیبین عقیدت سیمار و بسجود سده سده
شال آبروی جادو آنجند و جان فدویت اما می را بطواف عتبه فلک اعتلا
و جلال مایه اندوز سعادت و دجلانی که دانیده ذره وار بموقف عرض فیض
اندوزان آنجن خلق آبان و بار بآبان محفل سپهر قرین میرساند که بود و در هر است
منشور ساطع النور درخشنده سطور فوق عزت و اعتبار نبوده علین بر

لوازم استقبال و ادایستگاری از بندگان بی عقیدت آئین بخاتوره فیصل گردان و چهار ماهه غیبت
خیزیش فدوی و اداد کلاه نرسیده برگاه میرسد موجب ابر طبعی القدر روزمان معبود از
نظر شرف خواجگه را بنید و مبلغ ده کدیه و وجهی که از مستقر الحلافت ابراهیم موقوف آمدن
صوره آباد مانده بود برای سرانجام ارسال مبلغ مذکور در آن بی هم فرستاده بمصداق
انجام آید تر تا کدیه نوشتن چنانچه بیست و دوم ماه غلظن روانه حضور برزور شد و سوره مبلغ مذکور
بنمقدرد که از محال جاگیر نزد فدوی بار دو معلی رسیده بود آنرا بطریق بندوی معتبره
عرض داشت فدوی راسخ اعتقاد محمد جبین عبدیت با تشنه تقدیم
سجود سه باره تماس نورانی جاودا گردانیده و چشم عقیدت را به تشنه حاکمستان
فردوس آسای قوتی سعادت به جهانی کشیده و در از حقیقتی استخوان و استخوان
بجای عرض شرف اندوزان بارگاه ملک شهبان و مقتدیان نور حضور قدس ظهور رساند
که دو نیز نور عین و منشور لامع النور نفسی کفر نوزدیم ماه ریح انانی بر تو وصل و شرف
موصول بر فرق عبدیت و اندکار فدوی جان شمارانده است لوازم استقبال و ادای
تستمان آن دو عز گردن ارتباط است و همیکل از روی اهل سعادت جدا جدا با بانی بند
عقیدت سیما آلوده کلاه کوشه عزت و اعتبار بر ارج فزودن بر اثر خجسته و آبادی مشکو
سکال غیایات بیرون از دم و توهمات افزون از قبایس روح و در دانه که حلاله خلقت
بینه نوع ان نیست فدائی پیش باب جهای نام آب ساخت نقل حکم کتبه منشا
بجانبی از نظر شرف که را بنید و در بوقت آنکه موضوعی استفسار در آمد بقدر فهم و
استعداد موضوعی اندکس گردانیده و عرض داشت که قبل از ورود کرامت آمود
نما نشین عالی موجب برینج صبا عطا نوشته تیار داشت از آنرو که برین مقدور
غلطی متضمن مطالبی بود ارسال درگاه و الا نموده چون در بابخانه برین

بود در قبول و کلامی سرگزید و بعضی والا رسا بنده بر زبان الهام ترجمان که شست که غلام
 به کام حضرت اتماسی رده که این برکنه به سوره سانی با و بحال مانند برانی تقدیر بر جا کرد
 بر منی آید اینقدر مردم شمر از جا که هر چه بخواه که طلب کند از سر کار و الا شای و در سر کار
 مانده است ان الله در جای مناسب خواهد میکرد غلام خود را و این اقطاع سر کار
 واقع ضمیمه و ضمیمه است که بهرگاه عالم ناه و ستاره بود و جنس و جنس کج و در سوره
 اصد در است که از پیشگاه فضل و کرم خود را به خلعت فاخره و نشان عالیت
 او مرحمت شود و این نعمت نیند و نند و نیت نهاد عمارتانی طاعت
 و الفقه و مکرگان ارادت و اعتقاد در رفته و جیبانی عبودیت و جان شایر سجد
 که از این عتبه سپهر شایر و برافروخته دره شمال از حقیقت استکانت و استیال و خوف
 عرض حاشیه نشینان با سلطنت شایر و دوسر بسیار و استادان سده
 نشان که به نامدار و الامیر ساند که دوزدیم ماه جمادی الاول بود و فیض آورد والا
 شورش طاع النور متفخر بشارت سعادت انتحالی انتحالی الویه اقبال طار بحار که
 و بهره وری بجزیت او که مقصد ایا کامیاب شرف و افتخار با و علیان برافرو
 و برسم استقبال و آداب استات آن که به این نموده است رحمان است باین بنده
 عقیدت الگین بجا آورده و ما حید و مرا مانع نیست بی سربلندی و کس غنای
 بی شمای خود را بی نذرانی شست از پیشگاه مکرمت و افضال اعمد الاستیال
 بجز نفاذ چو سست که تاواند از راد علی سبیل الاتصال ارسال نماید و کیفیت جابر
 سر کار و الیقادر که دریم بریم بحام حقانی حام میرسد کما به سر و حسن علی
 کرد انبیره خزان کند که تقادیر و نقصانی بمیان نماید قبله دینی و دنیا سست در

27

گویان برود
 جانفیزی قد
 سرور با سعید
 و افتخار

در ماده رسانیدن از بر یکا نصرت انتساب بر کمالی در پیش دارد لیکن فرستادن
خزانگیست بطریق خردی بنا بر فزونی که در چند گاه در اعتقاد و حرمان راه یافته
تیمار دینی وقت تنجواست که یکبار در پی به با فضل محفور بر نور فرستاده در حرمان
موسی قبل از آن یکبارش نوشتن خردی در جانی ننده مقدون بصیرت کار خردی
اگر جمعیت از در کابش و زری مابست شود و زود با اینا برسد بید نخواه ارباب
طلب موجودات خزانده صحیح آنجا هر طبع را احوال در سال دارد و حقیقت بخور و کلامی
سرکار عالی متعالی اینست که امسال در اوایل حال قلبت باریسی بارانی در
اکثر محال آفت خزان رویداده بعد از احوالان فرستاده غایت خانی به چوبه کار
خبر وقت بلکه نسبت سابقه را بی نظام ساخته و در تشخیص جمع و تحصیل مال و عیال و
سعی و کوفای و زربده چون خان قیام فصل ربيع بنایت میکنم بعد و غزل و
و نصب عیال در جفان هنگام مایده نمی نمود با انزور در فصل مذکور همان جهاد
را مسلم و برقرار داشته تا کید می و نمید بی که مشکوکتم دانست یکی بر دواز
انبی فی فصلی لاف در بعضی محال تنفیصی که در فرزندها گانه بعضی والا کبر
انسان و کور و بیان دیگر تعین نموده در جمله اسلام آباد و غیره ذلک نیز غرض
اعاظم کار آمد به حضور ساخته صورت حال برسم احوال با سر رشته جمع و
و لم یصل بعد انجام و ایام تحصیل و خدمت خواهد بود و در تحقیق و تنفیج عمل احوال
سابق و باز برسی و بازخواست مال سرکار فیض انوار و انشام مهمات انعام
معاذ حتی المقدر و هر چه موفور کای آورد و فرایز آورد و در میان احوال خواهد بود
قال الله و در است که در سال آینده و فضل و کرم ربانی فتح ابواب سعادت بخوی
عطا فرمایند که نزول باران برسم شود تا مزید آبادانی بحسب خواستش و متوکلان
بمنه

جنبه ظهور آید مافرونی محض لا تلافی آفات سال گذشت صورت پذیر شود درین وسیله و وقت
فدوی بومند احسن مکتوبه باریان محفل اعتقاد و اجلال کرد و انشاء باریا بسلطنت ابد موقوف بر
سککنان روح ممکن نزاران سال باریان و در خشان باد و انشاء
عزیزت فلان فوق عبودیت بزمین خاک ری مایه و صید عقیقت خیال و بر نفس
کردنیده ذره و در محقق عرض شرف نزاران محفل سپیدترین مستفیضان اعظم نیست
ایمان میرساند که درود کرامت امور مشور ساه انور سعادت کهنه با خلعت مافرو
طراز تبار افتخار و اعزاز ذره حقیر با روح انما بسایند جان عقیقت آثار از ملک مالا مال
نوازم استقبال و مراسم تسکین این نیت طبع و عطیه ببارجا اوده در شکر و سپاس عیایات
عالم آری اوده و در نزاران شرف و انوار نفس و افاق است فدی و تمان فردوس
ضمانت عبودیت بانرا کامیاب عالی کردانیده که تا جرح اطلالی دور دور و زمینی کردی
رضایت و قرار است استقامت بهار جاه و جاهل و انقباض جبهه سار فضل و نوال حضرت اللات
افزادین و زیاده جرح میرا حدیقه جاد و عطا باد بخت رب شرف و انوار خالی انور و السواد
برجم اندین حال آینه و انقباض و انقباض و انقباض فدی صادق الاعتقاد بعد آری
مرتب باین بوسه عقیقه آسمان و تبر ذره و در بوعرض استاد باین موقف عطمت و اجلال باریا
محفل فردوس خصال میرساند که نثار نالین فیض ترجمان با خلعت مرحمت طراز کرانه
جان نوزی و سرافرازی گسترین ندیمان در پیشگاه فضل امتنان شرف صدور یافته بود کرامت
ورود ساد عطا فرموده فرق عزت و اعتبار احقر و اود علیان بر نواخت و اندم استقبال
ادب باریا از تقدیم رسانیده در شکر و سپاس عیایات تقفقات عالم افز که فزون از
قیاس بر ویردن ز احاطه ادراک مختصر این جزو محفود جان و نزار خلاصه خلقت نبی

ان پست فردی خاک استمان سپید آمان شاه زبان عبودیت جان بر بند عای طول نهای ذرات
 اندک و شخص مقدس مقدس که سره به حیات جاننا و بر بند زندگانی زمان پست که بر شاد و نر و امید
 سجده و الکیت از دست بر با که به کمره شکرش بدر آید ظل طلیل حضرت والای
 بر مقامی عالمیان عموما بر فرق فردی خصوصاً تا انقضای زمان غلده و بسو طبار و کنز
 جود و سلطنت میرساند که تجار و فلاحان بقدم خرافات ادب تقبیلان و تسلیم و جلال
 بتجمل و تکریم خلعت فاخره که بر کن ماه یا معنوی افتخار بخش دنیا و آخرت بود و بر لای باکی صورت
 نگار بر بیان دولت طراز استیاری سعادت از ملک افروزی میجو و فرق عزت و اعتبار
 با وج و قدردن و فراخته ناهید به با دای سجدت شکر و سپاس و بی رحمت افزون در دهم و
 نورانی ساخته زبان عقیدت جان بر بند عای و دایم دولت ابد بنیاد و خلوه عمده سلطنت خدا
 و در ظرف اند و نر و در اندیشه الهی تا ملک اطلی از طلیع خورشید خاری باس زیر نفیته
 کبر و وسوسه و شام از طلوع ماد غیر نفیته سیم باف از ایش بند بر سرق جهانک و بر عیال
 عیال الدنیا که از فرزندان عرصه وقت اقامت شود و این دولت میرساند که به حال
 مکرست شمول خلعت فاخره افتخار بخش دنیا و آخرت که طراز استیاری غر جاده و نگار
 بر بیان دولت و دستگاه بود چون ملک اطلی سر بند می انداخت و چون افتاب خدای صحره شرف
 افروخته تا رخنه و مبات بر روزگار شما مفتیانی افراخت سحر و شکران عنایات تازه و ثبات
 سپاسی بی رحمت بی اندازه اگر چه در اندازه ناهید عبودیت تا آنگی بر دولت لیکن نیز به
 منیه ادای ادب و تقدیم و از دهم بر ستند که فرق نیاز بر آستان مجیب عزت نهادن
 عقیدت جان بر بند عای و سلطنت خدا و دایم و دایم دولت ابدی امتداد سعادت
 افروخته ساخت تا ماه ز خورشید بر خلعت پرستی تزیین که امتت فرزند سر و دوش
 اقبال که عالم اندیش حلقه در در بند گشته بود حلقه بگوش افتاب ملک سلطنت و جهان
 و بر تال بر تالین و درختن بلا ایضا و عطا

اطلی از طلیع خورشید خاری باس زیر نفیته
 کبر و وسوسه و شام از طلوع ماد غیر نفیته سیم باف از ایش بند بر سرق جهانک و بر عیال
 عیال الدنیا که از فرزندان عرصه وقت اقامت شود و این دولت میرساند که به حال

و وظائف مفیدیت و بر سبب بجا آورده ذره و در محقق و عجب جاد و جلال و لغز و غرض شنبان
 عجب سپهر توان و متکلفان آستان فرد و شرفش از میرساند عینش هنگام مینت آغاز سعاد
 و بگویم که ساس زمان زما از حیت چنین سالک و مبارک مبارک شایسته زاده ماله مال بهجت سرور بر سر
 کین و مکهان عین به یکسان برزم آید پس هم قرین زودانی خیا و نور بود و مشور لایع النور فیض کثیر
 فیض کثیر ملاحظت فاضله این چنین مقدس دست نورش بر سر و در شرف سر با انک زودانی
 جان شاد گشیده و در زم استقبال و آداب بجا آفرانیدیم رسانیده حبیبان عقیدت را
 بهر چه و ساس این بهجت عظیم در شرف بخشید رسید که عباس فیوضات روزگار جاوید
 زما مخصوص این سال خجسته قال تا به مدت این در متعال نخبان بر ذات قدس صفای و به
 بر اجبار مدخلت ابد المتعال فرخ و فرخنده مبارک و میون باد و خوشتر ایام حیات سعادی
 برکات حضرت سرور در شرف عالمیان با مستد از دمان جلالت و عمر خضر توان شود و عجب رب العالی
 آید و ذره و در محقق عرض الجن آریان اقبال و مخصوصا محفل سپهر شال میرساند که مشور
 ساطع النور لایع الطور که ناصیه و الالین بکارش خاص اقبالان در خوش و سر
 بش بقدری که بر قدس بر جان فرد و زان بود بر توه و درود سعادت آموذ بر فرق فردی
 جان فتن اند است مرسم استقبال و آداب بجا آفرانیدیم رسانیده حبیبان عقیدت را
 و عجب نیجای انست فردی که بر تمام حرکت میان سخت و در شرف و ساس غیبات
 بکوان و لایع ای و ادب ساسی شریف تفقد است حضرت عالم بای عو قیای و به
 و چشم عجز زمانی دارد و بدون قرمانی در راه عبودیت و جان ناری کردن مدتی
 عقیدت بهر که که خیر و ابد بر آمد که شرف از شرف مشکانه مزاج و الطاف از نور و در زم
 و قیاس بر کزاد و ... میرساند که مشور لایع النور ساطع الطور مطلق لایع و

(29)

لایع الطور

مستجابی رتبه از بنیان خام اقبال و متمم چه بعد از خود قدس دست در پناه لول
که جان عقیده شمال در این بر لوف می مثال باد و در زمان سبادت اقبال بر تو رود
فیض آمد لکنده فرق شرف و انتقاد زده خاک ریزد و علیان بر افراخت نور از
و ادب لکات انرا با این بنده های فدویت اما دلوری نموده چنان شکر و سپاس به سجود
این عطیه عظمی در همت کبر و نور آگاهی ساخت حسن خدمت و عویا انرا نیز این عبودیت پیش
اگر در محفل جاه و جلجل غرقول باید سر سر ز برکت در نشاد و بدایت مواد سر و سر
و نادی جهان بانست و لاند و وجودی بود و زده ناخیزه آید که نگاه التفات افکند
شاید لیکن ذات آدمی شخص متدلسس شهر یاران و لاند شکوه را فرو غیبت از حال با کمال
حضرت الهی بر نصرت خواجه فیضان لغت و رحمت علم از سحابه با جو رسد و
و علامه علت بر وقت سامان کافه نام میگرد که فضل و کرم جناب عالمناشی می نیز به
منوال جلوه ظهور داده تشرف تحسین به بنده های اعتقاد نهاد عطا فرماید تا که در نظر
افضال فضایل خلق اسد که عبارت از رحم رحیم اوست عرسه با وج کاه سید به آید
بنده عرض شد فدوی عقیده نهاد عماد جبین صدق و ارادت
نخاک استان فیض نشان نهاده و ردی عقیده تقوا اقبال مقبل و کعبه حاشا عالمنا
آورده زده و بر موقف عرض طالبان سر سرده آسای در عافان عتبه سیدی کس
برساند که منشد لامع الطور کرامت کینور که سر با جو زانی بدیضا و بیضا لکاش
دست مبارک خورشید ساینه حقیقت نهاد و دست بر تو رود و سعادت احوال
شرف و انتقاد از خون در اندازد او نام و افکار زنده خاک و عطا نموده لوازم استقبال
و در ادب لکات انرا بقدم ریشکاه و از وفور غایات عالم آرا که در غنای آن ترجمه
الهام الهی نسبت بحال عبودیت شمال چهره از و غایت جلدان بر خویش با کینه در بر این
نکجید خود بخنده محرم حکم رفت و احکام قدس کند از نش خود حکیم نش را که ظاهر نش

که آنکه او به مطابق امر علی بن القدر پیشتر رسیده و آنچه بالفعل حکم شده و سرعت سرانجام داده
 می فرستد جهان بر آن ذلکی رسد آنکه کان را در دانه نموده و در چه نام عطار بدو را حلافت شاه
 جهان آباد می دهد و الا قهرگاه و در باب هر چه ما می شود و خارج جان و سر انجام و انعام آن پادشاه
 سرخوئی بر دو جهان اندیشیده حقیقی الله مکانی تفصیل میکنند و نخواهد کرد انتظام امور مصالحه
 خدمت مأموره موجب بر روی جا و دانه دانسته و از آن خلوص سبب بجای آورد و ظاهر آوردن
 عالیت آن که سابق بنام گسترش جنبه کان نظر حاصل می یابد و از نظر آندوس اظهار کند و انیده غصدا
 که در جواب آن از سال ۱۱۰۰ که شرف اندوز مطابق دلاشته باشد بهتر و الا اخلاصه مضمون نیست
 که حضرت که با خیر گوئیست خداوند فرمود که فرمان دهم تو آمان و در جواب مطلب مقرر این زن
 مصحوب قرالی خان صادر می شود و اما سبب سلطنت و جهان ندرای ابد الهی زبان و در خان با
 عرض است ذره و در بعضی ایستادگان موقوف عظمت و اجلال و بار یافتگان
 بی شکاه سبب سلطنت و جهان ندرای مثال برساند که زن آن عالیت آن قدس تحریر خاتمه آید
 تمثال بر تو در وسعادت امور افکنده فرق عزت و افتخار ذره خاک را با وجو قدس
 بر فراخت آئین استقبال و آداب کلمات آنرا می آورده و بمناسبت از نظر آندوس که در
 و در مرتبه بمطابق دلا در آورده فرمودند که فرمان دهم تو آمان و در جواب آن مطلب مصحوب
 قرالی خان صادر می شود و حکم محض آن را می نماید که همراه مورس برود چون این صورت
 مکرر بر زبان الهام ترجمان جلوه ظهور بجاد و در بوقت ندوی موعود شده اگر بر ذوق
 حکم شده که خوانده محوله می باید فرستاده آئین نمود که چون بنده خانه را دوست و فرمان
 در میان خود نشیند اندوز خدمت حضور گرامت کثیر بوده و بدینش صاحبان در بندگی
 هستان عرضی زن جان نثار گردیده برین تقویر از قبول حکم غلطی که کردار و در بدین
 مذکورات آنرا کمال انضباط از چهره جهان افروز مبارک نمایان بود و بعد ازین بنام روح

خدا و از هر صدق عقیده و اخلاص نسبت بعبادت عالم آتسبح علیه علما خود و عقالات است
 بطریقی که حق مقدس رسانیده که زود بگری نیاید مثل روح القدس که در زمین قسم از وی نیاید
 چنانچه خلعت از روی میر باد فرزان عنایت بکرمش را آید رحمت شده و در باب کلام
 در پیشگاه خلافت تأکید رفت که زود بر کاب قدرت است بیساند و ماندن محضی خان
 بود و عین مصلحت هر چه بنص ظهور در آید از قبل ماضی السلفه ضری کردن است عقیده است
 در ماه کا خانات اتمام تمام دارد و لیکن تصدیق یا ن حافضیتش و کار خانات متفرق
 انبر بر حال قدغن بجا برده هر چه در کار میشود و در تمام دوره ان الله یامر بالمعروف
 فرستاده حضرت ولایت بی تأیید الهی علی الدوام جهانگشایا ^{بالتفاهیر} میرسانند
 منشور ساطع النور معنون بخط قدس خط که هزاران جان کریمی ندیده حروف و لفظ ان با
 شکر کیفیت استقبال فرمان لازم الامثال که با بهام محض و محض الهام از پیشگاه خات
 تا ذکر محل در دو فتوحات سبحان و مورد و فور تجلیات ربانیت سر بر زود بود بر توکل
 موصول الکنه فرق عزت و افتخار این ذره خاک رباب علیانی رسانید مردم استقبال
 و ادب کلمات انرا بجا آورده مطابق امر جلیل القدر را خط اقدس علیه السلام که از انبر حضرت
 مورد و فور تجلیات ربانیت سر با آن صیقلی بیان الوالد مطابق خاص در آرد
 اختصاص خواهد نمود بر درش حقیقه سلسله شش لکه و مفیدم هزار و بیست تفاوت
 تبدیل جاکر هو به بیایب عنبره که از انبره ای فعل تحریف تغییر در در بر روح تن گشت بسیار
 نموده که در خزانه معانی گرفته بر کاب قدرت است این سالورد چون نسبت فقدان زود
 حضور است کنیز بر نشاند با ظهور به خواه منبع مذکور و فرشته آماده گرفته جمعی
 را تعیین گشت که جمله ستاب شتافته بدر فی جمعیت خود جباران با احتیاط تمام بجا ریزند

ازین جاست راضی طبعی و ادب الله به عا ختم منجیه انشا بعلت و عنایت بر مفارق دنیا
حاضر دعایا بر کسرتا است عرصه شد فردی صادق الامتقاد و بوسیله روح عبودیت
دوره در موقف عرض بار یافتگان پیشگاه عظمت و جلال مستفیضان است آن ملک شال
میرساند که هر چند آرزوی فردی التزام بر کافیت فرجام بود اما امتثال امر بالا قدر و نیز
حصول سعادت جاد و دانسته بعد از خدمت از جناب تعالی دولت باد و رک شرف ملائمت
سیا منصفه که در غایت جلیل در تیره کال است بذات قدسی صفات جلیله و قبله دینی و دنیا
محمود در باب مصالح هم از روی مراحم بیکران فرمان رفت که هر چه در کار باشد الهامی نامه فردی
معرض انوار اعلی رسانید که بالفعل الله از محاور و مسائل و یا و بجا بر می و دست که احکام است تقاضا
بقدر غنی تمام عرصه دو یا بهر بر زبان الهام بفرمانی که نیست که درین وادی ناکیدی که باید کرد
ظهور شفاعت لیکن صورت داعیه آن بی ادب نا بجا رجا بود که حضور کرامت کجور ساطع انوار ندر
شده بود که او راه کجرات یا راه طمانی خلا به سیم و الحال بر آن گن خاطر عکس ناطق جهان
است که عالی است طمانی یا راه ندر که در ای دارا شکوه رفته بود و هر چه جای شود
ازین رکنز آگاه بوده آنچه در باب باید کرد آن در التاج خلافت عظیمی عمل در آرزوید
ازین بر و در خواهد داد عرصه است خواهد کرد افتاب سیم سلطنت جاد و دینی ظلم باد
ازین فرق عقیدت با ستیلام سده سده مثال بر فراخته و جبین ارادت بسجود و تبه
عظمت و اجلال انوار الین خسته بموقف عرض بار یافتگان درگاه عالم نباه میرساند که هر چه
اصل مضمود و سرایه سیم و فردی بآن باز بسته است که علی الدوام با قیاسی شده است
حضور ساطع انوار شمع سعادت حال و نالی برافروز و دیمه وقت با ستیلام التزام بر
آستان فردی توانان برکات دینی و دنیا و راه ندر و لیکن نا بر است حصول قدسی فحایی
و بختن آریان جاه و جلال الم دوروی از بساط فیض شایسته تن بر داشته بود و بختن از

ایام دولت ابد مدت و اعتقاد اعلام فتح و نفرت منتقال دارد و تقدیم خدمات مایه
بنیان عبادت انبوی الهی و سرانجام معاملات و بی باقی پیکناک حجت الله و سببی
مرفوعه و اتمام تمام بجای آورد امیدوار است که به استیاری تأییدات همین منتقال شرف
کاری اقبال عدد مال اموی که تمنای نمودن عتبه اعتقاد و اجلاست است از مملکت
مختصه ظهور نماید که کمال احشام عالم بجای نذران سال جهان افروز باد و عهد است
نمودی نهاد بر سید استی اعتقاد و در بود در سببی اعتقاد و جوقت عرض شرف اندوزان
آستان سپهر توانا میرساند که جو انداد زمان حروان ملاذمت والا برخلاف تمنای
نبدای اوارت اما دیکمال تطویل انجامیده انداد اول عقیدت منزل را خفقان بی ادب
بهر سیده و حال بر ایکی کشیده نمیداند که این شود به ناکویر که بی اختیار از جام ناکا
میکنند انتظام سرور شیشه کامیایام سابق است که چندین از شرافات حضور نفس
کنجور نذر بر بوده سرمای بهجت و سرور کعبه و باب مقدمه خورشید بالایی که بعد ازین
بوسط طایر بایان نرم خروانی نصیب آرزو مندان تقبیل سدره مثال خورشید
که از اینجای امید می لایق بینگاه ادبیت ترغیبان است که اینجایان مطلوب قلب صبر و
جانتانست عتیب از ممکن بطون بامنه ظهور طوره نماید تفصیل سوان مذکرات در بار
سببی بدر چون بیام عرض سامع جاه و جلالی کرد و یقین حاصل است که بر هم اصل خط
دولت جاودانی طار زوده باشد بر مرات باطن الهام مواطن به سبب عایت تقدس و نهایت
خشنه از ضادی عالیله و اسطر فیض پذیر است هرگز اندر زواید در نیصورت عرض
استدعای بذل توجه و تخیلات امور در زمین نهایت ترک ادب و التماس به عانی ختم نمود
شتر بل سکون با نوار چاپر اعلام خطر اعتقاد و اللان بی عیال الدوام روشن و منور باد

رسید خلوص حقیقت و در پی خود ارادت دزد و در بعضی
 استاد بای موقوف عظمت و جلال و بایافتگان بختن خلعت مثال میرساند که مشهور است
 فیض کنور در زمان میمنت اقدار شرف و رودات اموال بخشیده فرق غوت و انجلا
 (32) دزد حاکم راجع فرمودن برافراختن مراسم استقبال و ادب لایات انرا بتقدیم
 و بختن در نظر اعدای کذا بنیده بختن درین سلسله امر جلیل القدر کرامت ظهور است که
 برگاه رایات عالیات نفرت آیات بکمنزل از دار الخیمه جمیع نزول اجلال فرماید
 فدوی بتحصیل سعادت تقبل آستان سپهر تو همان مستعد گردد اگر چه آرزوی
 سرشت چه وقت چنین بوده که بدوام التزام رکاب بنیازی مایه کامیاب برین پایه
 اطال که نهضت اعلام فلک احشام با یحیی و مسعود و غوده و اعلیه داشت که چندانی
 منزل استقبال نماید لیکن امثال امر شرف یافتن هم بود جاودانه انگاشته حاجی
 عبیه الله که بغیر میمنت زمان بوس عبیه و الا بکرای مکتب طغوزین است بحقیقتی
 سلیقه و کمال عبیه است بر خصوص کلی و جزوی در بار کعبه مدار چندانی اطلاع
 که زرد بکری نیاید مورتحال را که اینیغی معروض پیشگاه جاه و جلال خواهند کرد
 افتاب ستمان سلطنت جاوید مال هزاران سال عالم افروز با
 رستاد بای موقوف عظمت و جلال و بایافتگان درگاه سپهر مثال میرساند که بورد
 فیض نمودن عالیشان فرخنده عنوان شرف افتخار جاودانی اندوخته مراسم استقبال
 و ادب لایات بتقدیم رسانیده و یکبار شهری برای نذر حضرت جهان عدو

العمل دین و دنیا قیام بر طبق احکام کیهان بجا آید باعث سعادت و کوفایت اندیشید قبله جهان
 از آن هنگامی که بنده درگاه دوری خود روی از بسط سلطنت شما اختیار کرده محکم
 فیروزی و ثبات پادشاهی رسیده خداست که سبب آن در ذکر رسانیدن خواهد بود
 نظرت و ولایت بی بود اما چه کند که در جمله داخل و ساد مبلغ بی رویه که قریب
 نه ماه ملاقات کار عالی سعادت میسر و بعضی مطالب در سرکار خاندان شریفه غایب شده و در
 سطح خلعه بر خیزد تردد و غایتش خود میسر نمیباشد با انحراف در باب و حیوانات
 بر کفایت دور و نزدیک در باب تحصیل و در سال آن بجز در سید در مرکب ظفر قرین
 تا کینه بر کینه نوشته بود اهتمام مبلغ بکار برده چون ابلاغ از بطریق خودی و در آن
 مسیر آید و جمیع شایسته که خزان در اینجا حفظ تواند آورد همراه نداشت اندک مبلغی از آن
 متقاضی داران که رسانا در حضور سلطه انور آورده بودند بر وقت وصول نرسید
 و قریب یک ماه بود که در خانه واقع دار الخلافت شایع آباد موجود ماندن اکنون به
 معیشت از مقصد اران که همراه حاضر بودند نه ساخته که سرعت و استیصال برای
 و جبر ساخته و قیمت یک ماه بود که در کثرت خانه چنانکه گوی که بماند و سوره جویی دولت
 مستحق الخلافت البر آباد موجود است بمقتضایان چنانکه سلام آباد قدغن و شب
 محلی سید فوج داران بفرستند اگر زمار قوم نذر میرسد همراه خودی آورد و الا بنا بر
 وفود تنها التزام دوام سبب استان فردوس نشان که بر جمیع مقاصد صوری و معنوی در
 میدان از جانب تقدیر سوری فرستاده بتفصیل عقبه فلاحتیه کامیاب میکرد در زمار قوم
 بستر خواب رسیده در باب کثرت و در خانه و محلات طریقت که در پیشه و عظمه سپاه
 و غیره و اکثر اوقات از شد و در اینجا و در این راه که نیست و نجات شایسته

قصہ

بای عالی نسب و حقیقت و جهات سرکار زو فلک احتیاج تنزه نقاب وایم
برکات و دود پادشاهان عظام بقاعده و دستور بقید کتابت آورده بعضی مقدس علیهم السلام
اندر دهنده برای تحصیل وجه طلب و جملیدار نیاید بعد عرض شریف علیهم السلام و برین
جمله بطبع و صادر شود معروض خواهد شد انشاء الله تعالی سلطنت جاد و اطرار ابدی
بر مزارق ساکنان ارحم سکون تابان و در روشن باده
آیه کریمه ان الله وانا البرار جوعن بار کننت هم لوی اوست غریب علی جلاله الله
ظلم علی حجت و العفون رخت هست از مقام این پیغمبر ساری برست و در زندگان
تقدیر خرامید ازین ماکم خانواشی به شرح دهد که چشم نصیب باین بند بای نیت
اکین چگونه شکبار شده و جگر مقدور بخون آغشته گردید باطله کجای صدمه
راسخ و یک خم برادر علی مجروح است و چون فروغی زنده و غم با لطفای حرارت
ای الم بر داشت تا چار بعد ادای ماکم تا کجای روح بر فتنه و در مکرری علم جاد و
زبان عبودت با نثار بای طول بقای ذات مقدس و نسخ و کس که سر ما چای جان
و جهانیان دیر به زندگانی زمان و زمانیان مالست سعادت اندر در آورده و بر
خط فرمان ایندی بنماده آمد و بر چند بر هم بود و در کار و در مقام وقوع چنین امور
مقتضا سکینه اوجاع و دروغ و آباء و احادیثی که در شان هم بر زبان و ارد و است معروضی
نمیدید آید لیکن این اجداد و اولاد که با را که در پیشگاه و کشتی آموز عقل
و در شان و فرمای خرد و دندان موفت الی سان عقل بر کناید و زانجا که اصل حقیقت
علم کون و وجود بر خاطر علوی خاطر از قبل علم حضوریت در بصورت نقیص
که در میر از طمع و حرارت این قضیه نامرئیه که لازم طبعیت بشر است بر

مستلزم صفات ملکی خواهد بود بر مراتب غیر حقایق تصویر کشی بریده باشد تا بودند که حق جل و
 سبحان و تعالی عرش از آسمان الهی سایه افکند و صفات ولایات بی تا انقضای زمان بر مفارق
 عالمیای غایب و محسوس باشد و نیز در روح ارادت ذره در بر جوف عرض
 یا تسکین محفل خلد خیال و مستغنیان انجمن جاه و جلال برسانند که دو یکدیگر نور عینی و مشهور
 زطره رضی کنجی متضمن غلبه اند و سپاس و شکران را و حق حقیقت بی سرانجامی سپاه
 مساعده زورگاه جهان پناه و بی مشتمل بر ستاره حاجی عبید الله در زمان سعادت اقتران
 شرف و در عظمت امور و تجلیه تا که فخر و جلالات مذوی با وچ سپهر برین افراخت لوازم
 استعجاب و آوازه است و از احسان و تقدیم رسانیدن ان عالیشان اولین مجلسی در نظر متقدمین
 که را خیزد بعد مطاوعه و الا بزم زمان الهام تر جان گذشت که خزانه جبری موجود و ذری احق و عرض نموده
 که فصلی نفی منقضی شده و از محصولات ریح قدری بچرخ رفت و باقی هنوز نرسیده احوال
 نشکر منقصور بر برینان و اخطار بر وجه کمال انجا رسیده اگر غایت کبیرا افزای حضرت
 حال پر دازد و کار و شواست و بدون از بار بردار حرکت و قامت بر بنده ای خدا محال
 چون این مقدمه انحصار اقدس سویت حکایت که صدر اس اسرار کار بادشاهی بطریق
 بگردان باز نمود و شد که جا که راه و صوبه بجای از خریف قرین سال حال تغییر شده و عوض آن در ریح
 تن که دیده حاصل خریف قریب نیست لکن رو به که در سر کار صلی طلب است و درین وقت
 مرخص شود سپاه و لشکر پیشه فی الحقیقه یکی پذیرد و الا فقر تمام در سبب جمعیت این جماعه
 راه بسیار فرمایان رفت که اسد الله ظاهر شده و فرستادن ملا خطه غایب بعد ملا خطه خان
 نشان را که بر خیزد و خلیفه غرض خواهد کرد و سپاه فرود از سر کار خاله شریف گزیده است
 فرمایش برین که میسر شد خواهد فرستاد چون اعمال جمیع حال جاگیر تا که بر تا که نوشته که آنکه در حصول
 پیش و پس ریح تحصیل آورده باشند بر سرعت و استعجال کمال تقبیه و حوصله و در آورده

و حضورت بر قدرند فرام آید الله سبحانه و تعالی بمجلس اقبال ارسال خواهد نمود چایر عبد الله بن محمد بن
بروزره و تو اتر اعتراضات حضرت کینه خدیو که بجای خود از حضرت فریدان بجای می آید از شغل
وکالت نهایت دلسر و شده الماس استعفا نموده بود از جای که در زعم عبودیت نهاده
مذکور نموده و فی حقیقت دولت خواه است از بختی که در این راه را میبست و متعالی است شخص
در بنو لا بر طبق مدلول آن عالمیت آن مرحمت عنوان بجهنم و وجه امید در مکتب و افضل
فانکه کرده بموجب جلیل القدر و لا کرده را غیر سخت که بتقدیم خدمات مأموره سرگرم باشد
من را از این بطنی که است محصور ساطع النور نگاشته بر زبان و در دو که امور موعود اگر در پیشگاه
عظمت و جاه و درجه بر سر می آید در امر و کالت پیوسته بانی قیام بنیاده و الا داخل نشود عارض
بر بنیاد بر او بر اصلاح دولت جهان می بیند که لطف کرم عالم نوز نیست من را از این بطنی جلوه
ظاهر دید که ملت است و در درجه اجابت بر بر د تا بخاطر جمع در سر کار انجام خدمت اشتغال در رد
پیدا سر حله ملت است ندوی سرشت اینست که فتح و لغت اولیا و سلطنت ابد نیاید
کامیابندای عقیدت اما و برافروزد این جا تا که با الم حله ملامت کیمیا و خاصیت کیمیا
است بتقبل آسمان فردوس آن شرف و افتخار ها و دین اندوز و امید و دعای نیم شبیه
و نیاز نحوی مانند کان نقابت شاه این مقصود کرد و ب طو و روی در قربت عتبه اعتقاد
و اجلال و بر شعبه پنجم بیان گسترده است دست تفضل و عطا از روی بزرگوای در
و لوا ای ظفر سجاد و ملائی علی اللود ام جهان آن باد
و بر روی استکانت و افتخار و در مقام و بخت عرض ایاده ما و پیشگاه عظمت و جلال و بار
محقق خلد خالی بر سر اندک آن عالمیت آن تنهن است حالت جی عبد الله که عرض دانی شغل
عقب من و محله شریفش از این مجلس اقبال ارسال گردد به بیت دوم و روح الا اول از نظر امور
و مضمون کرامت منقولش که سر باز از قبل القادریانی و از ادوات استماعی بود در خاطر ملکوت

یکی از خوبی جلوه سخنان داده بر زبان انعام جان صادر شده که آنچه در دهر و دما صورت یافته
 باز نموده و بر لوح حس اعتقاد آن چرخ دودمان سلطنت کمال عنایت نقش بسته بجان در قفس
 است عنایات اقدس از نسبت بایتن زیاده از دانست که بشیر در آید و جرات نماند که درگاه ^{الغای}
 خلعت بایتن ذات قدس نهاد است لیکن بچشم نظام که خلاف بر لیس کبیت نظام لعلی
 آید و این طبع از طین حرم و احتیاط دور نیاید با غرور کلاه چندی بایتن ارشاد و پادشاهی که
 بخاطر حقیقت بدون مرجعیت مرشدانه اصل و اساس نهاده باشد بر منطق و حی جمال
 شرف حیاتی بنده بر دایره لجه و افروان آثار مرام و الطاف خروانه در کلام علم نظام
 برافراشته است انصاف و فدوی و ستوری یافت که بفرع عالی در آرد و درین ^{کلمات}
 بر عظمت سماء محض شفق و عیان و طوف است جابر مذکور باید مرمیت و افضال
 چنان افروز در امر و کلمات بدستور پیشین سرگرم گشت این و متعالی فتح و فیزی و فحی
 دولت جاد و آطلار کند و این عقیدت گشتی که آرزوی مندر تقبیل است باید نوران
 است شرف اندر ملاذمت و الا که در نام ظل طلیل حضرت عالم بنای بیزاران سال خلد
 باد بجناب بناده محمد نورالدین برساند که گشتان عالیشان
 مرحمت تر جاسر بایتم لطف بر قدس خادم اقبال که در پیشگاه مکرمت و افضال و حضور
 یافت بر تو رود فیض احوال کند فرق خود مباحثات نیارند بر زده علیانی بفرخست
 لوازم استقبال آداب شایسته انرا بجا آورد و امر عالی جلوه بخشد بود که این ارادت آید
 معاطل بر کنه جلال آباد بنویسد که عجا اصف میرسان سرکار در بر تو در مرم و در تقیه و در
 و دیگر خرد رتبه هر خوست باشد ببله امکان بکام در امتثال لایزال با معاطل بر کنه رجا و عالم
 بر کنه دارد که بیا که نگانند که بر سر سامان مذکور را خور و کار باشد سر برادر مستمند

کلمات

بدین پیوسته تا کی می توانید خوارید زشت که زوقت و تاخیر نمی گذارند و حبس و راندن
سرانجام داده عنقریب سال می رسد و چون بمقتضای صفت بنده تقدیم خدمات می گاه و شرف
خود می دانند و امید دارند که بپایان دستورالفرام فرمایند خصوص سعادت بخیر و امانت

بنده
عقیده شد عمار دزه و در محفل عرض شریف و در آن محفل اعتقاد و اجلال می رساند که بنده
ادای آداب نسبت چهار کباب و ولادت با سعادت شایسته و الا ان علی بن ابی طالب که چهار کباب
کاشن مقصود او یک دولت خدا داد و جیره و فرود حصول تنهایی احوال سلطنت ابدی
است زبان عقیده بیان را کباب می گرداند که حق جل و علا تختستان عظم و در حال
افزون را بنادان برومند و سرسبز دارد و نواوه بوسنان و است و نامدار بران سر
خوشه پادشاه حضرت و اوقات و صاحب همان قبله دین و دنیا کمال عمر طبع رساندن در محله
معدن با خلعت خاص که در پیشگاه لطف و کرم غرض دارد و در و فیض شود عطا
فرموده و فراری در سلطنتی بخشد و این استقبال و مراسم کردن است از ارباب شریف
ارادت اما و تقدیم رسانید و در عاده مطالبه سرکار و شایه چون غایت الهی موجب
ارغالی بیع موفوره بجای آورده آنچه روینمایید و در خدمت سرکار و در
اشراف و افتخار خویش میدانند و در باب انتظام مهمات حال جاگیر حجت الامکان تقصیر
خل طلیل عالی بر رفارف ادایی و اعالی محدود و مبسوط با اینها در محفل و خلعت
برسانه کردن عالیت غایت عنوان با خلعت و طرز که بابی و در فراری
احقر و پیشگاه لطف کم شرف و اعتبار نه بود و در سعادت آوردن تا ک
غزت و افتخار و رفاهت که در استقبال و ادب است با ارباب و محمدان
جانی و تقدیم رسانید و در کوشش تا شرف غایت عالی بجای آورده زبان عبودیت را

بدعای طول بقای ذات نفس و شخص مقدس قبله دینی و دیار حضرت ولایت ای
که سرای حیات و سرای برزخ کانی و عالم یا است کامیاب سعادت جادوئی گردانیده سبزه
عالی باید هزاران سال بر فتنه جمیع بنده نای محدود دبا دره و طه مثال خبر
36 عرض ایستاد نای موقوف اعتلاد و اجلل برساند که نای عالیت نای مرحمت جان معنوی
بفدیه تویر تلم تبال که در پیشگاه لطف کرم بر کمال شرف صدور یافته بود کرم درود
مسعود عطا فرموده فرق عزت و افتخار را حق با و سپهر دور بر برخواست و از سر برآورد
لوازم استقبالی و ادوات استقامت از اینجا آورده جیبانی در دولت تا دایره کبریا و کبریا
جلی از نعل فیض موهبت غنیات خاص نسبت بحال عقیدت انحال بسند دل یافت
سرای کامیاب کونین فرازند وخت و در شرف سبکس مکتبهای بیکرن کونین حیدرانه
تقدیم رسانیده بر مواد بیکه افزود امید و ارمیت که در انجمن عالی و در مرقع صدقانه و بی
هم مجرب شده بهند سرانجام خدمت سرکار دولت مدبریم وقت سعادت جادوئی
دلگداز و در باب شش هزار و بیست و داخله در محمد امینی مغرور برکنه و در کتب عجیبه مایه
شده به عملی آرد بلکه در در تربعت و استقبالی بخارانه عالی و رسال مبدار و در کمال
حسن و کمال در خدمت رجوع بصدر عبودیت تمام بنمایند محتاج مجرب نمی باشند ظل ظلیل
حق عالیشان بر مفارق جمیع خوانان تا انقضای زمان فخلد و مسبوط با محی رب العالمین
و عهد است بخت برآورد و الا که عظیم الدین عقیده بر نهاد عمار
بعد ادای آداب بجز عرض ایستاد نای موقوف اعتلاد و اجلل برساند که بر سر درود مسعود
سعادت عنوان شرف اندر زان جادوئی گردانیده آئینی استقبالی و مراسم لیمات از
تقدیم رسانیده و انحال در عالی در باب برداشت جاگیر باد سرکار و نقد در بخت

زبردت و اقتدار اندر نبیده به تمام خدمت قیام در ریدان الله مدد انعام متجاوز نظام
 ساطع و غل و نصب عال این محال بمقتضای وقت و حال سبب بر خورده خواهد نمود بر طلب خانه
 و دیگر امور واجب تمام محال است تمام بکار برده کیفیت محال نکرده بعضی الحاکم خواهد آورد باقی
 بعضی بقیانی بر کثرت که با جوار علیله قلی دیوانی سرکار نکاشته بوج علیا خواهد رسید جاسه
 بایست و احسان بر معارف جمیع زندگان بسطوط طایفه و خدمت بجا نیاید بایستی جو خورده
 عقیده شش ظلمت ذره دار موجودت عرض عاصیان جاسه رفع القدر و فحیه منعی ذواب
 نعلک احتیاج نبوده نقاب برسانه که خلفه و بمقتضای نبیده نورانی در پیشگاه تفضل
 و مروت علیا بر سر افروزی احقر و حشمت به بد بر تو و حول رو و سعادت بهر افکنده
 فرق غمت و اعتبار نمودی با دج علیف بر اخراج آداب تمام آنرا بر پیشگاه ادب
 رسانیده و حیسان عبودیت بجز سر و سبک غنایت ملکه و دمان دام اند بر کانه نورانی
 از انجا که سعادت بخت یاد بر پیش در خدمت دیوانی سرکار عالی مسکنات نبی با عتصام
 جلال المتین نبی دوان اقبال مفتخر و مجای بوده در بولا که با التزام دوام خدمت به تمام
 والا شرف اندر دست امید دار از تو جهات سینه به پیش ایام پیش میگذرند سار و دست
 پای شرفی عز و جلال خزان سال محدود با

منتهی جاده و جلال عیاس وجود خود فیض امور و دست به علی العاقب رفع حجاب
 طهر اللام و امیر الهوز را و اقتدار و خدای عظیم لای حجاب میرا خدا لیکان عمده الملک
 خزان سال زینت خدیو بهر از غرض ابلاغ دعوات عقیدت طراز و انعام در ایام ادب
 دنیا و مکنه خدمت ساری که میباید که حسب الظلم اندکس از حق احتیاج منظمی که اگر شجاعت
 دستگاه بادشاهی خدیو را میباید و دره باشد بهر یک که در بهر نه خواند سرکار با مای

با تمام بنده درگاه خلدین بانه مقررت آنرا جان منور الیه رسانند و الا پیش خود لغاتش برگاه
 کز آن قبیل القاب است بخداوه جهان دجانیان بالاب شریف یارند مسلح مذکور بر یونان فرج
 آن نامدار کاکار و الا کو بر سپرده قبض الوصل بگیرد روز شنبه ششم ماه ذی حجه عز و رو
 بخشید لهر بنیان بجای بر سر بنیت منفاد و شریک دیا نشسته است ان الله اعلم الخیر ان اردن دارالکرام
 زمره مطهره برودن حکم قدر توام حواله و دهور بخان مودعید اردایام دولت و اقبال از زمان
 و اجل جادوئی با با عاقبت بر دوام و محبت صحت التزام سوخته خاطر
 خانه میراثی و ستان باد بعد ابلغ سلام محبت پیام و ظلم رشوق و غرام بدر یافت ملاقات
 بهجت از تمام مکتوبی زین بنیاده کردی ایام سمیت فرجام حدیث استغفای ارباب المال
 تا بنیان از پیشگاه جلال و جلال الیاد بر سر تقوی انتساب بر محمد فیض رحمت شده و مودار
 بهجت تفتیح می ستار تنظیم مورضا خدمت ماموره و کزانی دار الحادفت گردیده و زنجار حب
 اله حترام مستعد بر تباط و انتظام محبت شریف است اگر نگاه عاطفت بزرگوار بهمان حال
 سرود و بدینواری و میراث اختصاص بر برادرانیه از کارم اخلاق فطری ذات محبت
 بعید نخواهد بود حالتان شغفی دوستان سلسله بود از ابلغ و دعوات
 سلسله مشهوری زین بگرداند و حسب الحکم و الا متغیر استغنی بنده درگاه خلدین بانه
 رسیده با تمام نوقت غایب عز و رو بخشید مطابق بر سر بنیت منفاد مقام خود و کین و کزانی
 شود که خست کج زود محصل میوند و الله کما وسیله ادراک مواصلت ما عنق رب الالباب
 گردانام ایام بهجت و کزانی جادوئی با و بر سر بنیت بگرداند که این نجیب و محکم
 بمنزل مقصود رسیده باستانی بوی قدی شرف اندوخته مشمول رحیم و الطاف عالی میا
 گردید الحمد لله علی ذالک و چون سیادت و ملک بانه رسید محمد با مردم برادری و برادران
 خزانة شبار و حافظ بوده و زود تمسک و بر بنیاد بجای آورده و از غایب راه سید و اسم

تواند در مستعد کار دولت منظمه با جماعه یارانشان بر تبار خود سرگرم خدمت بنظر آمد لازم نمود
که سر و حال خدمت ساسی اعلام نماید تا بطعام حصوا ملذذت سر و برکت و مولی صلیت شرف
بخت سر و خرد امید ایام کاهری برود و با... بعد تبلیغ و عودت مصامت آیین و اظهار
خزائن اشتیاق لری ملاذت بهجت قرین مکشوف خاطر محبت میگرداند که ساسی صحیفه یگانگی
طراز بر قوم کلفت داده پرداز که در شکیفا عبارت زلف بسته و برینگی مضامین جسته بر کشتار
دلکش و دسانا جانفروزی در بر دشت در زمان فحشه بتان و درود نمود و دمان آرزو بر زبان
کلیت طاملا مال است دم کشودن دم چنان است که یی کلید ب کستان و دلکش ی بود آید
شعبه سیمی زو کار عجب و بر خلاف غلامش دلهای کامل الولا توکر بزخامه که برین رقم شده بود
الحی و بر غلط کار که خاطر از اراد با محبت و صفات غنیکند و در کار آفرینان عالم دشت
از هجبت بعد که سر بی دمویر حاصل نمایند چون بمقتضای تالیف و جادوای منقوشی صلی
باطن مصداقت موطن عیسان نقوش شوق و اشتیاق ارتام بر بریت کرد و در احقیقت
خان عایشان جلوه ظهور داده اند و آستان سراسی در سر و دمان آن محض الکلف سید اند و قمع
که عجب غیب و دربی از زمان بر خیزد و در آن عالم دشت شرف سبب کایایی فراموش
بعد از اظهار شوق خردان مشهور خردگاد بر بر میگردد که محبتانی الولا در ایام ساسی
بود که بطور این با ملایم مکر رنشد و التوازم خدمت سید بر رنشد حقیقه کما و سعادت جادو در الکا
که عواقف جمیع امور و در بن بحر جوئی می شود و در کسب خود مقصود و غرض باج گاه به سودی نماید
المرکه که در دنیا بنجام آنچه با خاطر بود بالکل در میان بر خاست و در کما بانیب طو کر سید و غرض
از عینه که نشسته خویش بر آمد امید که جزو بات باقی نبرد و در آن زمان شنیده جمعیت و کامی
کرد و در آنجی مرزبان نام محبت رقم رنشد یعنی صورت و قیام برود و الله علی الخی و قیام و
نعم المولی و نعم القیوم و دیگر نیست بر خرد اینرا عرض شد که این نمودت سرشت ما هم بر رخ که در دشت

تیر و نیز بر قوم ملک کانی تپیر خان غایتش بلند مکان ملاذ مجبای استغفار دوستان در فزنده زمان
 جلوه ظهور خود را در دوده خاطر مدیته آئین را قری بهجت و شاد ساخت شرف و بهستان
 کمالت دوری خود را از اندامه بیان افزودنت و جودش شستیان دشوق و درک ملکات
 سرسرات از احاطه ترجمان بیرون از درسی کجا کجا ابر الحال بواصلت ساخت و کام کمال تو
 آنت که تا بنکام دست داد و مافقه حکما کرات الله لوز چون بجاست و بجا نصبت بر سال
 باز ای بهمین آئین دل شاد و دل طایر بر میفرموده باشند زیاده و عمر و جمعیت باد و السلام
 خان رفیع البتن شہادت نشان ملاذ و مواد مجبای سلسله فراط مشوق و افراط شستیان
 در باطلات بهیمایت را زبان کوتاه خامه بر نیز تابید و در میدان تنگنای ناد چندان و سستی ناب
 کونندگی نذران داستان در از بر طراز ناچار بیان آنرا بوجهی غیر نیز مصفا آئینه دوستی داشت
 و از بسازد که ازینامه بهجت بیاری در عیان انتظار رسیده و خاطر نشان را ازین بهجت
 ذات و فزنده صفات رسانید الحمد لله که عجا ذلک محب میرا جو مائی اینز و متعال
 بهیمنال و میامن اقبال جاوید اتصال حضرت والا شای بهیست و یکم صفر ختم الله و
 بالحمید و الصغیر و الشکر فتح و تیر و نری اثر بادشای طبعی گردید از ادراک سعادت و
 میا سر و سر و مباحث جاد و دنیا اند و دخت با فعل ملتمس رکاب نصبت اینست است
 ازین آنچه در بنمایه مجری بی در آید و حمل مرشد ساسی را سرحد و ابجای کار و خدمت را بر
 است بر دهم و آید شود آخر در گذر و حایان املک شمس غریب را از یاد روشن
 کلمه ستمبارستان محبت و ادو که تفصیل فصل سخنان دل نشان معنوی اتمام و نسیم غیر نسیم
 جتیشام بودت مقام برسانید در مقام بهجت التیام رسیده و بنوبه عافیت در است
 صفات شگفتی خاطر متشاق را سر انجام داد الحمد لله و الممت که مخلصی بهیمنی اقبال جابر

فیتی

کمال و اجمیت یک صفات مغرب و کمال علی ملحق گردیده شرف طاعت تفحص گردید و دست
زدها نیست در یافت و معمول کرامی و اسلک را که در ایام جدایی جمعیت بخشن و لها احباب
همانست بحسنه ترصد است و اعلام کار و مطلب را منتظر نوع که تا زمان حصول مواضع است
آین با د آوری بهمان دستور و روشی شده باشند نهاده شوق و بسیار وقت آثار است
شوق کرامی طاعت از اندازده بیان افزونست و کوررت هدیه از احاطه بر جا میردن
امید که توسط نام و پیغام روز در میان می بخیزد و حصول مصلحت بحسب هر یک وقت
و طوره و دستانت بود و انگشت نامه ایام بیدار گشت که در محول تا نام بر سر و افزاد غلط متناق
نکشت تا نیز که بدلول مقول مشهور بود بر که از چشم دور از دل دور بریاد کرد و محبت با هم
نیان کشیده باشند چاک تا رفع حجاب ماعت ابواب صحایف دوستی مفتوح نموده
یک جبهه می افزوده باشند و اعلام کار و خدمت که مستلزم قاعده اتحاد و یگانگی است
باعث افزایش رابطه محبت اختصاص کرد و زیاده چه نقد بود به
اظهارات شوق یکجبهه و یگانگی مکتوف خبر نیز به یکداند صحیفه خلعت استماری مسجون
محبت دلاله و مقام سعود و رفیع آن به منور تحمل عنایات حضرت خلافت و جمالی
نسبت بذات شریف نه نشا افزاد فاطمه و سیده آلین گردید و نیز و متعالی و ابا کاسبا
مقاصد و جند دارد و از آنجا که از دیر باز شوق طاعت کرامی و امن کش دل بحدت شریف
باشد در بخلاصنی اتفاق حسین و نموده که مخلص و کاب نفرت انتساب عنقریب از رود
برای بر میسد لهذا غایت خوش و قیته دست داده آن الله عز و جل در آن موهبتی
بحسب طوره جمره افزون بهجت و شادمانی خواهد شد بعد اظهار ارادتم محبت و دوداد
مکتوف خبر نیز را قسیده الودد و در زمان سعود و در و محمد و محسن و محبت مقرون آن که متضمن
بیان شوق و اشتیاق دیدار دیدم که بود مواد سعود و دوداد را بر افزاد الحی در عالم

اتحاد و پیغام وقوع قرب یافت از هم انقباضی اختیار نکرده و باقی احباب بر سر
 لیکن بمقتضای غیظ و کینه با وقتها در وقتیکه محبت قادر مطلق مقرر و مقدر
 باشد همه ظهور نیافته ظهوری در رتبه جانبین آن عوالمی نزلت را نماند و بجای دیده
 انگاشته میشود و غیرت ظاهر و جمعیت باطن خواسته می آید این جانب نیز زیادتان
 است و حصول ملاقات و ایستادن اتفاق زیاده عمر عاقبت با و السلام علی المحبتین
 ائمه حقین . . . خان جنبه مکان نجابت نشان ملاذ و مشغول دوستان بوسته کاس
 مضاعفه صوری و معنوی باشند بعد اظهار غم شوق و بلا انجام بدیافت کرامی ملا
 سر آیات مشهور و خاطر اتحاد و آفرینگر دانند که سایر صفیه مولات معنون محبت چون
 مشهور قابلیت و کاروانی ظلمت در زمان سجده و درود نموده و در ایستاد و سر دراز
 خانه بنان من مشغول تمام در توجیه نور الهی اگر این محبت است حضور که است کین و زور برین
 بود از اینجا که اختصاص و ارتباطات از الیه بحال عالیشان مبداء است بر مبنای
 می بلین نموده بدستورانی بحال میداشت اکنون بر طبق نمیکند انبیه خدمت
 دیگر برای او تجویز باید کرد و دستدار همیشه خردان است که مرد کار آمدنی را معطل نگذار
 در صورتی که باطنی ظاهرش بفریب است و معنی و لیکن بر جزیره دان پیدا است که کار و بند
 خدا در میان نیاید این قسم مطلب است الهام نمی پذیرد و بر تقدیر بر وقت
 در حوزة نبوت و استعداد پیش روی ینامه ان الله نام مومرا له مقرر کرده می آید
 زیاده جمعیت بالا . . . کمخوف خدمت کرامی میباید که چون بر وقت تمام
 باطنی بر اندیش متعلی می بوده که بالتزام دوام ملاذمت سامیات طاجود و اند
 بنابر ادعای روزگار که خلاف خواستش از زندان عالم محبت راه میرود حصول
 اینجاست که ناخیز و زخمی افتاد درین ایام حقیقه فطریه همان صدق در
 حسن اتفاق جهان در داده که احوال و از انظار اصالت از جانب خود و کائنات

خوب نبرد می خورست باشد بعد از آن که با دراک این دولت کامیاب کرد و بقایان که مورد تیر
جاولان بودند این دو ستره بر سر حال در عقیدت خیر کمال معصوم گردیدند و با ده عمر دولت
با در فضایل و کالات بنا نامحبت و صداقت و شکا نامکتوب محبت و سلوک سید و
دلا و غیرتش موجب این طفاط گردید آنچه از کمال اتحاد خان عالیشان و با عفت تا خبر
خبر و مکاتبات از جانب ایشان رفته و کلبه یان شده بود بر صحن انجامید بمقتضای قدم
محبت و دوستی طریقی که بر شوق و نور آن دلباشم گران است اگر چه هیچ ظاهر که نزد در باب
حقیقت عدم و وجودش حکم صادر دارد و با بر جوانی فوت شده باشد چه کجایش نه
بمیان ندهد این دو متعالی هر حال در آنچه حسن می کش و ضریب را باشد مقدر و میگرداند از اشتیاق
انجام بسیار از بسیار ظاهر نمایند و غلط اظلالی عطف بهمین دستوری نوشته باشند
این دو متعالی در دامانی و آمال آن فروغ ناهیه ایهت و اقبال طراز گریست
عروا جلال امارت و ایالت بنه غنیمت و گریست دستگاه رفیع مرتبت پنج نرسد خال
حالیست آن ملا و دخیل استظهار و دوستان را همیشه بمحصول مقاصد بلند و آمارت جنبه بر
دارد و بعد از این در میان فرادان اشتیاق و کمال شوق بدین طاعت است که کل پیش
رسم حسن محبتان است مشهور و غیر معروفین میگرداند که صمیمانه سر فی و نور از قوم عالم بقای
طراز که از بر سطش لغزش داشت پیدا و از بر لفظش شمیم غلت بود و بود در عجب اشتغال
که دل صد اکت نزل از بر سر و حوت از عافیت و سلامت ذات مجتهدات بر زمان راه
بجای دیگر که گش می شد و بود سعادت احمد از زانی فرزند خاطر خود و این را زونی
از این شادمانی است در دل بزرگ خلفا بنده است: خاصیت و زمین باد مبارک
از این که آمدن خود با نکر و در از بنیست که در دراک پیدا کرد و این است که غنیمت خبره لغز
کامیاب و گریست معتم شمرده می آید لهذا لغز و بیست سر در قطع سازل بنا به و غنیمت

که بجا نماند تا جبهه جهان و جهان بخت در ساحت بودی که مخلص طالع باید روز
 نظر منور گزشت نشان غالب آن فرخنده عنوان در جوار آن خورشید و بر می باید گزشت
 جان بدین جهان اقتصادی میکرد که با ندرام این گونه امور دست عیسی انبساط می یافت
 اینتر تمه گام دل سیر نماید بعد ازین مترصد است که تمثیل مملکتی غلبه فرین برین کرد
 چون باری غرض محبت مفقود باین شاید منصف ظهور نماید زیاده ایام در دست
 جواد دلی با این بیستم که بر میهم بر که بر میهم بیستم بیستم بیستم بیستم بیستم
 چون سالکان طریق محبت و تقیان بسا و مروت بسیار را بر اهل اخلاص عیسی را در یک
 و تیره چشم و کای کرانی میان نیاید از فرایش خاطر و از نقصان عاری میسر گردد و اگر
 وقتی از غلبه اشتباهی طالع طالی رو نماید بمنزله سبند دفع چشم زخم و بین الکمال
 اتحادی انکار و نه اندام قوم کلدی و مسلک میکرد که واصل صیغه شریفه چون صحیف
 خابر عزای روزگار و قوم قبض و بسط داشت مل و بن صفای لیل و نهار مراد است
 در صفرا حاصل بود خاطر و فرین استواری استیجاب سخت جاذب کلمات سلوک و
 معنات وضع این خبر خوان خلاصی آنست که بعد از انتظام سر رشته و الله ابری که
 شانی که شانی آمان در سینه باشد بر امون خبر راه نمی باید بلکه بر دوزه در از یاد
 و دزد میگرد معتمد هرگاه بر وجهات احوال و اقوال مشاهده می رود از آثار انبیا
 سدر مودقت تا زمان حال نسبت بان سلاله و دومان مجدد کمال عزیز مودقت
 و مودقت مشهور و معین میشود در بصورت داستان کلام و معانی مکرر است
 آویند و از رشد و پند بی اخلاص می نماید در دست که سر نیست یکایکی بر سر است
 بوده و در سخنان ایشان را مقیم بر سخنانی غرض ظهور نموده لیکن از راه بنفش
 شکایت آردی خارج از قانون مکتبی که از زمان انبیا شناس مقام محبت درین

چند روزی جداست. برده این دو سوره در خواست که بشکوه این نوزاد مخالف قاعده بکنند
برستان سرای که نامش درم حواله سازد اگر بخلات عزیزان حق دوست حقیقت انصاف
برده با چشم انصاف گردیده ده سیر وادی شکایت شده باشد گنجایش دارد و الا فی النفس
جواب طایفه شریف اینست که جان سخن از زبان حق گوئی والسلام
نمای محبت به یاری سواد مرقوم تمام ای داد که در طرح برودنی نهارستان محبت و دوا بر
آیندی لفظ و معنی از کار نامدانی و کارستان بهر دوشت میباید و در زمان سعید جلوه براد
فرموده و از بهجت دشت و با التکفیل گشت است این نامه چه نام بود که لطف سخن دل
خست خلعت بچوکل در کشتن چون مغرور نمائید خوشتر منو و عافیت ذات عجب صفا بود
بر که در جمع طعن را سرانجام داد و امید که حصول ملاقاتی که سرما به انتعاش روحا است
سنگین تمام جبهه کامیاب برافروزد و حجاب و پیغام از میان برافراست چشم شتاق از دیدار است
آثار رشید بهر دوختی که در باب کار سازای مرزا محمد خیم خواج و لعل جبهه شیشه نظر بر تعلق انسان
محبوبه ریاد و مرید و معروف شده باعث از دیار مراد دوستی و لطفی که دیداری دوستان
چنانچه مقتضای کیدانی که مستلزم نشاند و موت و صفاست در امور جمعی نیز آینه یگری
و یک باقی نصیب العین می باشد و بهر وقت عنوان سرای صحنه کجاست بوده حرف دوری را در بر
تمیز اندازد و متعال در پیشه حال مقتضی المرام و درست کام دارد شوق زهر کل
که مقیم غلظت و دل محبت منزل است بتقلید طرازی خام بر سازبان نیز برود و شتاق
با فراد ملاقات سرانجام که سفینه تاب روان و گرداب اضطراب انصاف بعبارت برادر
ماه رنگ آید این تر جلا نمیکرد و جردان آنرا بفرجانی نیاند که درات سراسر کاد است
حواله بنمایه و ظهور سبب که باعث حصول کرامی خواص است بوده باشد از حضرت و انصاف
چون امید آید که با عمل و بهر اهل شمس تقدیر برادر امکان جلوه نماید که در رقیه

ارودای که تضرع رسیده خود بخیر فریزی از رفعت برای درگاه مادت ملاذمت
اندک علی بنی پیش ازین بچند بار در رسالت که کیفیت مقرر شدن بر کثرت سرکار قنوج
از انتقال خافه شریف من استیضاح بجا کرد کلامی سرکار عالی متعالی شایان
یقین که بمقتضای رسوخ عقیدت جناباه و جلال افعال آن محال در باب باقی مال در
فصل مذکور و فرزانگیه بطور پرستیده باشد کمال نوبه و ضبط و ربط و جمعیت در زمان
رهایی ای محال مذکوره در عزایر بود و جواب صحیفه الشوق را در مضمون و اعلام کار و خدمت
را منتظر است ایام بهجت و شادمانی جاودید با
مکرم اخلاق و محاسن اشفاق و اوست طالب علی القاصد آزادی سباحت اقبال
باید افزای صفوت و اجلال استظیاء روانی بنده مکان افتخار آزادی عظیم انان
کام بهر بهریت تان که مدح و وردن بود و خوانی حبیب با و بعد از اطلاع او عید و انبیا و انبیا
زاکه که مستلزم آیین ادب خلعت است مکتوف خدمت کرامی بنیانده کفا و خرد و جلال
و لازم التکریم که برسم دلدار این عهدیده مرقوم کلمه عطفوت ملک شده بود و بزرگ العاک
میکنای جانفروزی و کلفت زردای نمود درین سببی سرای نابا به درین کلام سخن جنابان
به اختیار بدون شک و اضطراب و بیکر و علاج ناجا رسر و غوطه بر رخسارهای آید و بزرگ
و تکرار دی بقیم برسانه که درین جزو زمان که ملوک محاشی عزیزان ذوالاحسان و طایفه
و عام پوشیده و پنهان نیست عالی نامی مخلصان دانشا شده و مراعات رسوم مخلصان
در وجهات بند کارش نمایان کرده ذات و خنده صفات لایب ملک اقتدار است که
بمقتضای بلند با یکبار فطرت و فواید مایع صورت آثار شفقت و احوال قدر و در
خواجه شایسته بزرگ که نمای درگاه الهی تواند بود و بزرگراه سپیده نور و درگاه مجاز افز

و شادان بیقرارند بیایان طول چنانچه در چاه نازند و از آن سال حال بردارند
نیز بایزاد کجی را بسیار است چنانکه نرسیده اند به بیعت و از آن جهت صفای

عالی شان بلند مکان ملاذ مروت و صفای دوستان صادق الولهی را همیشه
کامیاب مقام صوری و معنوی داشته قرین عافیت و مسکنه آرزو مند ان نعم و در
رسانا و بعد از این شوق او در آن طلقات گری میگویند و میگویند که کله سوار است
یکایکی که در کارهای کلک محبت وفاق میرسد محبت شقایق فرموده بودند در شکام غلوه
از باب جمعیت آثار گردید آمدن محال نیست نزدیک کرد که در مسافه نر زبان
خار و در سیده انواع بهجت بخشد در تاثیر هر چه از سید و ماکی از آن در وقت محبت
که از مفارقت جان پیران سر مایه سرور جانان فقره مروت و طلال لاهی و است
سال است که با وجود آنکه کرده بشنا و بیکانه که در دربار کیت مدرج اقیان کاه بیکاه
بجای اختلاطی اختیار داشت مبدیه نشان شکفته و انبساط در خاطر سپردن کفیه نمایان
نبود آرد بدلی خود کرده که صحبت دوستان جانش میگذشت در شهرستان تکلیف و فراق
میگردد و رفتار در وقت و غنیمت و تنهایی نباشد از دل کاشای صحبت در میان
بزرگ تمییز است امید که مدت حرمان چون عمر خالفان دولت و اقبال جاوید مال
حضرت شایسته با ممتد و ننگ و ایام دوری غم و غریب بخیر و خوبی سپری کنند حصول
نیز بایسته تر و دلخواه تر از هر چیز است بجای بی غم و غریب که در آن است گری
نام برادر و غمخوار که می آید بشنود بطحال محبت و دلا بسم عزیت از پیر و دلی و شکایت
الم و دله کان مصیبت جانگیزی و در و محمود آنچه از تاثیر و دانی مأم بنابر علامه مروت
و کلام مرقوم تلم در دست رقم شده بود اعلی محققضای اخلاص و اتحادی که نمایان است

و متحقق است کلفت و آشوب طعن اصباحت و کرب خدام انوی شده بآزین و آهوجا ادا
خراش بر خند سینه داغ سرخست و جان اندوه کین کدورت بسیار انداخت لیکن چون نگاه
جایده داشت واجب غالی را مسلم است و ممکن الوجود را تجار زرین سپهر سراسر ای باید گوشت
لاجم چاره کار بدون جبر و تلم بدست بنفقا اندوزی بر سر آزاره کرای عالم در عالی و عزا
بر خفرت کناده مارا و شمارا و توفیق رضا بقضا در رفیق کردن با ^{از} انست خان جدید
دولت و اقبال ملاذ ماسادت و وزارت بر تبت اقبال و اجمال شریک خان عا
نشد مکان ملاذ و استعظام در میان مشغی بر با مخلصا بوده بآبای مسما طاعت و
افضالی انیرد متعال بر سر سز و ن و ابی بانا با بعد از اظهار حقوق کرای علامه بکتاب
که آن رنگ سبزی ریاحانی و در زار و تهر الکبری برغان گلزار در فصل بسیار زیاده در
اندازه نقش و نگار درم گذار است مکتوب فرای عطف و اقتضای اصابت بر
سپرد اند که نگارین همچنین یک حجت در یکین نسخه یکا کمی در تکمیل دلالتی و تفهیم جوئی
بعد در زمان سعود و آوان فرحت اموده و در در فرموده بمانا آندوست که دستا
غدا می دل و راحت جان فرستد شرح کدورت نای جوان خاطر آشوب کدورت و فوکان
کنجیدی سینه مصداقت کنجینه را بکذازش شکایت ایام جدید کنجینه در خلافت غم و آفتاب
ممودی لیکن چاره اینکار بدون دولت و راحت نیست بهار کجیون حضرت افریدگار عظیم
ازمان روزی شود با فیه می شود امید که لطف کرم او سجاده کجا بچینه که رسید حصول
تمنا دوست مشتاق بوده باشد بنده ظهور آورد و تجا بیاعت برودی از زبان برادر
و در باو عالم معارف باز مروره از انبای روزگار محالست و اذله طو دست بهم سید باطالع
جمعیت دوست که خلافت بند بر باره خوش کیفیت حسن خلقی خالص است و حال است
بچ کسب از این و دباد و غالی نداشت و محبت شریف فارصرت در کام جانای مشیبه

تقدیر احوال و وضع عالم بر ایجاد و ایجاد یک تنزه و در نظری آید و بدین سادت از سب
متعذر و جلالت که آدمی زاد و در نشا و تعلی مثال عدم جناب و بر ساسی نماید و غایت
در این شرف فلان جوی میام مقامات ایام را بخواند و آن کزین که در می نموده ایشان را نیز دعای
رقبته الودادی نماید از صداقت خاص پیدا و تمسکی تجدید و اختصاص را بر حق
خاص صداقت شناسی بنیاد و برترین زمان در در شده و از او از صحت را متعقل گشت آنچه از
اعتدال و ظهور تصور در حفظ و مراعات رسم و ادب عابر التزام و درام قیام عبادت آستان
تعلیم شده بود و عالم محبت معنوی تا عدم فراغ وقت مانع نیاید بنیاد بر روی نماید
خدا و انانیت که ازین رنگر حل بر دامنش کاری نیند و بر وجه از بان حاد و حالات شعله غرض
بیش در و صول نامه شریف بروج حمیز نمودت لغو و صورت نسبت به مقتضای موافقت تعلیم وقت
بیاد می آید احمل از دل بر و نموده و به چه بگویم که به مقدار بر بدل نزدیکی چشم بدور که
بسیار بر دل نزدیکی قادر بخود مشتاق و اندر و مراست بخت انگیز بهمان خطی نگاشته باشند
بسیار میگردانند و زرمای که بنده درگاه خلایق پناه از پیشگاه خلافت و چناندرای
بسیاری یافته رده از کال بفرست استسباب عالی بوده مفاد و نه سار کرای را سیادت پناه
میر محمد رسیده و از مضمون عطف و تقدیر آن صحیفه واجب الاغراض معلوم گردد که فقیر فقیر
در باب اخلاص و تقبیل شجاعت استگاه امام الین منصبدار که از منت بان جناب بزرگ بزرگ
اقتدار است بیع نمایند بنده امید وصول جو که تصور خلف آموذ حقیقه مؤدب را بر اینج که
نمایند مودع شرف از آن انجن اعتقاد و اجلل گردانید چنانچه مشا در باهاض که قصیدی
سر از نری یانست از اینجا که این نیازمند به مقتضای رمی و عقیدت و صدق محبت بر دست
متعذر و مرقع اعلام که در خدمت سرکار خداوندی استظهاری بیانشه متوقع آنست
که بهمان خط و اسطر الخرام امری از امور که باعث نزدیاد مواد آید و در نهایت
بزر میگردد زیاده به جرات رود و محمد علی کا به اطلاع دعوات نصفاً ایمان و اظهار

استیاق ملاقات بهت آئین مکتوف خاطر عطر عطف تاثر میکرد که اگر این صحنه شفقت طراز
که جابر سرخ و اخو نایب نواز به غیرت قیاب بر دلدار می محبت میریاد بر تو قلم آید در قلم شده
بود و در دغدغه چه نویسد که خاطر غم آلود و سینه در آلود که ز راه گذر از رکال و آینه صحنه و
دربار و در بر زاده و بیخ بر دلخ و دست ازین قضیه دلخ را می چه مقصد گفت و هم
مایه که در دست اند و خست تالی زمانه و بیخ غم بر جل نهد یک رخ نیک شده و بیخ در
لیکن چون وقوع اینگونه امور که متعلق به شیت قادر مطلق است بدون جبر و تکلیف حاره و یکیت
می افتد لا علاج طریق اعتبار را اختیار کرده رضیتا نقضا الله ان الله و ان الله را چون
زیاده عمر و دولت نواب بر باران است که ای نامه واجب کردم در حجت مقام محبت
آورده رفع که در دست انتظار خود در شکفت دلم چنان در دست رسید چون غم که
بشکفته ز باد سحری الحمد لله عیاذ الله که ذات فرضه صفات بصیرت و شادمانی و کامرانی
احباب است استیاق ملاقات از آن بایه در گذشت که در قید قلم در آید این در متعال حصول
این تنهایی را به چه احب حیره افروز نماید آنچه از عدم وصول صحایف دوستی رقم زده کلک
افتاد و شکسته اند و در طبع انصورت از بر بگذر نقضانی محبت تصویر نموده اند و حاشا
که در اصل درستی و کس نکجا یکی از وجهی بی الوجه قصوری و غمخواری را به آید
ملک و مواد یکیت جوینق انزوی از افزون است معتمد امکانات محبت طراز بر محبت
شریف ارسال نموده و از احوال سعادت اشتغال بر خود از آن از چند بر وقت خبر یافته
نامه و پیغام و قاصد که جابر خواسته ناه یا دقح اری دیگر در عقده خوین افرا ده شده
عند خدای محض تکلف است محنت و لغت ای سعادت است انزل الله المتعال
عند خدای محض تکلف است محنت و لغت ای سعادت است انزل الله المتعال
عند خدای محض تکلف است محنت و لغت ای سعادت است انزل الله المتعال
عند خدای محض تکلف است محنت و لغت ای سعادت است انزل الله المتعال

و در دو بار جهان بخدا بادشاهی تعهد کرده و دست و قیام دارد و زیاده چهره نکار و شایسته
 جامع مراتب فضل اکرم و کمال و دست عظیم انعام از مکر و ثبات زمان در حفظ و آمان باد
 مکتوب عزیمت است اسیر امید و واقع همیشه زاده بخوار اینان و استعداد کلفت و ادم و انجوه
 اندوه و نرم ازین که گذر بر خاطر عزیزان دوستانان جنود داده دل در دست خیرال را متاثر و مشقت
 گردانید قاری حاضری بنظر نگاه دارد و دست و نونش نیستی امور و درین حد فضا
 خزان هم آغوش نیست زمانه خام بدست و هزاره بر دوش نیست از اینجا که کارکنان
 قضا و قدر وین سپیدی برای شده تعارضان سبب را برنگ بر کمال این یکدیگر مبتلا
 شستیم خبریکه ازین غم جان آشنو نموده باشد در عرصه دنیا نگذرشته و نه کام سنج
 چنانچه حوادث بی اختیار عارده کار بدون شک و اطمینان بدست نمی افتد برین و
 نقد بر حقان است که آن حقیقت و ان عالم کون و فاعل مقتضای دلش خدا داد و
 اقتضای عالم ممکن و مواد سر بر خط رضا و لیک نهاده خود را در بی طاقت و بی تالی باز
 داشت و محبت ریا را نیست متجاوز احوال خیر مال دانسته ارسال نامه و پیغام را این
 طریق محبت خوانند انکاشت
 برای کار سیاحتی او را معکوفی ازین فرموده بهر تدابیر جهان محمود که بر بوشه شایسته از
 ملاذ الله عباد همه اند و ز خدمت رسد کرد و ملاذ اتم محبت رقم برجه با آن دوست مهربان میزند
 بر خود میباید تحریرانی در حقیقت اقدام در زنده نام و امور التوسط سفارش نامه کاسیا ادراک
 خودت شریف نبوده و از نسیم غیر نسیم گلشن خلق همیشه بهاران محسن الزمان مشام خاطر
 برافروزد و السلام این حدیقا مانی و اعمال ملاذمان شیخ انان مخدوم و ملاذ و کمال
 و مظهر خلصا خان عالی شان صفوت نشان عا حجت بان مجاوره باباری سبحان
 حکمت و افضال انبوه معال سرسبز و دیان با اظهار شوقی داشته باقی ملاذ سرسبز است که مستعد

و در محبت و وفا که است چو ذرات از انوار جان در احاطه نزعان سجده و در هر سر
و بطن آن عبارت و ادبی در کارخانه روح و قلم می یابد لهذا دست از ان باز داشته ملتو می نویسد
و مشهور و غیر حلت گزینی میکرد اندر که در سنه و واقعه تا به خان مغفرت ان غنای الله خان
موجوم اگر چه خاطر گرامی بغایت اندوه کین شده باشد لیکن بمقتضای اتحاد حقیقه کرامت و الهی
که بدین دوست بزرگ سیده و سوسیس باطنی اختیار در تنگنای خرد و دلاله شیده اگر چه
در آید و احتمال دارد که در خط چکنانی تنگنای که آید بر این تقدیر ان کثرت که در این نه تنها
آن گدازه و دمان غر و علل از حضرت ربنا خواسته آید زیاده حیرت نیست عید گزشت و آیند
چه بر کار آمدن سید که پیوسته انواع مسرت که بعد از این حال و رفیق آمال آن عیدم انشا الله
بیرایان تسلیه چه ای ربای با ننه و دیدار سارا در عین جمیعت و نشت دکای منابد و عایه
و در زو جهات ظاهری و باطنی مراعات حفظ الخیب و سال و سال در ارجاع و ارجاع و ارجاع
را مرصع و منظر است ایام که با دینا نمان ذات حجت صفات نواب امارت و امان
مرتب است بهیست و بابت منزلت خان رفیع انان منصف مکان و اعتضا و فحله و ملاذ
و بیایم مسند نشینی دولت و قبول با بعد از اظهار چنان شوق و عالم عالم آرزو مندی و در آن
خیزش که از عنوان نبیست سرور و کلمات متناقض همان است مکتوب چه نیز به نور سید الله
که در دست گلشن و در او که گمانی در حجت و نکاح مسرت التمام و در و خشنده لبیم و بر شمس که
بجای محبت مقام ساینده که در رتب حلت و بهر با قوم ملک که سرکشته بود و کاش
از دیار موادر بهیست که در بد از وقت که بمقتضای الحاق و در و مسعود فیض آموذ و کفر و
از رفوت برین بانی سرزبان نیست آیان رو نموده بهیست تمنای خاطر حصول و دیدار و
بوده و تا به مندی محبت می آید و در دست بهم دید لیکن بر وفق مفسریم الله و بر
با وفا تا چند روز در عیادت این نعمت توقف واقع شده ان الله عز و جل و
خدا که اصل و دستان حاصل که بهیست و بهیست

غنی و دلال آمده و حلال آزادی میکند و بدو بخشنید امتثال این حال را در مذاق بتجائی زمان نمیشد
 می آید اما در بینایی عصر شهر و در کمال و خوارانی جن و خزان و بهارانی گلشن را درون بدو
 می آید یا بنده امتیانی نظر بخار برده نگاه حقیقت سنج بر عاقبت کار می کارند و باقی بر چه
 بصورت نگر می برد خاست عینی هم تن جان فزوده می گوید تلح طعم درانه بنده است مگر با به حلقه
 تر و در صورت مسخره فرضنده مال آلت که ازین رنگد و بر کلفت بزرگ شوند و در هر
 لطیف عینی بوده در خست و بهر حجاب و قبله دین و دنیا بخیر یک دل بسته اند بهمان دستور
 عقیدت و اخلاص باشند که ان الله یمن صدق نیت و صفائی ارادت عنقریب فی الباب
 مقصود و نهیم بهایب و بهر الهی نماید عیب ریاد و لازم دینیت و حیرت و ایم بهیگونه
 کوتاهی نکرده و نمیکند و بهی المقدور بهی موفوره بجا آورده و می آرد و در از رزق طریف عطایان
 دارند در بهی و راحت نیز یک کارند و چون در بهی از اردی صحت شریف که نیز افت
 و رفعت بنایه جالب عبد الله قلین شریه بود معلوم مکه بر نمود که نقصی در پاس برانیت و بهی
 حفظ الغیب نسبت بجا و در حلال عبد الله علیم شریه بود معلوم نمود که نقصی در پاس برانیت
 موبر الله در خال کرامی خطور کرده آنچه معاشرت و محبت و مذاق توان دانست محبت را بهی
 الحاق نیز برفته اند با سبیلای خیر خلعت که در ظاهر کمال بهی با با و انخیار با اختیار
 است و محققان عینی طبیعت که در کمالش نفس الامر باشد و بهی که نه مسامت
 و صدق این مقال بر آن خلاصه در دمان مجد و کمال مخفی نه متصدع و بنمود که جالب در عالم
 می و صفای از زبان روزگار است و در شهر نشان الی الی الی در سبیلای خیر در دمان
 و آبان که بهی خدمت سکارا عا لیه قدر مثل بنده نایه نمک حلال الی الی الی بجای آرد
 و در دمان خیر خیرای و موافقی خان عجبانی استظهار زیاده از آنچه مرزبان علم در دمان
 ظرف حرف نمک در دل و جان قیام و در دمان خیر الی الی و متفضل حال ضریح الی الی الی الی الی
 نشان بسته از نظر شریف اندامش اظهار کز زانیده بود و حضرت کینه خداوند عا لیه

آن منبسط شده به جسم قبضی قزم و عهد مایی در زمان رانیکرستان خست خفا که نقلی
جدا نویسد در آن عهد باشد در حضورت بی گناه و دینی باد آرد و بر آیین عقیده
فطرت برین میگردد که در قیادت کائنات عظیم است آن که در عظم و جلال این کزنده
شکوه زهره شیر خفت خفت بشود بدین دوست و نواز ششای سیر ز کجا شود که زنده
شم عزت و آیری تواند شد برین تقدیر مستلزم فالان الهی است که ملاذ الهی است
را از حبس مردم اخلاص است که خوار و کشته باشند و در پیشگاه و در عظم و جلال
نما خیر باطله فطرت قبل ازین جهت در کمال کمال و قزم کرد امید که آخره در بار جهاندار
بنیاست پس در غیر قوی و خدمت کاری ملایمان سرکار و اوقات بی باشند تا خود
شان یکجمله بیکانی اند با انراض از شایع هم در میان باشند و بودن این عقیدت و تا بحضور
نحوه که انوار انجلیف نفس تواند زد و درین زمان سعادت اقران برگاه یکا لکان در سبزه درگاه عالم
باینده که عبودیت سرشت یک رنگ هم آنکس باشند فیضان راسخ الاعتقاد که در وقت بسیاری نیز خند
امر بدیکر مضاد خان غلامان اعتقاد را منسوط و متعلی بکفری خدمات سرکار و اللامه رسید اند
بگونه نوعی یک سلوک خوانند و خود اگر چه حبیب در میان کرم رجا خائف است و چه به سبب شریف
بر کرات بی خاکی و محض شهادت که بعد از آنکه بعد از فیروز بی اثر شریف خواهند آورد و این چنین را در کفر
معاد خواهند کرد اما چون از محوای غمیه انبیا افسردگی طبع سمیت بهار ذات ستود صفات
مستند می کشد تا بر رف مظنه خاطر عاطف و طویل کلام اقدام رفت ایام انجام با او جمعیت
الفت الله علی سراج الحال روزی شود و السلام این است اشتیاق ملایمانی و بی اور البیان است
و شوق دیدار بهجت آثار افزون از احاطه ترجمان این در زمان حجاب سعادت را ندیدی زبان بر
و خا لکستان را از کلفت جدای بر آرد از محنت و در در بار جهاندار چه بر کار که عقیده
صدق عبودیت و سرخ بیک خطایه و جلال که سرمایه سعادت و دینی و عقیده مان می انگردد
بقدر طاقت بشری در تقدیم خدمت سرکار عالی مقدر کوشیده نفس با پیش بر می آرد و بی

والا تمام من الله وریو لا تعجب عرفت ابراهان که متصرف زایدی طلب به متعینه دار الملک
کامل برکاد می افروخته بود معلوم کردید که برین حال اندر و دیگر که شکیان و نمک از تاج صوبه نجات
جاکبر و کمالی سرکار بر آنده بخانه شریفه تعلی یافت و اندر بهار بر چند مرد و دو تالار نمود
بیش تر رفت بالفعل مفت کرد و نصرت لکبه دلم بدون رسد لکبه دلم مقرری عوض مطالبه
طلبه و لکبه دلم سرکار دلالتی کرد در سرکار و طالبانی است و بویان عظام حکیم مقدس
میحار بر کثات صوبه بهار و غیره بوجبه ادعیه دول جاکبر نوشته و ستاده که رخا به رسد بنده
بنده درگاه جواب داده که دعای جاکبر اگر بر طبق فرامندی بنده نای درگاه و دلالتی است
در حلقه اتاده بدیند اگر حکمی فیستد در خانه به کار است باز پیغم فرستاده که سر به را خبر
بر جوب خانه بکیرند بالفرد و بعد تفحص و تحقیق بعضی از آن پر کثات موافق و ذبحه با کانه انتخاب
نموده و داده چون تا این زمان که نصف ماه آبان گذشته بنور دعل جاکبر نامتخص است و چهار
شدن پر کثات کلی جاکبر و حصول رسد زکای و تجویز عاقلان سرکار دعای متعالی و رسیدن انان
در آن محال که ایام فصلی نیندیک ~~بنا~~ انجام رسد و در حدود الا ایام کرد و توری مال
متعده بنمایند در صورت صلاح دولت درین دیده که این فصل دفع الوقت نموده بر سر
دارد که نشاید بکلیه بعثت بدست آید چنانچه اینصی بوجن اشرف اعلی رسیده و تنخواه از رسد
منظور گردیده لیکن خلیه بخاطر یافتن شداید مردم کار نا آشنا بمقدمه را در لباب که محمد نام
اعمال و توفیق می شده باشد ظاهر نمایند یا بعد ازین حکم جماعت طاع هادر کرد که خواه خواه از
خریفه تنخواه بکیرند لهذا آن خدام که بدون ذات شریف این ترا بر خلوص دوستی دارند
بختتم اشتیاق عینون کرد تقدیر میباید که کیفیت مرقوم را بعنوان مناسب عرض فرمایند
و استماع مبارک نموده اگر خاطر حقانی مظاہر متوجه نمیشد حال در میان فصلی لایف شناسند و
علامت کنند که در وقت مرضی تقوی صاحب قلبه دینی و دنیا و دین آرد اما تا آن شخص بر کثات جاکبر
یا نشدن دول رسد تنخواه در دادگشتن عاقلان و رسیدن آنها بجهان مقصود در آخر فصل است

بمقتضی شدن چیزی بدست نخواهد آمد و بیشتر نفوت و فرو گذشتن خواهی بود است ارسال جواب
برعت استیصال مترصد است از این جهت که در روز زیاده بگذشت اما محبت
آگاه است که در این خواست در این صحبت شریف که مرتبه انجامیده به تقدیر معاد است به کار
مع الطیر و الحیرت از حضرت ای مصلحت می رود و دیگر کیفیت معامله تا نیمه ای می شود بر کردار
و این نیست که از کار گذراند و خود را بر روی خود و طلب محبت و توانی قصد بر گذر از هر عامل
بهر این جهت که کارش برآورده عالی است و کارش از بار خواست میماند صورت حساب
نزد و توانی حساب میماند و سوره کار خالصه یعنی عالی متعالی با و می خواهد شد تا نظام
خاطراتی از این مطلب مقصد یا سر کارش برآورد تا کار او را که بر زمان میمندی باید و بر نیانی احوال
او بخوبی میبیند که تا در پس آری نیست که به قدر خانه عالی بجایید در نصرت اگر چیزی کم
برآورد و بر آید چه قسم نیاید یافت خواهد شد اگر حقیقت من را آید و زمانی است بعرض
شرف صاحب ضلعه دینی و دنیا برسد و با الفعل میور از محبت صدی که در مورد حال او است
سر او را می باید و بنده در کار خدمت میخانه خدمات سر کار و الله مقدر باد و رجوع نماید توب
بصواب است و منافقه میسر کارش برآورده تا کار عالی است بیدار ندارد از زنده که کار
مبتصدی یا سر کارش برآورده فرصت و تفرقه است بهر و متفجع صاحب مجری برآورد
ظاهر زنده توانی صاحب عمده جواب بر آید و میخیزد و سوزی که در خاطر شریف بود در آید
معرض الخ فیض شری که در آید جواب علم نماید که متانی از جلیل القدر علم خود شود زیاده
چه تقدیر خود در سباده و نجابت مرتبت شهادت و عالی منزلت انوی میرزای کوا
محفوظ حفظ حافظ حقیق بوده کامیاب در این باشند بعد ایدای دعوات و انوار انوار
بلا نهایت مشغول خیر فاعلت بنابر آنکه در آن وجود بنا بر حدوث از نماز عوبت و نماز
نامطمین و هر چند مقتضای علامه جمعی از مکتب است بر صفحه و لای می نشیند لیکن در

و می شود نظم معین شناس بر انتهای دهر نایب اگر کوه شسته ازین رنگر عیار کفایت خاطر
نمی آرد و معجزه نامیده و انانیت را چون خود را از او خلع دایم بیکان رسم دعا دست باز
در بنصورتی حاصل است که آن گزنی بود در نذر ناله یا طایم ناله نیت را بیل راه نوده در مقام
استقامت لکن بنابر شوق اشتیاق دیدار بهجت آنرا زیاده آنست که بجزیره را بیدار و متعال
عنقریب بعد از آنکه اهل بیت بیکر کثرت طوطا معجزه دیدن حالت هر آن دارنده وضع
فیض نفسی معجزه عالمی است بعد از روزم بعد و نیاز خود و خدای عالم آرزو میگرداند
که جزو مبدلان برسد است که هر مگردی در عالم کن و فاعل صورت ایجا و پذیرد ظهور شکله
بر دانی بوده و بر چه از خدا بنده میرسد ضرر معذای در دنیا بود عقل جزوی بحسب ظاهر
در تحسین و تنقیح بهیچال نفوس در دلیکن نظم حقیقت باطن نشینان کرد که در درامیده او
را کبای حیرت بگذارد پس عبد ضعیف را بر حالت در حضرت قادر مطلق سبک است
که از ما به بود در تلخ و ترش روزگار چنین بر او نباید انداخت و در ذات
جامع الکمال خدا و مان سیادت و لغایت بنه حاجت و صفوت استکمال مبدلانی فضل و
افضال صدمه بری صفیه محمد و جلال مستدای زمان و شیوای حق طلبان محمدوی بولی سید
ر پیه استظهاری بشود و تجلیات ربان و ظهور کاشفات نزدانی لذات پذیر جاودایان
با دلجور ابلاغ و دعوات عقیدت آیات که مستلزم اخلاص خاص محبت عادت است
مشهور و غیر آت نظیر حقانی تصور بیکر دارند که گزنی صیغه واجب الله از مرقوم کمال شفقت
طراز که در دلگشایی و جانفرا حکم ایجا زبجای داشت در تمام مسعود بهجت نمودن
نمود و عطا فرمود و آنچه در صرف وجه باطن در حق صدیقان ارادت منور نقش بر رخ
حقیقت چوینده شده بود و در سوخ مودت و حسن اعتقاد برافروختنی در با کمال و خیر
و بعد در حال را نیست مجبای و محض همان طریقه ایقه مرید سلوک بود است که بر کمال

کدورت و غبار اهل از انقلاب و ضاع روزگار بر صفحہ دلها آنگاه راه یافته از سراسر عسرت
آسمان گری ای ستون در طوفان الدین بکدرت مرتفع و محو گردیده حمایت را کنی در
دولت از حد گذر و قلش بیش از آنجا که بجهنم انفور می بره موفقه از نظر انچه
بتینق این روی بانی عده خاندان مرتضوی رسیده است بر بنقده بر یقین حاصل شود که باید
توجه داشت که این خدمت مفسود و مرام خود را از میان علی الدوام بوجه افسوس کنایه خواند
توجه بر سر برادر زوی ابد سعادت تواند بود و یا نه نای بخش که آنهم فی الحقیقت مشکل کردن
اخلای پرستان از است بسته بخود و نزد غریبی و مصلحت با دوست فرستاده اند که بر طبق امر لطف
کار بند کرد و پیدا کند محضرت فلان مرد باطل آن بر کنده جناب بانی جمیع حقه محفوظ و نصیر
وزیران بود معاینه و در کار خود که است بشیاق ادراک صحبت با نکات کردیم
در میان شتو نیست برین بانی است از انداز که شد لیکن چون محققاً وقت سپاس
در میان بگذرد و ناچار خاطر لطفه شوق خورده و خود را در کنار شکایات بی بار کار ساز
حقیقه سینه افراز پدای آورد که محصول دیرین نما کامیاب شود چار بابش فضل
افضالی تا بدست اینز متعال عیان و وجود مسعود فیض آموختند سیادت و لغایت
بر تفتیل و کالات منزلت عده خاندان مصطفی و نقاوه و دو کار تقنی حیدر فرد
ملت و دینی ماب اندوز گشت و یقین محمدی مولوی بسیار سال زینت بدر بر باد
ایزار ادعیه و افیه و اثنیه را که است مستلزم مودت را سخمت مکنوفه غیر از حقان
میکردند که مفاخره واجب استعظیم اذوم التکریم که عبارت و لکن از رجب اتحاد
فرموده پادشاهان میداد و معنی جانفرا را باب البواب که استانی بخت و در روز بیاطم
کمی میباید و در هنگام سعادت انبام جلوه در و دراز و در نیم غیر شمیم ظنت و
مجتبای موالات مقام بر مانید و مفرغ عطف و قولش که استانی بخت و در مقام

بر دل صفت نزلی نهاد و در آن کلمات و قضا و کلمات از روی ساخت اندیشه عباد
 از سبیل شوق کوی ملاقات با فیض البرکات جزئی که متعلق طرازی خلد و ستان بر
 نامه بر یک از شمع و بیان غیر ضروریست درون سینه ام چندین بار شوق در لحن است
 که مایه غنچه دل صفت نزلان کلام آغوش است بالجمده آمدن خود و معسر فیوضی اثر از محبت
 که از آن الله نیر و در معدود ایام وسیله حصول استغاضه صحبت سرسبز است در دستجات
 شنه و بی آب و نوع و غنچه است به مقصود بود احسن ظهور بر افروز و با فضل و دراز است
 فروغ ماهی سیادت و اجتناب از ماجر و نجابت و احطاف جامع فضایل صوری و معنوی
 مخدوم زاده کرم الذات ستوده صفات که بر سر نقد وقت دست بهم داده اند از دل
 مواظبت سائر الکمال شانه نجابت سرور محفوظ است هر جل و علل این تازه نهال باغستان محمد
 و جلال از عین الکمال محروس و محفوظ دارد و ذوق فانی بدو حضور حضرت در الازار
 و حکمت و حکایت شهود و رب العبود که به فیض الازار غیر بود بار و وصف عالم اوست
 بر و در باد بالنون و الهام و ساده افانست و از فضائل نبات جامع العا
 شرف و فضیلت استگاه الهاد و نجابت پناه مولوی شعله آری زینت بر
 بنای باد بعد از بلوغ دعوات اختصاص آیات مکتوف و فیض کسیر دارند
 که غنچه انبیاء و حکام مسعود در زمان محمود بحبت و رو داده مواد انکاد و شمع
 افروز و محمود بحبت افزاین بر بار سیدن نگاشته است افعاض بیان در طول زمان و امتداد
 آوان و شمار نمود الحق در شان و عالم اسبابی الا احباب حفظ رسوم صوری و بیکی
 مراتب عینی مستلزم و درت معنوی است و نظر بر انقلاب افعاض و در کار و افکار
 طریقی و بیار و عدم اعتبار بر کس از دنیا و زود گذر و فانی و نشود و فانی
 در هر فرصت با نجاتی باید و حوال صحیفه صفات بیایم که نغمه الهام ملاقات این

از عین الکمال
 زری

(۶۸)

حقانی

عوض کلمه و دود شایسته اخبار و مستطعم بر حال عافیت شتعالی میگزیده باشد لیکن چون در ایام
سابق صحنه کراتی شفق سپیده خاوار و لغزیم بعضی مطالبی هم رسیده و بعد مودعی تحقیق بحال
جاه و جلال باینده برای نیامده بود لکن ازین جوابات حصول مقصود بقدری بطریق موافق خود
الطریق که درین چندگاه کار سازنی غریزی که بسیار است اولیعالی مبالغه قلمی فرموده بود و در صورت
سرمایه سیرت و بخت و درونیک حال سایر القوم مشورت ضابطه کیفیت دریا و عالم دار
زبان نیست جمعیت ظاهر و باطنی در ذات جامع الکماله تفصیل و شرف
شماره افادت اخلاص و متفاهه منقیه و دریا سپید طهارتی پیوسته از معرفت الهی و علم
الکمالی سرور و تملذ و با بعد الطایع و عواطف و اذیه از صنعت از مودت معنوی بگویند و غیر
حقانی تصویر بیکر اندک که در نامه گفتت نغمائی مشهور از رحلت مرحوم سید عالم می آید
و کیفیت واقعه شهادت سید معفور زود و دعوای بر سر یکی روزگار جفا که انشای
بنبر رحمت از عند اهل وینیه دند و بر باطن خوابان ظاهر آرا که در کسوت پاهای جلای
می نمایند باده بخدا باید برود و از فریب دل از شرب طبعیت کوب تیره در فغان بی بیه
از حقیقت ایمانی امان باید خواست کاش وجودی سوره ایشان در ملک عدم می
شهر دنیا بدی تا خلق از حضرت و از رانی مودیان بار رسته بر بر تقدیر با جابر خود
معوذنی بجهان عالم تا بیدار لیکن از اینجا در صورتی که رنگ و ادبی علی تشنیه خود فرود
بجای حق بجانب نام موز خردی خفت اندر و خواهد شد در صورت عجز از انکه رضا بقضا
داده سیر بر خطر رضا و تسلیم نهاده آید که بر نیست بر آن عارف سرار و خوبی و امکالی
در اندیشه حال عالم باقی و فانی مشکف است که لباس حیات مستعار نبات بر سر نهاده
و آساکس خانه ناپایدار آید و کل از قیام دوام جمیع المقت است ناچار ازین خالیدن باشد
و این چار دیواری غیری بایر گذشت یعنی که جمیع بکند و غنیمت باید دانست و دل از

رابطه با باید برکنده بخار با بلیت دوستان بهیئت خبر شناس حسن سال مری میخوانند و
برو محول نام و پیغام دل شاد میگویند از دستمال بزود ایام دست بردار حقانی و ایا محض و دارا
و الله ولی التوفیق من الله و الله اعلم
چون روزی از درگاه تقدیر علی بعضی برکت
تایم محو به نجاس مرقوم بر فرد علوه بجا کرد کلاهی سرکار دولت مدار تنخواه گنت و این محو به حق
بهیئت نگاه اعتلا و اجداد کرد اندیکه بر داشت جاگیر کا صوبه مذکور در آن عالم بهیئت
معرض شود بر آینه باعث اقرین مال و بیش از این محال میگردد از ضایع و نقصان
عائیان و عطای ثلعت فاحره بر آن عدلی مرتب علم شد و امر حلیل القدر شرف
ظهور یافت که بنده درگاه خلائی بجاه بان نشیبت و دستگاه بر نگار که مدبره اختیار و حق
و از نام و غل و نصیب عالی جاگیر بانی و لاحی الضویه متعلق بود شناخت در باب فردی
محموله لا در وقت کار اجناس کامله و تحصیل مال حسب بروت بر کنه تا کسی که
باید بخود کند و چون جنابت الی سال و ماه موافق بهیئت غله مرتبه محال است بحقیقت
وجودات نزد عا و بهیستی و در رسیده و نظر برین داشته در تحقیق جمع بخود
که نصف سالم بر عاید و نصف بخرید رسیده کار عالمه در برسد و ثلث تحت شغفان
خانه و از حسن و قبح عمل و سلوک غافلان خبر گران باشند که مانع نمی آید تحصیل برده و نقد
در جواب محو درگاه کیت بجاه اقدام نمایند ایشان که در بر با محو حسب لازم انتخاب
در عمل آورده بخیر جواب رسیده تمام معامله و دیگر خصوصیات آن محال گامینغی اخذ می خوانند و
نقل اسناد در کای بابت تنخواه بر کنات مذکور فرستاده اند زیاده جمعیت ظاهر و باطن
و این محو به حق نشیبت میاورند که محیفه الوداد سر با اتحاد و حسنه نکاح رسیده
و محو به حق نشیبت میاورند که محیفه الوداد سر با اتحاد و حسنه نکاح رسیده
طاهره و عقیقه همان موقع است ان الله اعلم کار و دید و اندیکه است ما لیسری و

دیگر در دین آن رحمت عنوان غرض شایسته بجا نبض است با عالی ارسل الله انما بان عقیده
 و ادای شکر و پاس مکرشهای خاص از قلمش معترف بود و قهر است مکر آن معافه و دود
 محو اعتقاد حسن آدای از جرات است از آن یک آنجی که در جبهه داند شکر کند و روانه گوید دیگر
 چنانکه بقدر داند که بجا نیست بقدر احوال مطالبه کند و قصد یال خوانده عامه و کین دیوانیان
 عظام از جمله طاعتی و کلامی سرکار عالی عرض مطالبه و صبح نموده بودند چون حال طاعت
 که بر چه بود از طاعت سرکار میا میگردید و عینش بود بعد رسیدن بقدر احوال و بطوریکه تحقیق
 مع و مقدس می گردیده بر این جهان طاعت شریف ادا یافت که در وقت آینده تحقیق نماید
 فردا بوقت تحقیق و فردا طاعت ماه شهر یزد و فزوده برادر رویه بایست و وقت
 دکنی در حال ابواب عرض پیش آمده الخلیفه در الهامی است پس از عرض شریف چه
 حکم میشود گفتا شسته اند در دنیا نبضی و الا درگاه آنچه لازم صدق انظار است بی ادب
 و ظلم و کین نیز در هیچ و ظلالش معترف نموده بلکه در تقدیم خدمات مانده احتیاج بر غیبت
 شکر کند ان شاء الله که سرانجام کار حسب المبدأ و در متخیران صورت پذیرد
 بعد از این برادرانم عزیزیت مکتوف گردانیده می آید که از استماع تفسیر مرضیه
 خاطر متوش و طوایف گشت چون از مشیت نیروی اعد بر اجاره و کثیر نیست و مرید بود
 و جو داده بگویم عدم خوانده شرافت یقین که آن دانا عالم کون و فاعال بقدر دان
 مقام اصطبار خوانده اند که این جراحت بدون صبر و شکیب علاج در مرم ندارد
 محض دستور خواند که چون در نوبت از خبر کلفت اثر از وطن رسیده بقضای مایه
 در شرف است ایام اولاد و احوال باشد و قضیه و طراش برادر عزیز از معانی الدین علی
 روی عموذنا میافا صند روز خلف آن برادر که در زمان در گذشت و غمیز آید
 از شاخار و خانان شگفت فرو ریخت بعد از والد و ماجده علیه الرحمه و انفسه
 عالمی از غم انجان خست سیت از پی برادر است پس از آن بر مرزایم حرم میبرد

مطالبه

(۴۶)

دکن

سفرین عالم رو چاشند چه کزید چه نرسید که با شتاب این طبیعتی جگر کز طبیعت بشری و طالب
 عنفوی چه مقدار بی سبب و غرض و سوز گوری گشت و چه صفت خالتی و سخت اندوخی بردن تو را
 بیطاعتی زور و هر چند عالم در دیده ناما یک نمیدو آه سر و بر لب کرد بست لیکن چون این درد
 لا دوا درمان پذیر نبود لا علاج سر بر خط لیم و حکم انبوی نهاده آمد اگر چه کوشش این مایه
 جالگاه آن افوت نهاده را بی اختیار در افراط اندک در خوار انداخت و در و تمام
 باین نابینا بهر خاطر غم نایده این ترا بسیار غم و ملل خواهد شد اما چون کردی
 دریمی ذات و اوستا را علم است و ممکن الوجود را ما جز از این خاک اطلالی با یکدیگر
 در این صورت کار بدین اصطبار نمیتوان یافت برین تقدیری باید که آن نور دیده که با آن
 بسند بدو انصاف دارد غم و غم خرد حقیقت انبیش خود را از عادات عوام الکاس باز دارد
 در تحویل رضیات الهی که مستلزم فداکاری است بکوشند و از سر شروع و اودام آن
 رگبارانی جهان جادو و باغچه نایم که نمیدانند غریبه افروزی عمر آن که گشت گناه
 داستان کلاه دستان دراز است و طول و عینی
 صفی کافه که ماه قلی درین باب نرسد ازینا و کجاست خواهد بود نه از راه نقدان بنده گواه
 بیست هر کرم و از کجا بیکرم طایق سرافراط انصاف را میخواهم که بوم کار را بدی افشاده که
 مصداق حقیق این سواد ملک الکلام است نزد قربان آن فاضل دلائل برینم که در پیش
 و باد من شنیدی و کیفیت فغان کیست بر چه حکم علی الاطلاق جل شان و حکم برانند
 بر اعیان و اعراف و در و سازد باها تا حیات بخرد و نسبت سیادت بخود گوید و باید
 و تقیل و قال لا اثر نباید و رخت و زکات حکم سیات در سطحا طایب است و در
 که بخوانی تو راه رود حکم کبریت و هر دارد و اگر تو بخش راه بردی تمام عالم است
 نت می تواند و ستانرا انصافی دید جوابت در سو مشیخ موفقی که

راه

خست

55

بهاستان فضل و کمال بر بزرگی عبادت و تبارکی طوثران برکت سازش طوقف و امن از روی
دورمانی که خاطر محاط خوانان نموده عافیت و سلاطین حال در خدمت مآل بود بر و محول انداخته
اینچنین افزونگی گشت در اینجا که در نشیمن راز و نیازهای بر محمد کریم و انوار زبانت الحمد که در گرد
سورت طلال و عدم از ابر باطن آینه شمال توأم یافته در طایفه دل شکفته و انداخت آری سینه ملک
را بخاری که بود بر جبهه است در درون سینه آینه راه نورد نیست در باب حکم طوثر و لاجا
الت الله عز و جه المقدر و رسمی موفوره بظهر خواجه حوست طوثر شریف زین دادی مطهر با
و دیگر از نگارشی نقلی حیات و یار و زانی آنچه در قفسه طوثر این نطقی سینه مطهر و واقعیت زان
بر که ضایحه و محققه شریفه ادبی موقود و رت و سینه سرب کلمات حکمت است حکیم در سطرالکلی
نقل از کتب بحسب استماع از سینه طوثر علی سینه است محمد ابرسم طوثر عوفی توان برود و است
برداشت بر آنکه خلاصه عدل کلام مولوی عبدالرحمن جایی که در دیباچه کتب نفیات بر سینه
است که جوانی با درویش از در محبت در آمد و بر سخن در دینش اعتراضی می کرد و در روشی بزرگ
و محبتش از عارفی بر بحال و توقیف یافت و گفت اگر آن مرد که ملی بودی دوست را می خواهی
مشاهده نموده بر کز خاشای برگاه آورده شدن و ولایت از بیگانان را رانده بوده باشد آ
زردگی منصور زنده دل با وجود مرتبه و الایت کبری برای بر سر زدن کلی از شیعیان نایب
بود بلکه بنامه عمل خیر ابرودن عرف زبانی از روی و کزانی راه بعل نیامه با قطع و بر بزرگ
اگر او باید مانده نزد مشایخ صوفیه منصور از روی که گاه باشد فقط و بدو باشد و علم کرام
علماء و فارغ التحصیل است در حمان شل خویش پیدا کن تا سوال ترا جواب دهد در از
نفعی تمام راجحان عفویت و بر السلام علی من اتبع الهدی
جاه فضیلت و کمال استگاه عمده و دو مان و نقاد و خاندان کالی است تا در این حد
مادت با فردان و دوات محبت ابرام نموده مکنو فراموشی میگرداند که کلام است بلاغت

بازاران طاعت میاگردن بستان طبع کل و زو کستان خاطر با انگریست در سال بد فرقه بود
در خجسته حکام شلم افروز مرشد داشت که بعلی رقم خیال نقش میرای صیغه بیان گردیده
که اگر بگویم باس برایت بخت ابله رقیبه الوداد بین میز آمد باری بتغییب ایامی کاری و
مطلبی رسم یاد آوری در کرد و بختی آفرید کار لوح و قلم که از اولین روز بر ای تاجوقت که
دست بخیر باس غنیمت انیمه شتاست بی یاد آن چهره آرای محبت و اتحاد نمود و خود را
برین یاد دل شاد یافته تقدیر مکارم اخلاق ذات ستوده صفات بر زبان داشت سعادت
در کارش محال نیست تیرگونی نموده احتمال که مکاتبات مرصعه تا این زمان بجا نماند
کرمی در آمده باشند و در ایام دیگر ذکر عمل از قبل انقلاب موضع و در کار و در بار بکار
بخوان و دیگر میان آمده بود در رعایت حفظ الغیب که متسلم قانون بکار نمیست نقص
نرفته اما چون کرد وضع زمانه قیاس بنظری آید که تفصیل اجمالش عرض نمی نماید امید که
نشاید مقصود غنیمت طبع غایب میبود و سود شود مشتاق تو ایم القدر تا که میرسد
بجز این نیست پسند جاه و جلال میانی ذات عالی در رهها نوبست طایب نفع خباب
رکن السلطنة عظمی عهد الخلافت کبری عهد الملک فی الزمان سال زینت پدید
بعد از تقدیم مراسم خواجی و خیرجویی الهامی نیاید که مضایق واجب الایثار و الا
گرام در زمان محنت التزام محبت و در بخشیده باعث از یاد بود اعتقاد گردند
محمد شفیع الدین ایامی بکر نه سرچ رقم تمام بر نوایمی رقم شده بود اگر مودع و در
والا سگار عالی بری اندیشه بنویسند که نوایم شده آید والا مکرری عضو بر کرد
کرد و در زمانی که نگاشته شد که تا به پنج سال با مفهوم حق شناس بود در بصورت اکثر
بکر نه نکر نه خلق با خاله شیرین یافت این مرتب معوض بینگاه دولت و اقبال
خاص جان گردانیده او را بخدمت کرامی سپرد لیکن چون از محل نامه باز رفت

بزرگوار و دوستدارانی بر کار عالی متعالی نشانی مسلم مانده و سفید خدمت بنام ایاتی شریفه و
 رفعت که بآیند پیشانی بر کار عالی و در روز بر تقدیر معذرت
 الحمد لله که غایب است و الا بمقتضای این کمال شایسته آن جلالت نشانی است و دوستان
 بیست روزی میخوانند چنانچه خط و در بطور و سالی و دانی آن شایسته منزلت معنوی است
 معذرتی محفل اقبال میشود و وفاداری بر کرامت و کرامت بر سر تر و خیمه عالی سابق میکرد و بر سر
 از پیشه نایب بپوشی بدین و خود از محافل چاکری عظمی و انمودن از آیین صدق و اخلاص صاحب
 عالم بایستد میباید برگاه نسو و نظم و انضام صحیح وجود و ایستد با اعتماد و اختیار آن مقام شریف
 بوده باشد در صورتی که کجایش که بر خصوصیات عالی عالی قبول سرکار عالی مقدار کرد و خود را بر این
 اعتضاد محفل غیر اند اطلاع نمیداد از اوضاع و احوال آن باین دستداران اعلام میباید نام
 علی الزمان است که در وقت و کسب هر کدام گاشتی مطلع گردیده هرگز دولت خواهد دیدانست
 دار و کار آمدنی دانند نویسنده که در خور خدمت و نیویسندگی در درگاه عالی نباهه و شکر میرسد
 شود و در کرامت همیشه و در روزگار و کاره بیند بر نگارند که در مقام غنائی و دیگری بجای
 او سوزید از برای آن کفایت دستگاه از بند نای و افراشته و الا درگاه اندیشی که
 احوال بمقتضای سوزی و خیر خدای مال سرکار دولت مدار از باب خبر بایستد و در روزگار
 هیچ کجی میان نخوانند آورد و کیفیت احوال و اوضاع هر یک است که و کاست تلخ خوانند و
 زیاده چه لغزش در دستان است و از روی و قلم دار السلطنت الامور
 معروض خواجه جلال گردیده که فیل بانان بر بزره رعیت آزر بسیار برسانند و رعایا از جور
 صفا آنان جوق جوق نزد آن وزارت متبت بفریادی آینه لیل از جلیل انقدر شرف ظهور
 یافت که بر تقدیر و وقوع در خور تقدیر بر کرامت نبیند و نادیده باشند و هر گاه انبار و افرا
 نخی آینه پیشانی مردم آنجا به دانند از نوکری بر طرف سازند و آنچنان خوانند که من بعد از این چنان
 راحت کمال رعایا و معرفت کمال زیرستان نرسد

57

مفاخر واجب التعظیم لازم القدر بر قدم علم حجت و قدم خادما مستحبت و کرامت مرتبت عزت
 و ولایت نقیبت حقانی و معارف آگاه هدایت و ارشاد و انبیا و زبده الاولیاء و روح الانبیاء
 شیخ الاسلام مخدوم الامام در نظام سعادت السیلم بحجت و تجسید باعث از روی مواد ارادت و اعتقاد
 گردید آنچه باین مبارکباد خدمت دیوبندی سرکار و الاسیاط از روی شفقت و مهر با نقیبت بر خفا
 فیض گشته بود اینها همه از میان توجه باطن الهام موطن بزرگان دین و اهل کشف و لقای حق
 عقیدت انی کرده و الا نکوه دایم دل زین است دانسته می آید امید که بتوفیق او غرض مظهر
 مهر و محبت دوستان تادم حیات دل افروزی نماید کاری و خیریه که از خدا می آید علیه
 راجع باین سرکار دولت مدار بوده باشد یا نه و اعلام آن شد اما آن که دانسته و همیشه زنده
 و از اهل خلاصی تصور فرموده از گوشه خامو حقیقت ذخایر و اوسش از
 مفاخر واجب التعظیم لازم الاعزاز گشته قلم عطوفت طراز خادما مال سعادت
 و نجابت ثبت مشیخ و منزلت منزلت حقانی و معارف محمدت هدایت و ارشاد و ولایت
 زبده شیخ کرام عمده اولیاء عظام در حجت نظام بحجت در دو تجسید باعث فرید حسن
 ارادت و اعتقاد گردید آنچه از روی مهر و محبت بر قدم در آورده بود اینها همه
 از اثر توجه باطن جمیع موطن دانسته می آید و مواد شوق و عقیدت بتوفیق ابرار
 و ابا افروزی ان الله بنویس که دل بخوابد در یافت حجت کرام دست بهم دید با فضل
 انزوت بیاد حضرت و قد و مکارم اخلاق ذات مظهر جنات حرف نشود
 و مقت حضرت خاتما جامع شریف الی فی تاجیه محمد شیرین سوسه بسنجان خجسته
 و مقالات عقیدت تیر زبان اندر بر نقد بر در کالات صورتی و معنوی و غفلت
 بادش زبده جهان و جهان باین معنویان شایسته بیان می آید خواجه مدینه ایام
 انجام تشریف شریف معنویان حالت از روی غما باری و افسیه هم محمد زنده

پذیرفت اگر چه در آن طرف دیگر دنیا می بود احتمال گریا خاص باشد در حضور برادر مرثیة الحلال
 چنگاه عساده زبانت عابرات مشغول افکار دوت افزود باید بود و احباب حقیق آشتی یار
 آوری کامیاب داشت از این راه میست طار و الا فطاری که السخوفت العلیه
 الحله است الکبری عظیم المرتبت جلیل القدر است اسب که حقیق سکه والا مقامه در (52)
 از عز و محبت طرز عرق و تم غشیان و طار دهم در مقام مرتبه و حجام سعاد و زودید
 باعث دل افزدی و غم افزدی گردید با مودت شده بود که مقصد یار گشته سندی و با آاد
 دور محمل کوشه متعلق یکا کمر سر کار و از این امر در مالد افتد در بود بنویسد که با تعلق غلانی جوید
 و تافرن کریمان را بوزارت بنافه و ابوالحسن و بوزن با کوشای رجوع سازند تا محاط نماید
 بنده عاقلان فصل مذکور منقح شود سر انجام این کار شرف و زکار و زود لغو و غم و مقصد یان
 انجا باید فرشت که اندر بنیاب سیح یلین بجای آرد و خواجه وکیل سر کار که بدر بار جهان در قیام دار
 خدمت کرار معروض خواند داشت و بوزار نکند عدم تقدیم آداب و ادب که بنابر احتیاط
 با وجود خواست بسیار بی اشتیاب عیان آمده هر چند بای در دامن اعتد زرنشده می آید
 استانی شرمسار بر روی نماید امیدوار است که چشم لطف و کرم از این صفت او نه کار نگاه عا
 بر آرد و باطن انداخته عذر خواه این بود و در خواند شد و بهمان دستور با نفع عام کار و
 سر کار بنیاب طر و افتاد و خواند یافت زباده و عبادت و دایام دوت انجام دوم
 المرام با ... در بخواند و توقف عرض علیا متعالی رسیده که در بیان زمین و ان
 بر کنه بیست و پوریت محول و کلامی بر کار فضی آثار و بر کنه سلطان بر تعلق جا کرد و در
 نزار و نموده و دایم جنگ صلح میان آمده جانباکی بر گاه و بیام و طوع و داد خواه اندند
 و قطع خصوصیت بنمایند بنابر آن حسب الامر لیل القدر کارش میاید که کیفیت
 این قضیه کاینیغ دار رسیده بنحو که دفع مواد مخالفت طایف صورت بند و در کرام

پذیرفته در جای ده مقام خود را با شوق و سر بلخ تقسیم رسانند و آنچنان کنند که در بار خباب
 جاده و جلال بقایا نیامدند و در ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و دوم و سی و سوم
 و در خواجه آن خواست خدمت برکنه جلال برود و میرت و جاکو و کلاویه سرکار و ازین پس
 انعام و شجره عظمت و جلال از نهال گلشن است و اقبال غره ماهی ملت و دین
 عفو و انعام معلوم کردید اگر چه اینجانب در محال پیش آمد و میبود آن سلسله خاندان
 دلال میخوار اما چون مراتب انتقال محالی میباید مباح حقانی مجامع و علم و جلال حضرت
 رسانید و این آن در کیفیت کار برداری و لغایتی نگردد و آن سیادت محروم
 و اصلاً بقلم یاد رده بودند که بجه عنوان خوانند پرداخت و سه انجام معاملات و فزونی
 ملا جگونه خوانند ساخت لهذا کارسای آید که این همه را بطریق اجمال بخوبی قابل عرض
 میبازند و بدین کارند که مروضی مظهر گردانیده ان شاء الله و فرستاده آید بسیار
 خان عالیت آن بلند مکان ملا محمدان سازد و رساند بخواره مسند زنی و در ارتقا
 بعد از این از ازم و در سیه و یکت مکشوف و غیر از اهابت نیز میگردانند که در بعد خندان
 معلوم شد که خدمت این و فوایدی که بکنند از تغییر و از ایجاد و از نام فرستاده و از سرشته
 و فخر و از انظار و کامیاب که در سال گذشته و بمرسته جمع باضافه ششصد کرده حال ادا
 سال تمام ببقایان است و در کل جمیع سال حال باضافه ششصد و بیست و یک هزار و سیصد و بیست و یک
 پیدا است که تغییر و در آن به سبب بدو نوع که مخلص ایران اطلاع بخشند و در آن
 برکنه بود که بود که در سال گذشته باضافه تا با باقی آورده کیفیت افزونی را رسانند
 سال بر کاشته شصت و سه که بای عکول او نیز میان آمده اگر تا بر صد و نصد و نصد
 تغییر شده و به سبب علم فراموش در خدمت ذات سربلینان حاصل است که عالمان
 کار و بدین بی تغییر میخوانند و به نفع و دوست خدای مردم که در اوایل سال متعبد

میتواند و آخر سال در قیام بر می گردانند و اعتقاد بخوابیدن و بیدار شدن و بیدار شدن و بیدار شدن و بیدار شدن
که حقیقت تبعه بای سال گذشته و سرانجام مال و معامله بر غیر محبت پذیرگامین و واضح و واضح
باشد و اینها در تیسرت که پنج عدد در دستقر الخلاق است که از بالا با نظر آمدن خزانیه هوایه آید
با دهم و در برای معطل و بیکار نشسته معلوم نیست که از جاکه آن هوایه بیا میرسد گفت اخرا
(5) چهار کافیت ثابت کمال احتیاج به زرب پیشین ازین مکرر مرقوم کلامی بیک گردیده و نظر
سرانجام خود ریاست قی طوفانی که در وجه تنزه از بدینگاه تفضل فی تنهایی حضرت
از خزانیه مستقر اختلاف بر محبت و جمله دوازده کلمه بوده که در سرکار معالی مانده بر وجه
ساک میسر و طریق بسته داد یافته با زربانی اضافت پذیرد که اینها در دوازده کلمه
میت و در کلمات جالبه فرام آمده باشد بر سلیح مذکور میفرایند و بعضی شش سطر اطلاع
و در حقیقت که اینها متعدد باشند همان دوازده کلمه بوده و ابرعت و استیجالی روانه فرموده
که در بایست زرب آنچه که در زبان قلم آمده زیاده است از آنجا که بدینست که کار در بدینست
ذات ستوده صفات است ترصد جهان می رود که امور متعلقه سرکار عالی متجاخصه و اسرار
از عرض که آنم ترین جمع کار است بلای احوال انظار پذیر می باشد تا بهما حضور سعادت
که خوشای و مواجیه که درین نظام اینها عوار را با تو در نگاه باید داشت سرانجام باید و از امر
خود به آنچه تا زرب وقت است در توفیق غلبه ایضا چون در زرب آرد و در وقت
چکله چهار موردی چشمتگاه جاه و جلال گردیده که آن وزارت پناه خدمت برانی و
این چکله مذکورده بخواجه نجم الدین تقوی فی محوده مورال را در اینجا ستاده اند مستحق
و امر جلیل القدر شرف ظهور یافت که بان ملا محمدیان گذاشته آید که در از آن حال
طلب داشته بلای احوال روانه حضور بر نور دارند و صورتی کمال مباح فیض میام اند سلیح
برسانند که خدمات مرقوم بپادشاه پناه مرزا شکر الله خجندار چکله سبند که سابق بر

و نهانه در کسب ثبات آن از حال قبول سرکار و دو تقدیر نیز مایه قرب رحمت را از او اله است مقرر شود
 بایست که پیشانی خود را بخدمت بندگان بجا مال مانند جوابی که در جوابی حالی متعالی بنای رسیده
 میگرداند که در بر لا از روی دستجات و بار مطالب مع فیض جامع جاه و جلال رسیده که بر جبهه الهی شرف
 باده خواهد بود بخدمت فواید از جلال چهارم را از اله بجا مال مانده و چون واجب نکرده
 خدمت را و این اقطاع سرکار و دو تقدیر استعفا و عوده آنکه دوستان خواه غم الدین را بجا
 سوم الله مقرر کرده از جلال تقدیر فسر و نشانی که چون در بودن و در مقصدی معامله مالی بود
 و حسن انجام میزبانند اگر چه مذکور از وجبی متوهم شده باشد بهتر آنست که در خاطر مودت و رفیع و شریف
 عوده بدستور سالی بجا مال دارند و در صورتیکه بیا بدستور عیش و سرور باید که جمیع خدمات بگذرد و بدو
 تو از دو از روی خواه غم الدین از دو سال است و نشانی و نظام کار را نیز از خود دانای بجا مال
 به این تقدیر از دو م کار دانای معاطفیم جز و درسی بر کارش است این خدمت و اندو و بند و بجا مال
 و کرد و روی مال قرار واقع تواند نمود منسوب ساخته بر نگارنده که بعضی و الا بر سر و چون خود
 از ابرایان منجبت بنای هیچ حسن کمال که بپیش ازین هر طرف گشته بود و در بر لا بجا مال حکم شده
 خدمت در خود حالش بر گاه روز نماید و با معفو فی سازند یقینی که در بر با مطابقت از عالی قدر
 فعل خواهد آمد و در مکتوب است استعفا و بقیات محمول بر آن است و در سال از
 و سرشته کاغذ بهر خلقت و در بیکام رسیده و آنچه از حد و حکم آنکس اعلی بجا مال است
 عنایتان در ماده تجویز دیوان و امین دیگر بر حسب الهی آن نجابت مرتبت قلم شده و بدو
 چون این مراتب معروضی جابجاء و جلال است سرانجام تحصیل مال و البصائر و کاغذ بهر خلقت
 مذکور به بدرجه استحقاق و در باب استعفا خدمت بزرگما فیض جهان که از این بجا مال
 که استعفا از خدمت سرکار و دو تقدیر بعد فی بند یکا و سرخ عقیدت این بجا مال است
 بهتر آنست که بدستور سالی و نشانی و نظام معامله دیوانی و این قیام و در زبده و در خدمت
 جمیع سال آن حال غیر از کمال مقدم رساننده و خلف آنرا پسندیده چنگاه غر و جلال نکرده

از اینجا که بصورت عقل مال از ایشان محاط نمیشود و جنبه اینگونه عنایات عالم افز و عالمی نوزید
عقیدت امارت هزاران جان نده باید است و در صورت تعین حاصل است که آن رسیده خانه آن
شرف و کمال زمانی بر دوری و دشواری امر واجب انقیاد و مقدمه بهار اقبال خود دانسته بهر هر
معد و جوابی شایسته مروضی و لا اله الا الله و محمد رسول الله

رفت و جلاله شایسته شایسته و مسأله نگاه لعل محمد سواره در حفظ نجا
باشند و فی و سوره که مکتور بحیثیت سلوک و به نجسه بنیاد و در کمال رسید و آنچه از استقامت
خود در چنگد اسلام آباء به نیت امارت و ایالت مرتبت خان عاینت علی خان و
حسب اتم جهان نظام است و مسیح در وصول مال واجب که در کمال سر کار و در اندر هر طریقه
اظهار علی و تنجیم مضد آن نویسد اظهار در نهایت رعایا مال کند و در سوره محبت با بانی قافیه
شاکس در باب صدق و عفاف نگاشته بودند معلوم گردید الحق در عالم و ساطع و سعادتمند
درست جنم یکسرت که سر حرفش نوشت آنان سبب سعادت است بهمان آیین مذ
و لکن با نگرشده کامیاب و تعلیمی آیند خاطر اعلامی پسند استعلی فخری احوال و جمال
خویش دانسته در هر چند گاه بر خصوصیت کیفیت آنحال اطلاع میداده باشند و دیگر گاه
کامیابی که از جمیع سال گذشته در بر کنه کل و مبلغ در محال دیگر باقی مانده عقیده شده و مسأله
نکار برده جهان کند که از وصول برسد و تا دام آخری باقی شوند تعمیر و تادیب نمود
چونکه آن واحد و اعانت عاملان هر قسم باید بخود اورد و بعضی آورده و از تحصیل وصول
سال حال خبر یافته و نمی نمایند که مال سر کار با تمام برقت و تکلم وصول بنجامد و در هر
درج حال اقی مانند و امانت نهاده و فو و سعادتمند استفاده و کار با نیت با
مخوف مانده که در خطه مضن نقد در تشخیص جمیع سال حال و تحصیل حصول فصلی غیر
مضن معلوم گردید تا آن وقت که ایام فصلی نذر را بقیه بمرسته بقیه که مال واجب

بشمار اقامت تمام بقید و چون آمده به تحویل فوطه در عایدت خست باشند و تنجیص جمع از روی خود محقق
 کفایت سرکار و زمامت رعایا سرانجام پذیر کرده و نمایند برین تقدیر سر رشته سال مذکوره با جمع
 و اصل بانی خریف بله توقف و اسما بله فخر خانه و الا در کمال درند و ذری که در فوطه خانه بر کثات
 موز و دوشه دور و چند کاه فراوان آید سرعت و استعمال بخرازد و اوقه در السلطنت لایم بر سر باشد
 و در محال متعلقه این و فوج در ری و قد غنی عظیم بکار بر بند که از مردم تهازه و در تبه دار و محمل
 فراخ از اید الحال از قسم نیست و فصلان و فرمایین و غیره ذالک مخالف حکم جمیع مشایخ و علمای
 بر کربل نمایند تاریخ و عیشت الحال را اسوده خاطر بوده در کربل است خود استحال نماید و برود
 و قیام داخل دولت خواهی و افزونی مال در ابتدای حال و بر گردانیدن و رون در او فخر سال
 بنویسد در سال گذشته از آن رفعت ناه ظهور آمده از صفی خاطر خویش عطا شود در آورده سال
 می باید که برخلاف ماضی از جمع و جود و در اختیار بوده طایفه راست و درستی و کرد
 مال و کار بر داری آنچنان بدیش نهاد سازند که تلذذی مافات صورت بنده و بجای محض نیست
 آن شجاعت سینه مودع ضابطه و جلال کرد و در این خطی که در مودع از
 سب و تلذذی کمال افزونی گشت کار سال کیفیت محال را ساخته بودند عطا شود در آورده سال
 مندرج بوضعی و بیست رسم و آیین محال و در آنجا کار آگاه آنست که در همه وقت طایفه
 کار بر داری و کفایت سرکار و زمامت رعایا بدیش نهاد خست و کرد و آوری مال و سرانجام
 حاصله را جمع و در کونای بنشینند برین تقدیر میباید که در تنجیص و تحصیل حصول فصلی نیست
 جمیل بکار برده مال واجب فصلی که در ذوق و اوقه بقید خط در دارند و بر از روی و عا
 چه در گذشته اند در بند و عاری نمودن چنانی بخت و فام تا کمال تمام نموده آنچنان کنند که خوشی
 ای افزونی مال سرکار و الا لایم رود نماید و در فرار و دچای مذکوره اختلاف شود
 آنکهای بر محالهای رعایا بنا کرده خود همه جا و در سیده نومی برداشت نماید که در

و علی

قیوت بر عایا مواخره و عاقه در زمانه علمدار و در دست این خط کار بل داشته بودند بمطالعه
 در مضمون آن اطلاع رفت نوشته بودند که محلی نقشه و جمع و احکام ساکن شده و فرد در افزون تحصیل
 سال حال شش ماهی مال محلی بمضمون رسیده از تخفیف جمع اطلاع نداده بر گشته که قری از
 با تمانده است تا با مال و اجیر مع یکجا کرده میگرد و سینه که در قلع سید شوقی برآمده است و در
 و فرزند بانی خافت دارد و در بی آرد و رعیت میباشند و در فرد در افزون برسد بطریق است که محلی
 شریل خود در عاید و کثرتی برود و ناشایان قرار دارد و بانی تحصیل بقیه بکم آورده اینجانب باعث
 عظیم گشت و در قاعده علمدار بسیار و در عینه که که آنجا در محصل خریف فصل خریف و قوت
 اندر خیال کرده باشد که نانی الحال در ذیل باقی خوانده داشت و در جماعه شگفتان مال این تحصیل
 آنرا و محلی اعتبار می نمایند این قسم علمدار چون گفت و اینکه کار بر در برام تصور توان نمود محصل
 این فصل علاوه فصل دیگر کردن و در واصل گشته را از قبل محصل و انمودن از کدام حساب و کلام
 الله باریان هم فهمیده که در حق شما از مردم استماع میبرد و زینهار که بعد ازین مجوز اینجانب عمل و منفعت
 نوع سرخا و نباشند و حال سرکار دام و دام برقت و نظام سیاق نمایند و بکر معلوم غنیمت و در میان خود
 و سیاحت شاه ماه نزع حبیب در محلی که در هر کس سال عاقبت کمال در بنیک یکبار گاه سیاحت
 سرکار صاحب و او نه خود را بموافقت یکبار که در اجلاس ساس از جمیع است بهتر خزان در طایف
 بام مدد و سودا و زبیره کار تا سرکار والا را صحبت انحراف دهند و دفع ماده نقار نهاده
 بطول و عرض اینگونه و او نشود حقیقت بر کنه گیر مملوک چه بن بالفعل که از ایشان برگزیده که در
 تا حکم بر این باب و اما معالفاً باین نمایند و دول جمع اسال از برکات این خرد و در کدام بدید
 با آنها و نمایان در شایسته که بگو خفته و دو تنواری آن امانت نباه داشته باشند بد فرزند والا
 الله شستند قریست کاغذ بر سر مکرده موافق و خابط و کمال ایشان از ابل و فتره اهل کرده و
 و بر این موجب اعتبار خواهد یافت مخفی فاند که چون گفتاری نزع و نقار آن جلد دشت و بر این

در
 رجب

از این دو ظاهر شکایت از این بین می آید در بار عالم بطور اشتباه دانسته را بجاییده و بر چند قسم
 اندوز بدیده گماشته اند که با وجود بدید که یکبارگاه و عقل منطوق و دل آگاه به هر یک خاص جبرست
 سودمند نمودید با افزودن فضیلت و رفعت پناه حافظ محمد ابراهیم را که بر دین و دیانت مورد اعتماد
 بود و دو عالم را در هر طایفه مستقیم می درایت می نمود و بحیث تحقیق ماده نزهت و خلایق حائزین شادمانی
 آمد و مقرر گشت که غنای دیگر خصوصیات آن محال نیز در یافته صورت حال اعلام نماید لازم ضابطه است که
 به شکار راضی بطور حتمی و نفسی لازم بوده تعصبی را که از حسن عالم افزود دینی معنای بنایه درست
 برگزینش بیجان خواهند آورد و در آنچه کارهای سرکار و مقدار نظام سلطنت تمام نمیدرود و زیاده برین
 و اکو به بلند شود و هیچ مفرور به کار خواهند بود و نه تخفیف نماند که چون شکره و شکایات مردم
 علی التواتر است پناه فریاد و نظام را بر بنخواه از بدسلوکی عمل و فعله فرزند عدم وصول از دربارین
 رساند و تا حدی سپاه و سپردگان بی محصل مقصود از حد گشت و آنچه از دست اندان دول
 جمع اسباب باضافه نمایان و بیجا با ارجح فضیلت ثبات ماه زلفا که پیش ازین بجهت گاه گشت
 بودند تا بیوقت که ماه و بقعد میکند و اثری از آن متفرع نکشت معذرتا صحت و خطی در
 مدت سه ماه از بنایا به و به در بنایا بر سر عطف و نصیحت برآمد کار و زور آوری
 لکاشی بدیده جوای متفرع حال چگونه می ترسد و گفتگوی نزهت و تقارن رفعت سبب از حد
 در میان این دو بار عالم در بطور انجاییده و تکامل تفویض خدمت دوائی باغیالی بناد
 بر چه از غمی که کار دوائی اینان تصور شده بود که نشی و نظام محال قرار واقع بر فرزند
 آمده و زنده دلبست آفتاب جمیع خاطر فرایند افزود و تفضیه بر عکس نظم و صورت گشت
 باطن و زیاده بی تضرع روی خود با افزودن فضیلت و رفعت پناه فلانرا که برین و دیانت
 دو اعتماد میرود و وطن غالب نیست که از حتمی و نفسی لازم در نگیرد و بحیث تحقیق مقدمات
 مقرر فرستاده اند تا در انجا رسیده که اینجی دریافت نماید که عمل و ملوک اینان و فواید

سنگ

[illegible]

مجمع دود و باقی را بر بی خودیات اتبعیاء خانه لطیف امانت کاه دارند میباید که کار بر
 از جمله در لرد و بر بانجور یا از حوالی شهر یا از اکنه دیگر بر جاکه دست بهم و دوز و سر کاه
 پذیرفت با اتفاق ظان بقدر فکر و مستند که خزان را از بنجار و داشته پیاوند و دوز و سر کاه
 معر زمانه که منزل بمنزل علی وقت نمود و بجز فضا بخود رسانند و بنیاب است تا که داشته
 و دوز و سر کاه اطلاع دهنده خطی که در جواب از حضور و افروخته حقیقت جمع شده
 برکنه شمشاد و نقل و دل عوام جمع نمایا سال گذشته و افراد و دوز و سر کاه و دوز و سر کاه
 و تملیق در دوز و سر کاه است بودنده جلالت در آمد امانت جمع سال گذشته از کمال
 بواسطه معاشقه عیش بحر آن امانت پناه بند و مطالع که شروع و دست نوشته بودند
 و جمع انجمنه رسم و آیین اعمال کار شده است عاقبت این عیش که در نظام است و سر کاه
 عامله حکمت علی و میان روی و حسن نیز برین خط و دوز و سر کاه و دوز و سر کاه
 پیش نهاد شد و کفایت سر کار و زفافیت رعایا اغلب معانی داشته باشند بخوبی مطالع
 و مقام و فوت نشود و سر کاه کار و دوز و سر کاه که برین معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه
 باز کرده انچه پیشرفت معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه که برین معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه
 بحر سر کار راه نیابد و عاقبت معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه که برین معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه
 خدمت قیام نماید و در این معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه که برین معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه
 برکنه و دوز و سر کاه که برین معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه که برین معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه
 و کفایت تربیت خاندان و عیادت و میانه فوجدار بادشاهی و در ماده آمد و دوز و سر کاه
 آن امانت و نگاه بوزارت پناه میر محمد نعیم دیوان منصرف سر کار و دوز و سر کاه که برین معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه
 از السلطنت لا محذور رسید و فایده بود و برای موافقت در ضبط محله و متابعت در حین
 معقول تمیز نماید و چون که در این معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه که برین معاشقه عیش بند و دوز و سر کاه

مرد و معادیت که باید کرد و زود به فعلی خوا را آورد و زود مردم آید و در حقی که فوایدی سعادت آید و شسته
باشند آنها را به طور سالی بوال شمس و جمیع که سواد حکام دارند مقرر کنند که هر کدام عضو برادر آید
سند محمد و حوائج حاکم و الا مقدار جاهل نمایند بی سند جدید هیچ کدام چیزی نزنند و دیگر
نموده بودند که در سند اصفی که مخزن کائنات واقع شده و در آن سوره شریفی که از سوی باران
و دیگر شریفی بجات و در آن علان بشیر مشهور و طایفه از کسب و در باران آید که در آن وقت
خود به دست آید چنانچه خود می بیند که در آن سوره است بر هم زدن است و در آن کسب
در خصوص تائید و تهنید بی که ممکن و مقدور است و تا آنجا اطلاق باعث داد و فرود و نشود و در آن سوره
نهار بر نه که خلافت آن عمل نپذیرد و جاهل آید که در آن کسب و تهنید بر نه ساندی خود تا مقدار هر من بمقابل
و زود رود به بدست بر باران می فرودند اگر آن رفعت براه بهمانی نرسد بر عاصم نرسد
زود به بند و شانه از ابواب جمع نمایند و مفاتیح ندارد و کمال کار برداری خواهد شد باید که
بر امور جز و سلوک است و عمل پسندیده پیش نموده و در مورد نخواستی و کفایت نیست و حجاب
جاه و جلالت امید و ادعایات عالم افزوده و خیر خواه خلافت براه را متوجه احوال بندای و لغزاه
نکراد و البته در بند و بت اسالی زیاد و زیاده بهین مر از جمله بجا آرد که شکوه به کدام بحال
شما بی تحقیقی باید اعتبار از خبر یافت و زری که در خط خانه فرام آید بی ایم بخواند و اتم
دارد سلطنت لام و یا حسیط کام با حسی که سالم بر راس شده و نفوذات و حالات
رویداد را در هر جز و کاه می نونه باشند و خطی که مقدر رسیدن عاقلان و نشانه غایبان
و بر هم خشان معاند بهر که در وسیع و در تحصیل فعل و فعل است و در آن مذرات فضل روح فرزند
مطالعه در هر چون غرضت این در در گری بر کنه مذکر در حضور است کنیز ستر سالی است
بنا به بحال و مقدر است می باید جمیع خاطر و اطمینان باطن در نظم و نسق معادله انجام سکرم مودود

[illegible]

حب الامام عیسی در میدان ری بر کوه نرنگی بر حسب علمه بدست مینشیند بمردی مقرر دست و تعظیم و نوازش
جمع بر فخر الامام برده از رضا چاه و جلال کوهتری یافته که در گردآوری ما و اوج وضبط محصول حال مرده
و عیندی اسما عینکا را آن امانت نباه بوده انار و شوخی و عین عین ظهور آورد و در تصویریت بسیار
که با اتفاق متناظر نیز بدست معین که محصول ضبط حاصل است کجایم قوم فرزند و تیره نمایند و بعضی
چشمه سالهام را بنسوزن شایسته سرانجام داده کیفیت حال بر کوه نرنگی و بعضی عینگاه عظمه و اطلال
کرد و ...

از علی مرتضیٰ خان که در قدیم خطاطی است برای جمعیت حاضر عایا سند حضرت محمد و در پی یابید که در دیار
 ایامی به ایام آید البته تمیز شود که چون علی بابای تبریز طایفه حضرت علی و در زمان خود شده باشد بهترین
 کتابها بر تقدیر کرد و به طور معمول قیوم علی بابای شایسته باشند و رعیت بقدر استطاعت سرکار
 زراعت و زراعتی را سیرت در کمال جانی طایفه کوبای و حیانت بیستی میکنند باید که موانع
 محلی خود را بران و سرگرم کار دارند و افزونی مال و زراعت خلق الله همه حال مطیع
 باشند خطی که در سال درشته بودند بطالع و درآمد و آنچه کمالی که در افزونی و رعایت
 سال حال و در سر کجام منیع و علم بر مع سال گذشته و تا کتب تحفه و قلم بر نه بود و صومع انجاسید طایفه
 چنانچه بر کار برداری آنسید و اعتماد تمام بود و بطور شفاف و آنچه از حسن عمل آن است
 بنام خان جلالت نشان مبارز خان بمقر خایست طایفه قاضی محمد بنیروا شسته بودند
 بینگاه اقبال گردیده باعث مجرای شده آئیده نیز عهده ای باس نکاح از کی و دیار
 که سیر عیبه آن زشت بنام است و در پرداخت مال و معاطه زرطلی و خزری همی دستور خردار
 بود آنکشان نماید که نهایت الهی و در بر و زمینش آید بر کند و زراعت رعایا و رعایا در
 حوزة صومع و در بیت و نیکو خزینة و خطا خانه فضل و کرم در کاد عالم بنام شوق است و آن
 امانت بنام نصیب کرد اینها چون مقصد بیان سرکار حاله شریف بابت خزینة شریفه در مقام

نزدیکه محاکمه جاکیر سرکار عالی سرای لکهنه و یکصد و بیست و پنج هند و معلومست که در آن برکنه نذر و
جزیره هم مقدار نذر و محمول و ادب و بیست و هفت هزار و شصت و یک بقعه و اسیر و سیستان و سوطی برکنه در
از در واقع لکهنه ای است و در سبده و فصول جزیره عالی قدر حالت بر یکینا اول و دوم و سوم
مواقع نیز است مطهره برآورد و نموده بهر روز و هر روزی نوشته بفرستند که نظیر بکیت محمول
سطور اگر حرفه کند تحصیل آنرا نذر و دیوان عظام و درت نظام معهود عاقلان سرکار عالی
شود و الا با اختیار مردم سرکار و ادب ای که داشته آید چه جو نیز این ایام نیست انجام نذر
رقبه بندی موقوفه نیز یکماه جاه و جلال گردیده که در حال است و سرکار عالی متعالی زانی
نایب زراعت بسیار است و بسیار در اخص حال نذر و معهود بنیاد لکهنه و جلیل القدر
بیانست که لکهنه بر کلمات تا کبده رود که زانی بخیر و دستور که آباد شود و مقرر شده است معهود
سوره افتاده نماید و در محاکمه ای متعین و با و موقوفه باشد خدمت کرد و بندی خبر او
مفوض کرد و در محاکمه ای که گردی و دیانت لکهنه کاروان ظاهر شود خدمت اینی با و
ببر و در دو قاضی کار باشد بکای آباد دیگری نصیب بر تقدیر لکهنه می آید که آن
بناد در آبادی زانی افتاده اتمام تمام بجا آورد و آنجا کند که افزونی نذر و کار و افزونی
سرکار و جویر آبادان کاری و خدمت گزاری بخواهد ظهور و در آنست و نظام محاکمه بر سر حال
و محاسبه و موقوفه و آبروی کرد و در آن در موارز رقبه بندی برکنه که در موقوفه
و الا بر سر کار و دیوانه ای را نیز زراعت بفرستند و کیت زانی شروع و نذر و معهود
نابران امر ضعیف القدر و فرستاد و ریافت که افتاد محاکمه ای بر دیان نذر و معهود
نموده حقیقت محاکمه ای را نذر و معهود و بر کار نذر که نذر و معهود مانده زانی نذر و معهود
محاکمه ای سرکار بسیار است سال به مقدار افزوده و بهر دستوری که از ضعیف افتاده تمام
نذر و معهود و موقوفه و دیوانه ای که مستغرق از نذر و معهود است بهر تقدیر آید

مکتوب اعلیٰ السلطنتیه در پیشانیها در برگیرنده است بر سر این مکتوب در دو بهار از قندهار
خبر در دو نیم روز به محمول و مقر است و در قندهار با دشتی است و تصور در پیشانیها زیاده و زودتر مرگ است
خود و اهلان و اهل خانه که در پیشانیها را به بلبل خود عالمگیری بخوانند و در وقت سطره را بخوانند
میشوند که گفتم از آیه که در پیشانیها را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود
یعنی که گفتم اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود
برگشت به بلبل در آید و از اهلان محمول گرفته و در اهلان جمع نمایند که مستوفایان نظام محمل
مرا با اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود
تغویان اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود
صفت از آن بود که معتمد میباید که در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار
و تصور آنرا در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار
تغویان اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود
صفت از آن بود که معتمد میباید که در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار
و تصور آنرا در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار میباید که در قندهار
تغویان اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود و اهلان را به بلبل خود

تو نمیرین ایام حجت تمام از جناب علینان مآب بی خدمت و فخر بی محال شعله نور افراشته
والله اوقع قتیح تاج محمد مستقر خلافت اگر آبا از تغیر دارفرغانه بنوعیست بخار و دیانت بیک
رحم میگردید و الهه ابر حلیل التدریر میرایه احد در بیاید که اُضداد و خصم دیان ممانت
و عملان زکریایان و زمیزه دیان و قانون نویان و چهره یاریان و کافران یا سکنه محال مذکور
منحازند بود را فخر از مستقر آفتاب دانسته دست نمردی اودا در جمیع امور شعله خدمت

- بطور قریب مطلق است اسناد و از سخن او که بر اینیه مشتمل بر صلاح دولت و منفعت ضبط و ضبط
 بهات و بر آوردن مال سرکار و نهایت رعایا مال گذار باشد بیرون نروند و طریق مومر را که
 در تقدیم خدمت جرحه خویش و فقیه نزد قایق حرم و احتیاط فوت و فرو گذار است نکرده
 با نظم و نسق و قلع و قمع مفسدان و دفع قطع الطریقان و محافظت راه و امنیت بخوار
 من و موزره بجای آورده چنان سیج نماید که کافر رعایا و بویاد و فرار عیان گرفته الحال و فنان الحال
 بوده شول کشت کار با و با حدی از سر و دی و مسافری و سایر را با سکن آنها آسین و در بی
 و تضار یا و محال را با اتفاق ارباب علیالت آنجا بر طبق شریعت غرافصل میداده باشند و در تحصیل
 محصوله و تنبیه بهات زور طلبجوی عمد و معاون عمال بوده باشد که ادم و درم بر باد از دست
 رعایا و بر ایادی فغان و بیتمانه داران تاکید مبلغ نماید که از خدایا و مجبور بکارگاه خلاف است
 عزیز شد و قدر غن کنند که اگر ترک نیست نموده اند و آثار ضایعی و ملای در آن حال معدوم
 در بنیاب تاکید مبلغ و قدر غن تمام شناسند و در بنیاب با تقاضا بداند که در
 از بنیگاه مورد اعتدال خدمت و خرداری کمال تحول و کلاهی سکور و تمدار عالی شحات کی
 سر کار و چینی و امین بر کنه بکنند از تخیر ملان می ابتداء ملان بان معتمد رجوع به باید کرد و غنا
 قدیمی و دست بلوایم و در اسم خدمت تا هر طور که انجام بهات و بندوبست تمام باشد
 طرز و انواع و از دیاد و آبادانی و تکثیر زراعت و توفیر حاصل آکنان بر دازد که بمردودی و
 در سایر سکنه (بجا بجهت) و تقصای نرسد و مضایا و مضایا شرعی را با اتفاق
 با عیالت آنجا بر طبق شریعت غرافصل داده اتمام تمام بکار برده که احدی ترک نشاید
 دطلای نموده اند و در اخذ خراج متعلقه ایی خود بر رعایا زردی انصاف عمل نموده اند
 از حلقه متعلقان بر آرد و در تنبیه زور طلبان و تشخیص حق بوقت و تحصیل مانع از
 عمد و معاون عمال آن حال بوده قدر غن کنند که در ایر و در زرد رعیت بجا نماند و بهای دار

تاکید بلیغ نماید که بواسطه عدم درگاه خلقت بنام الله و مطلقا بعمل نیاید و چون در باب اولی از نزد خدایه
 برکات محسوسه اقبال نشان ثابت بان نام مطلق شرف و ریاضت زری که تا حال از حال بدتر گردید
 آورده باشد آنرا با جمیع سواران بر جهت محافظت و پاسداری زنده کوره همزه او تعین گردید
 همواره برین غایب گردانی امیر علی القدر در حال آرد و مطابق خابطه دستور و دستبرد رسید و جمعیت
 مذکور را از مشاغل برطرف نمود و در این میان مطلقا با آنها به بداند که چون از پیشگاه
 که کسری حضرت فخر اوی و دیوانی محال بآید و کلامی سرکار عالی ستایشی متعلقه خوب
 (60) آید پس ابتدا از سر انشای حسب الصن در تغییر مطلق بان لایق التوسیت مقرر گشته و در این میان
 و دیوانی از رسم سندی بخیر و بر سبب با و رحمت شده باید که قدر رعایا داشتند
 بر این نام حاکمه و به دست به کلمات از بر آبادی و وزیر محوری و ضبط و ربط تمامیات
 تنبیه و روان و در طلبان و برهم بنیان و روانی و قاطع الطریقان و امن و دست راست و چپان
 و مسافرت و مشورت و بنی کاینی بر راضی آنچنان کند که آثار و کجی خدمت او باعث پیش
 آنکه کفایت شمار گردد و با ضایع شود و بیان نماید بلیغ نماید که تسخیر جمیع بوقت و بیانی
 نمودن مال و اجتناب از عمل آرند و چون آنحال از محسوسه اقبال در دست واقع شده و از
 عمل و فعل آنجا خبر بر برداری و ضیانت پیش هر کس در سر و جنبه بوده باشد اگر حق
 او را بصر بر آید و نشانه شرف و اجابت است وقت کار خواهد گذشت لهذا در جلیا القدر
 شرف ظهور نیاید که مانند دو گردید و بیان هرگز لایق عمل دانند بجا داد و دیگری در صلی
 ساخته کیفیت حال بنیاب و جلال خود و در امور متعلق مضاعف با ماسخ
 و در هر دو از نه تیغ و پوشیاری و کفایت اندر این خدمتکاری بجا آرد و در
 کفایت شمار مطلقا کفایت عالی متعالی را فرار بوده بداند که در نزد خدمت دیوانی
 محال بآید سرکار عالی متعلقه سرکار سبیل من ابتدا از مطلق در تغییر مطلق حسب الصن
 با و جهت و نمودیم باید که در این غایت عظیمی آمده و بحال مذکور شناخته و بلوریم

[illegible]

جاکیر و کلاهی سکر و دولتیه از زمین لایق زراعت بمجلس برداشت اعمال نامور و بنیادین
باعتقادی نیست عدست اندر که یکی مصروف بر بار دی ملک و نظام حال رعیت است امرای بقدر
شرفه در سیاه کوزایی بخیر کفایت متوجه فرجه در کمال لایق الاغشقا بهر کسوری که فرود
مقرر ساختن تمام بجا آورد که یکسره بسوده اسوده نمایند و در محلی که این سدرین باد قوت بوده باشد
خدمت کرد در بنیاد نیز باید سپرده موافق ضابطه جلالت کبر و کسر تمام معامالت و وقت و هنگام
ناید و همچنین در مکانی که کوروی با دیانت کفار دان ظاهر شود و بر تقدیر ریاست خرد است
بار خوار کند و در سر بر کشته ایانی و کوروی دیانت دارد با سکر در تقدیم خدمت نام موافقت
و کرد آوری مالی سرکار و رعایت عایا جناب باید عمل در آرزو بهر ترسانی بحال دارد و در هر مرتبه
خدمت خدایا بنام دیگری قبیله سازد و در برابری قضی و ضبط امور کلی و جزوی بخوبی نماید که آباد
و دیگر مثال هر قوه مرتبه کمال انجام میدهد باعث بخاری آن قابل المرحمت و بر بار کوه دولت اقبال
کرد و سید و رعایت بنام شجاعت و شهادت نگاه مورد مراح نمایان محیط
محو ایست پایان مشمول جلالت و طبع ملالات ای بوده بداند که چون بعضی بحال جاکیر و کلاهی
دولتیه در صوبه البرهان واقع است لکن نظر بر مراتب کسب اخلاص آن سیاست و نجابت
عنایت جلالت القدر خود در سیاه که در تقدیم لوازم آباری و بیش آمدن آن معانی
بر ذمه خود لازم شناسند و در آن باب به وزیر رعیت تنه اطلال دیوان سرکار عالی بنمایان
بآن محدود مراح نمایان بنویسد آنرا شرف کفایت دولت خدای سرکار والا در دست محققان
و مقتضای قضی نمایان بر سر زمان از وقت و دیانت و دیگر در اعمال آنی که هرگز
محیط اطاعت پایان تحقیق کرد و از روی دولت خدای مورد محفل غوا اقبال میسر
و عظمت جلالت القدر و در باره خود روز و از دست شناسد ملالت بالقاء بهر که
چون در روز المعتمد ملالت از ضابطه انتساب و الا است خدمت و جمعی که بهر بهار و غیره
جاکیر سرکار عالی معالی بر خدای یافته که در آنجا رسیده در ضبط و ضبط تمام است

حب

طرق و شوارع در نهایت معین و مسافران و تاسیه و تار و پود بینکهای مسافر خوره به تقدیم رسانده
 البته از جمیل القدر زینت ظهوری بسیار که آن لایق الثنائیت و الاصل در هیچ امور و معاد و موانع
 نکرده بوده هر چه به آن محل ظاهر است باین پندیده متعین است باشند و غنای علم و فضل
 از آن محل عقیدت استمال خود شناسید حکام ممالک نظام و مقصدیان است
 انجام و ناهیات محبات و ناسفان معامله و محفوظان شوره و مراحل و مقصدان معابر و مدار
 از او و معین تا سرحد در آن ملک کامل بنیات و الا سر در آورده پندارند که بانی بیک تاخیر خیر است
 اجناس توران دیار بر سر کار فیض آثار دالات بی از خود بر روزی رخصت گردیده البته از جمیل القدر
 بنظر ظهور بسیار که بر سر کار از نقشایان استان فیض نشان دانسته از طریق خود و معابر
 مشکله شده بکنده دانند و بر انقاس اندیاز که بر سر کار االیان مدار پیاده و طوار تفصل اندیک
 با نموده بجزو فالین النور از رساند در نزد مقصدیان بهمان مشکله
 معامله داران عالمی بر کن حمله کرده متعلق کل و کلای سر کار و دود و دود معلوم نایب و در نهایت
 دارد و غی که عدالت و صدارت بر کنات حمله مذکوره و البقیه غیر تمام و در استگاه
 نخلان مقرر و مخفی گشت که به اوزار و در کرم خدا مذکوره از روی راستی و درستی که بسبب
 بر و اخته و در ضبط و ربط از دفاعی حرم و به نیازی بهی و نام و نگذازد و در اجرای احکام آن
 شریعت و اوضاعی امور ملت بیضا مسای عظیم به تقدیم رساند و در حقایق حق و انصاف
 معامله و قطع تشایاد و دعوی نه حق کمال احتیاط بعمل آورد و غیر نمایند که بر روی محله
 شرع الزم بعمل نیاید و در تنقیح اسناد و ارباب سیاسی و تحقیق حیات و قیام اشخاص بنیاد
 در اسباب کار و باید که متذکران را در دفعه عدالت و عدل آن محال دانسته امر مضائقه
 این خدمت را بموجب آن متعلق شناسند و اتفاق من را به در تطبیق و فیصله به مراتب
 شایع لازم دانند و اسباب و احوال استبداد خان بالقاب معلوم نماید که چون در کار
 معروض محفل عزت اقبال گردیده که سلطان خلقان خود در حمله سیدم را با بعد از آن

ساز

تسبیه

حقیقت بر علی او در حال جاگیر سرکار دو نعل در جوفی از آن علی رسیده از خدمت موفل گرفته اند
 خدمت دیوانی نماز کرده یعنی محکم که از تقیم بندهای سرکار و الا است مقرر فرمود که
 مسائل در آن محال مذکور رسید بر وقت معاضد نماید و حال سرکار از وضع سلطه و موافقی
 که بخواهد است که سپرد است بر چنین دیوان میا عیوضی باز خواست و در آن وید صورت
 برای تحقیق نفع است بر روی دکانهای او قاضی است و صفی را می بیند که در اجاره
 آنچه از روی نفس الامرات است بر روی قاضی و دست قاضی در دست خود می دارد
 مطابق است بر این که لازم است و شود مقرر است بر موقوف دیوان منصرف است بر یک

62

عالی سعادت عالی کرد و در این مقامات سرکار محوب اوده متعلق بر آن کار
 تصدیقان مهمات بر این مادی مضامین سرکار محوب اوده متعلق بر آن کار
 معلوم نماید چون حسب حکم الله بر علی و موجب خدمت صدای و قطع خدمت قضا
 بر کس مذکور و مواردی یکصد و پنجاه بیکه زمان از بر کس مذکور شد که در تمام سبب و البری
 سوزی مقرر شده و مویر السیر بر طبقی بر او اندر کای سبز صدارت و از آن پناه حاجی
 صدای کار عالی ستای نیز حاصل کرده می باید که مطابق بر این جمیع است و عالم طبع خدمت
 مذکور را از غیر خود بر او متعلق دانسته و دست بقید است از این در اجرای امور مضامین
 قوی مطلق شناسند و دیگر را به هم نزدیک بر او نماند تا که اینجای بلوازم و امر اسم بخیر تمام
 در قطع و فیصل قضایا و مسائل در دفع و دفع و حقوق و حقوق و اکتفا بر این
 و کتابت ملک و سبب است و بنفید احکام شرعی می فرموده و تقدیم رسانیده سری نوی
 زیو است و او را به بینا انحراف بر بند از طریق جمیع رسانیده بر کس مذکور که تار خطوط و قبالة
 و کمی ملک و سبب را از خط و مبرور است و سبب است و سبب است و سبب است و سبب است
 که در حال جاگیر و کلاهی سرکار عالی می باشد و این بر این بر این بر این بر این بر این
 عالم طبع

و چون سینه سیادت و نجابت و شکران صفوت و امانت بنام صدر رفیع القدر رضوی طاعت نضای
 بر کنات مذکور و منجوت و فضیلت مآب شیخ غلام مقدر و موصوفی کشته سیبایر که مادی و
 عیال آن سعادت عنون که معاتب و دفتر محلی بدست شاره و در آنجا میرسد بر طبق برنج کشته
 علی غمزه متاثر الیراقایه آنجائی دانند و دست تصدی و در آنجا میرسد بر طبق برنج کشته
 و مطلق دانسته دیگر بر اسبیم و شکران که در آنجا میرسد و در احکام شرعی در برابر و
 قاضی مذکور باشند و در بنای قیاس مناسبت باشد و در آنجا میرسد و در احکام شرعی در برابر و
 و در آنجا میرسد و در بنای قیاس مناسبت باشد و در آنجا میرسد و در احکام شرعی در برابر و
 عام مطیع و سینه سیادت و نجابت و شکران صفوت و امانت بنام صدر رفیع القدر رضوی طاعت
 نضای بر کنات مذکور و منجوت و فضیلت مآب شیخ غلام مقدر و موصوفی کشته سیبایر که مادی و
 فرمان عالیت آن سعادت عنون که معاتب و دفتر محلی بدست شاره و در آنجا میرسد بر طبق برنج کشته
 متاثر علی غمزه متاثر الیراقایه آنجائی دانند و دست تصدی و در آنجا میرسد بر طبق برنج کشته
 قوی و مطلق دانسته دیگر بر اسبیم و شکران که در آنجا میرسد و در احکام شرعی در برابر و
 مذکور باشند و در بنای قیاس مناسبت باشد و در آنجا میرسد و در احکام شرعی در برابر و
 بر که جابر و کلای سرکار آن متعالی شای مصاف که کار شاه آباد قیاس مناسبت باشد و در آنجا میرسد و در احکام شرعی در برابر و
 که چون و در و علی حکم عدالت بر کنات مذکور و در آنجا میرسد و در احکام شرعی در برابر و
 سواد و خان مقدر و موصوفی کشته سیبایر که مادی و قطع قضایا و دعوی شرعی باقیان
 مایجان محمود و در اجرای احکام شرعی غرام و مضایر امور و طاعت بیضا و صافی جمید
 بتقدیر پانیده و در احقاق حق و دفع غیامات کمال احتیاط و بکار برده آنجا میرسد
 که سرور و خلاق شرعی نورانی نماید و در آنجا میرسد و در احکام شرعی در برابر و
 خدمت فخر الی بر کنه غلام آن اعلیٰ محب غلام از غیر غلام بنام غلام تقوی کشته سیبایر که مادی و
 و در آنجا میرسد و در بنای قیاس مناسبت باشد و در آنجا میرسد و در احکام شرعی در برابر و

[illegible]

و برآمد کار انعامیت خلق از بدو پادشاه میرونی روز در میان تابکاید و انداخت
 چون خدیو بیخ و تپانه در ری بگریختن از آباد غرض گفتو باج صوبه داران خلافت مشایخانه با بون
 ابتدای طمان از خیر نماند و حرب الضمن میرزا محمد و دشمنی کنیز که در تیشینا بیخ بوقت و در توی
 مال شگام و دیوادیو آباد میبرد میوری و دستمال عیارا مالداران گامینیم بر داخته در غم میوری
 قطع بقطعه دار رسیده اتمام تمام بیا آمد که در دهان لایق زراعت افتاده نماند و در ضیاء وسط
 محصول حال در زراعت جز در پیله بمرده و از نفعات و تغلیظ کنجایش با آورد و در صورت
 بختی رسانیده جهان کند که هیچ بگرند سال سال افزایش بر دود و انیت و شمع و تنبیه
 در دوشنبه کار بیخ و خوره بکار رسیده نو نایب که در دود و تپانه در ری او بمقیم و سماجی
 میالو بخره گزند و تپاند و تنفی از گزند آجا بجهت و حساب و خلاف شیخ انور و طاهر
 و گزند نیاید و دست تفرس در ری و فوط در زراعت بالادست و بیست و اخراج
 و سوار و پیاده که تاد و دست و غنی که در ابواب محضر و خوره در کاد خلیف بجاد اسلام و حلقه
 بجای در نیاید و که تپانه خزان را بجهت خود میگردی و قفل فوط و در بحال فطت لکاید تپانه نماند
 که بکدام بی سنده معتبر حضور می رود و باز خواست باقی اند فوط در رنجینه خود نماند و تپانه
 موجود است فوط خانه بخوبی در حال آرد که در دود و در زراعت متفرق نشود و در طاهر و دیار
 کافه تواریم و خیر و الاموافی خابط فضل الفضل رتب ساخته در حرج و حرج تحویل فوط دارد
 مطلع شده و خود خود به خیر خانه عالی متعالی در سال میبندد و در عدم بلبه و رخ افراشت
 زاید لال که باعث آسیر و حال رعایا است کمال تکیه بیا آورده باجهت حسن سلوک
 و در میباید که در بریان و تالان کویان و زمین داران و مقدان و سایر زراعتان بریزد و کورستان
 را ایمن و تپانه در دست مستقل است دست تقدیر در امر را اجازت امور و صاف بعد از
 کفایت سرکار روز نایبیت خلق و نظم و نسق معاملات برده پشته توی دانت و

شکایت او موثر نشاخته از سخن و صلاح هیچ شایسته‌ای بیرون نروند و زیادت کعبه دانند
چون حبیب‌الله در آن وقت این برکنه ظلم می‌آمد از ظلم بی‌غشاه الیه
خسب الفتن مقرون سخن می‌نمود گفت که بلوادم و در اسم خدمات مذکوره کاشی بی برواقت و امور
انچه در دنیا دین است و در سیه و در سیه مرا با هم می‌زنند و در تنه من جمع بوقت و کردی
مالی که با هم دارد و با او با او در هر چه و می‌توانست در مقام و با ای مالک در مسکن
رسانیده و در رسوم عمر زنی قطره نقطه و رسید و حالت است بر و در سراج و در
تا کعبه و احاطه با او که در زمانه با او در وقت فائده و جمع برکنه مذکور سال بسال می‌زدند
اخراجات خود می‌تواند و در وقت راجی بسینه و انجانی در تعلقا متعلقا نکند و در
کعبه حسن سکوت و در زیره کن در زمان را بوجی می‌نموده نیاز دارد و در وقت فقرت عاقل
و غلبه دارد از برداشتن بلا نیست و نیست و خرج سوار یاده با و در داشته بود است معنوی
در راه فطرت نباه اهل و مطعلقا فعل در یار و باز یانست باقی زنده نماند و در
و در داشته کعبه خزان را زیر هر کعبه داشته نکند و در کعبه با مسند معتبر خرج و در
جمع و دیگر سر رشته کاغذ و از هم و خسر و لا محافاتی خالی و فضل افضل مرتب ساخته و جمع
کتابین خط دارد و در خط مطلع شده و در خورده به خسر فانه و الا ارسال شده باشد می‌باید
که چو در میان قان و کوبان و زمین و سایر تو طمان برکنه مطهر را بر کنه را ایاه با
و از آن پیر نصیری و در در اجرای امور متعلقه انجمن خوی دارند و در سخن
حیا او که بر آن متعهد کمفایت هر کار و بر آمد کار و رفاهیت خلق الله بوده و به
نروند و بیایک مبلغ شناسند و در آن زمان چون حبیب‌الله در حلیه انقدر خدمت
کرد و بعد برکنه او از کعبه آید و در کار خوبه و در سلطنته (امور می‌آید) ظلم می‌نمود
بنده لایق بن محمد یان مجتبی باشد مطابق مصلحت من مقرون و معنوی گفته که در زیر

[illegible]

در همین بوجود از سطح افق نماید و در کوچه خانه را بهر این دگروری و فعل خود نماید
 یکدم می سفت معبرین برسد و بر جبهه و نیز تحویل خود و بر روز ناهنجاری در خط بر روز باقی بماند
 و سفت میگردد پاک و بی نهایت که بعد و خود شایسته تحلف از زندان است و در این
 چون تسلیم الامر و الامر خدمت واقع نویسد بر آن سید محبوبه دارا خلعت شایسته با باقی
 و سفت گاه سعد احمد به سیمین مقبره و موقوفات که از او در این راه است و در سبب تقدیم خدمت کرده
 بر در خدمت حقایق و سوانح آن محال و کیفیت محال از آن در واقع داخل روز ناهنجاری و در خط
 رسیده باشد و سفت گاه آن از آن شخص محض و محض مال بسیار و باقی است مطابق به سبب
 و غیره و این سبب را با مالش از علمای آنجا داخل و قایل نماید و با هم میگردد و با هم میگردد
 سفت گاه دارد و باید که علمای آنجا بر آن روز از آن روز و در واقع کار با سفت گاه دانسته امور
 بر این امر متعلق شناسند خدمت و در این روز و در سبب سفت گاه آنجا
 با این سفت گاه از این سبب که در این روز و در واقع کار با سفت گاه دانسته امور
 و موسوم خدمت که از این سبب که در این روز و در واقع کار با سفت گاه دانسته امور
 و مظهره را از آن روز و در واقع کار با سفت گاه دانسته امور
 و اضیاط تمام دارد و در این روز و در واقع کار با سفت گاه دانسته امور
 چون حسب الدلیلین القدر خدمت واقع نگاری محال متعلق به سفت گاه دانسته امور
 معارضه سفت گاه خلعت اگر با نادیده تورسان حسب الضمیر رفت باه نللا مقرا و باقی
 که به نام و سفت گاه خدمت نامور که این سبب که در این روز و در واقع کار با سفت گاه دانسته امور
 بر آن و سفت گاه خدمت نامور که این سبب که در این روز و در واقع کار با سفت گاه دانسته امور
 حضور شاه و مقدس و اجابت اعلام داخل روز ناهنجاری و قایل نموده بر دفتر خانه و الا در سال میباشند
 باشد و در نسبت قضا با طایفه حق و راست سفت گاه دانسته امور و سبب سفت گاه آنجا

آبادانی و افزونی سرحد و گردآوری مال دنیا نیست مگر با آنچه موعود در میان و قرار داده و
 گفته که حسن عمل کار برداری و نوزیدن لایق زراعت استاده نماید و محصول برکت پذیرد که
 افزونیش بر نوزیدن عیت بر ماه حال مالکنداری نماید و به تحصیل مال واجب است و بشکاف برود و عیت
 تشخیص لایق به عمل رساند و یکسوم باقی بگذارد و بقیه تا یا الحال باز خوار است از اجیده او را
 باید که در جوی یا در راه بلیغش تفاوتی تعلیم نماید که تا محکب است از عایا سبزی ماده
 و در از و برخی باز جو است و باید در آمد و در پخت و بلا و سیت و مله و افرجات و در پخت
 منه بخورده در گاه غلاتی بنام اجتناب از خورند و در راه راست به جانی الوجوه بر خلاف
 آفتاب قدم نهادند و تحصیل روزنه تحویل فوط در نمود و کوبه خزان را به برابری و در فوط
 فوط در لکاید و در دست آن با تعلق بکند که عمل آورده است تمام بکار آورد که بکند
 جبر حضور رخ نرود و در تقدیم خدمت موعود راست و در سیت و دیانت واجب است
 چیزی از کسی طمع و توقع نماید و از سکو کسب نماید و همیور کند و کار را راضی داشته و بر سر
 کاغذ خود حق ضابط فصل افضل و جمع و اصل مال و استسما تحویل فوط در راه بنام
 و لا ارسا چیده است باشد میباید که چو در بیان و مالکویان و مقدمان و غرارغان و سایر بر طمان
 بر که مطهرین از اکرید و گردنی با استقلال دانسته و در سخن و صلاح است که موجب است
 موعود بکار و خدمت و خدمت رعایت رعایای بوده به هم بیرون نرود و ملا و حب
 و جزیه اند و در راجع به تحصیل موی را بر جواب گفته باشند
 مباح و عمد و فعل بر آن غلام هو به غلام معلوم نمایند که چون خدمت فوط در لکاید
 امتیاز فضا نیست و به جوی مانده بنام غلامان مقرر و مفوض گشته می باشد
 را فوط دار متعلق دانسته اند از مال و سایر به جهت تحصیل را بکند و فوط در لکاید
 نگاه ندارند و سبیل فوط دار مذکور اند که خدمت موعود لکاید راست و دیانت تقدیم نماید

بوجی منی بوجی از سطح افق نماید و در گوشه خانه را بجهت راست و قفل خود را بجهت
 چپام می رسد معتبر خیمه بر سر چپ و این محلی خود و بر روزنامه ای قوط بر روز موفی قاطب
 و مستطاب مکرده با کورینیا تا کیم بیده خود ششانه تخلف نورزند نه شدت نه شدت
 چون شب البر و لاله خیمه است واقع نویسی بر کورینیا سیمه جوبه دار انداخته ششانه باریک
 رسته گاه سده سیمه مفرد و موقوف است که از روی درستی و درستی تقدیم خود کرده
 برداشته حقایق و سنجش آن محال و کفایت عمل عالی از روز راقه داخل روزنامه بده
 در سال که پیش از مقدمه عالی از قلم خفیف و قلم عالی مان و سایر دربار یافت مطایبه بفرست
 و غیره تا بسج را با الباقی علامه ایجا داخل وقایع نماید و با هم می رسد و با از حسن
 مسکن دارد باید که علامه بکنه مذکور از امر و داخل کار با متقلل دانسته امور معاش
 و بر این متعلق ششانه خدمت و از قلم خفیف و قلم عالی مان و سایر دربار یافت مطایبه بفرست
 بدان فتنه سطح نویسی چری دیوان واقع در السلطنه لا هو جمعه دو معر کشته باید
 و طوسم خدمت کرد از روی راستی و درستی برداشته مواعید حقایق و در بر بد کبریا
 و طوره را از روز راقه و نفس البر داخل سیاه و قلم نموده بد فتنه خانه و الا مضره تا دوتا
 و احتیاط تمام دارد که در تحریر مواعید و احاطه علام کم و کاست بیان نماید درین باب کیم در
 چون حسب التبرعین القدر خدمت واقع نگاری محال متعلق حمله سده
 مضار مستقر اختلاف اگر نادیده تورسانی حسب غیر رفت بجاه فلان نظر و محال شده
 که بلند و کرام خدمت ناموره که اینجی برداشته حقیقت علامه که گمانه درین علامه
 برکنه و تحصیل مال و عیون و این بر دیوان است نوزاد و کفایت زود و عاوی
 حضور و مقدمه و احاطه علام داخل روزنامه و قلم نموده بد فتنه خانه و الا در مال می رسد
 باشد و در ثبت قضا با طریقی و راستی مسکن دانسته در حقایق و سنجش زود و عاوی

که داشت بفرموده و میباید تصدیق داشت و مسأله وجود بریا و مالونکو که در سیدان رسا علی
 و فعله جبهه مذکور و منازک و کبریه را واقع نویسد بایست که ظاهر دانسته امور و ضابطه بجهت
 جوهری و شایسته و در ابواب سطح مذکور و در انصاف و بر پایه نوشتن اطلاق میداده باشد
 چون علمای حلیان القدر خدمت واقع از این جهت
 فذلک مطابقی عرض نموده فذلک مقدم شده که در تقدیر بر این خدمت ماموره از روی راست
 و در سبب بر دواخته و قید از دقایق حرم و پیش از نام و کلمه در دو مورد و اجبار بر نگه مذکور
 سرانجام امور مالی که در کاست و داخل کرده روزنامه و مبالغ و موازی خاصه بجهت بجهت
 بیاورد به خود و از دقایق و تخطی کاشته عالم اندیشه بر پایه عامل و تخطی و میکروه باشد بایستی
 تقوای اسباب و سلاح مردم متعین انجام بگویم موافق ضابطه سرکار و لا یدیه یعنی نامه را میخواند
 باشد باید که کاشته نام عالمی و جوهری و مالونکیان و عمل و فعله انجام امور و نهاد انجمن است
 دانند چون علمای حلیان القدر خدمت واقع از این جهت
 و در دو کلیه خزانة حبس نموده و توفیق آن جبهه و کیفیت عمل عال از روی واقع و انجمن
 نامی خواند و بنحویه در رساله مینویسد و مقدمات مالی از قوم تشخیص جمع و تحصیل مالی
 سرکار و سایر بایانست مطالب و پیشکش و غیره با مال و عامل آن جاد داخل واقع نماید
 و در کتب خزانه و بجهت و قفل خود را با ضابطه تمام نگاشته بگویم یا بنده مقبض حضور
 نمایند و سرشته کاغذ موافق ضابطه دفتر خانه و لا میفرستاده باشد و چیز از دست
 نمائید میباید که عمل و خلاصه از جوهری و مالونکو با در عایای آنجمن و امور از این راه
 و در دو کلیه خزانة حبس و انجمن است و بنحویه و مالونکو با در عایای آنجمن و امور از این راه
 و در دو کلیه خزانة حبس و انجمن است و بنحویه و مالونکو با در عایای آنجمن و امور از این راه

این نامه در
 تاریخ ...
 در ...
 در ...

کافور و صندل و مستور و تصدیان و عاقلان آنحال کوفه مطبقی تاجیه و محمل بر قفا
 والا میفرستاده بایاید که کله و خله بر کت بندند و در این راسته اول مشعل داشته اند
 انجمن مشعلی باوشناسند و در این جهت کوفی قصبه سلام آباد در کمال
 قلع قزاقی بر قصبه پناه علی صبیحی فرود میفرستاده که از روی دیانت در این ملامت
 و ملامت خدایت مذکور بر راخته و همی رسیده انجا را از حسن کوکراهی دارد و در کار محافظت
 قصبه مذکور و چون و با مسدود کمال تنقید و پیشیاری انجا آورده آنجا که گذر از نری سارقان
 و دزدان و عیار خاند و موطنان آنجا در این و آن ساقی بود و در این پیشه خود آنغال نمایند و اگر
 انجا ماند خانه مدعی در ساکنان قصبه مذکور از روی و آن شود مال مسروق عینش ساقی و مالک
 مستور گردانند و الا از عید و جوارب آمد و جمع که بملت گناه نرفتا شود و در ماده محکوم شدن
 و گذر از آن انجا بود و مستور قافیه عمل کرد و بر بند بریدن سارق بطور جویبار نشسته و
 احتیاط انجا بر بند که زیر دست بر نالوئی قصبه میخواندند و میباید که تصدیق تمام جبهه کوکرا
 قصبه مذکور سارقان را بر نالوئی انجا داشته اند و مستور و صلح و صلح او که میباید که در زمانه
 حلی است و نه باشد بیرون نروند و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است
 کوره بغلان صلیب مستور شد که بوارب آمد عاقلان معزل بر کت مذکور از روی کافور و صندل
 انجا بر از نطقه تبلیغی در آورده و طایر بر آمد و جویبار دو مستور و جویبار که در کار بود
 و نه ان خانه در حال میل و حقیقت و مرتب قرار شد و قصبه خانه والا در ساله در و میباید که
 یکا و منصب بان مهمات بر کت مستور و جویبار و تان کوکرا و زمره بران در در طایع کافور
 اچا و جویبار بان بنار آید و معادل بوده آنجا شده که در معدود ایام سه انجا نام
 طایر مذکور و جویبار مستور و نه در خانه انجمن بر جویبار نیاید و در ان مقام آن موقوف
 و معطل خانه نه است که کت جویبار بان قنار کوکرا و مقدان و نزار عان حال

چاکر مختار صاحب شیر خاوند که چون غنچه کار کینه حال مذکور بر جوهر خیزد و امانت و نگاه
محمد نعیم مصطفی و ابی انخال فی الدی بر قیظان لفظان مقرر گشته که بوزن و وزن خدمت
مطهره زر روی و امانت و راسته که اینغی مرد دخته و قیظ زر و نایب خود و اعتبار و انوار
نکند اردو سر رشته کاغذ موافق متغایب بر دفتر خانه والد میرسانیده باشد میباید در مورد انصاف
را کارکن مستحق حال مذکور داشته اند بر مصارف این خدمت متعلق باشد و شناسند
مستعدان محال و مستحق که در مضافات حریه برای حال جابر دخته که کار
حقایق است و نمایند که در وقت حاکم تقدس علی جوهری که در کمالی خدمت و
برگزیده که در وقت غفرت مستور سابق و نصف دیگر از غیر و او و عرف و او
در ابتدای ظلمان جوهری فصل محمد لفظان مقرر و مقرر گشته که اینغی بوزن و وزن این
خدمت در دخته در وقت برای سرکار و زمامت رعایا کمال کار و اخروی ضرورت
و بنسبت به برگزیده متاع جمیل لغا بزرده و موزنه و مستور العمل مال سار و دیگر سر رشته کاغذ
جوهری رابط و معمول بر دفتر خانه والد میرسانیده باشد و رعایا و برابر از حسن سکر خود
راضی داشته و سراسر آن غلبت نقدی و باجه بزرده و بدعیت اهدات نکند و بطریق و
الواجب ندانم اقدام نماید که جوهری به تمام عطا و متاع را را مال و کوی دیو
برگزیده و مستور انصاف و نقدی او را امور مضار و اجداد قوی شناخته و بدین
بزرگدانه و نکند و در کار تانویکیان محول اهدی در کار او دخل و تصرف در حق و نام
او را که بر اینه تشخیص است سرکار و زمامت رعایا بوده باشد اعتبار بمانند و حساب
نکند که اینغی بزرده و مستور انصاف و نقدی او را امور مضار و اجداد قوی شناخته و بدین
جلای نقد چاکر سید که برگزیده است بر پستی از ابتدا از ظلمان عوض نقدی حسب العسر در
لمذللان و غیره مقرر شده میباید که آنوزارت بنام و بنمایند که در کار و براری

و ده سال مبلغه کرد و بعد از آن به باشد تقیم نموده چنانچه مطابق ضابطه اعلامه کرده خواهد گشت
مشارا الزامی نماید که برداشت و کسالت نموده مال و اموال خود را در صورتی که در عاقلان و ارباب
مجموعه باشند بر دانه تخم و ناله و زراعت بنامه ظلال در حفظ الی باشند چون حسب الامر
حاکم محل اندر بکشت نیست بحدیثی می باشد ای ظلال می نفوذی حسب ضابطه در ظلال و غیره
بسیار که آنوزدات بنامه و دیانت امانت به ظلال محفوظ باشند و نیز برادر عرض نفوذی
در حدیث ظلال شجاعت شکار ظلال و غیره موضع ظلال در جاکم غور شده و در اویدر کار مجیده
مستحق کنند که فصل بعضی عاید فوطه آن برکنه میگردند بنابر ظاهر که ای آید که هر چه در ای آید
محمول در حقیقت حال از آن موضع تحصیل در آورده باشد و نیز بر حسب ضابطه سر کار مدو و وجه
زاید جاکم باز گردانیده نموده بگذاشته جاکم دار مسترد گردانند و قبضه احوال احوال بداند که مطابق
آن و بر حسب آن بر دانه بخور او دریافت در بسیار تکمیل آید دانند و حقیقت بر کارند
و زراعت ظلال در حفظ الی باشند چون مبلغ نیست و دست بر او نهاده و وزیر به
سازم بابت طلبه منصبی که بنده ی ظلال خود در زراعتی ظلال بر خواند و دارالسلطنه
الایر شمره شده می باید که طلبه منصب ملاحظه و نام و تقیم نام بکشد و طلبه
بانتقد و الغیر بر حسب ضابطه سر کار بادشاهی و رسایی چهار بر سر از محمول خزانه میوه
باشد و قبضه احوال مطابق ضابطه بخور میوه میوه شده و قبضه احوال مطابق
خزانه که در بداند و در بسیار تکمیل آید دانند و امانت بنامه ظلال
باشد چون موضع ظلال در وجه مراجع و دستکاه ظلال منصبه در سر کار و اویدر کار
مشارا الزامی خواهد بود و نیز لا فایده است بطور موضع سر در بار کار عالی متعالی ضبط کرده و در
جمع و ضبط محصول آن موضع از قریه واقع خواهد بود بر دست و وجه و اوجوبت به تمام
و کسالت رعایا هر یک که بر او انداخته تا بحقیقت خاطر در کینه خود بهنگام میوه

مسئله در صورتی که در این فوطه در بر گرفته شود و به اندک چون مبلغی نسبت به هزار ربه
باید متوجهی تمام را بابت که به خود گرفته و این بر گرفته می باشد از فصلی فلان بشرطی یا مال
حقیقی یا بابت انجامت پناه و خود در مسئله این که به بهر صورت به بندی خود در مورد
موانعی حابطه و دستور در تحصیل خود را به سیباید مبلغ مسطور برسد سالی از تحصیل خود را
اینه نخواهد و در بعضی احوال مستانه به نانی احوال بخران و دفتر دلا در روی حابطه
اینی که در آن چه و بعضی احوال بر سر این خواهد و مجاز خواهد داشت
این خرابی چگونه مضار برین که جوان به حسب و داشت و آنچه چهارم ماه مجاز و ادله
معمولی عرض عالی فرموده که سینه ده هزار ربه به سال تمام موافق حابطه سرکار بود و
و چون این که بابت پناه فلان که می باشد در آن فصلی نسبت به دهانی
و این به جمله در که از غیر فلان خواهد بود تا ششم اختیار یافته و از آن به از غرض هر سه
مقرر شده که از این جمله که بر روی به دستور عالی خود نورانی تحصیل کرد و با و تنه و از
ولا نخواهد بگرفته باشد سیباید که مبلغ مذکور در بعضی حابطه آنچه تقسیم باشد و از این که
رو به و موافق به سالی بخرد حق تحصیل کرد و با اعتبار خود و مابقی از تحصیل خود رساند
و بعضی احوال مستانه در نایا احوال خود و او مجاز خواهد شد و در حساب یکصد خواهد شد
مسئله در صورتی که در این فوطه در بر گرفته شود و به اندک چون مبلغی نسبت به هزار ربه
باید متوجهی تمام را بابت که به خود گرفته و این بر گرفته می باشد از فصلی فلان بشرطی یا مال
حقیقی یا بابت انجامت پناه و خود در مسئله این که به بهر صورت به بندی خود در مورد
موانعی حابطه و دستور در تحصیل خود را به سیباید مبلغ مسطور برسد سالی از تحصیل خود را
اینه نخواهد و در بعضی احوال مستانه به نانی احوال بخران و دفتر دلا در روی حابطه
اینی که در آن چه و بعضی احوال بر سر این خواهد و مجاز خواهد داشت
این خرابی چگونه مضار برین که جوان به حسب و داشت و آنچه چهارم ماه مجاز و ادله
معمولی عرض عالی فرموده که سینه ده هزار ربه به سال تمام موافق حابطه سرکار بود و
و چون این که بابت پناه فلان که می باشد در آن فصلی نسبت به دهانی
و این به جمله در که از غیر فلان خواهد بود تا ششم اختیار یافته و از آن به از غرض هر سه
مقرر شده که از این جمله که بر روی به دستور عالی خود نورانی تحصیل کرد و با و تنه و از
ولا نخواهد بگرفته باشد سیباید که مبلغ مذکور در بعضی حابطه آنچه تقسیم باشد و از این که
رو به و موافق به سالی بخرد حق تحصیل کرد و با اعتبار خود و مابقی از تحصیل خود رساند
و بعضی احوال مستانه در نایا احوال خود و او مجاز خواهد شد و در حساب یکصد خواهد شد

مخرج و غیره بواسطه غنیمت در بخلا که خدمت کرده که آن بزرگوار لغت آثار اعلان مقرر
 و جمیع التخصیص العظمی از تخیل او نخواهد شد باید موقوفی ضابطه سرکار علیا ضابطه
 در سرکار مجید و به برکت التخصیص بزرگ و بقیه که علیا بقیه داشت بخواجه موقوفی
 ضابطه سرکار شریف بنموده تخصیص بقایا بخوانی که سرکار مجید و به برکت حال مقرر است
 نماید و اگر در بزرگوار که سرکار باقی سنوئی نباشد یا در تخصیص بقایا و جمیع التخصیص
 که غایت نموده است در در تخصیص محصول سال حال در تخیل خود داده بعضی الوصول رسانده
 حال محران و فقر و از روی حساب او مجاز از دست رسیده است
 تصدیق بهات که کول تابع حاکم سلطنت آبا اهل علم نماید چون رسوم خود در سرکار
 سرکار بقیه شش میروید مال بعد وضع سایر وضع و غیره بواسطه شش از مقرر است در بخلا
 خدو مقرر در سرکار بزرگوار از تخیل اعلان مقرر شده باید که رسوم خود در سرکار
 ضابطه و جمیع التخصیص از تخیل او نخواهد شد باید که تا نیا الحال محران و فقر و از دست
 حساب خرج فوط در دستور محران و فقر و از دست
 اعلان که در سرکار بزرگوار اعلان بداند که چون موافق ضابطه کار عالی متعاقباً واجب کار اعلان
 باید که بزرگوار در مبلغ چهارده میروید در باید از حق التخصیص که در سرکار مقرر است بداند که
 از حق توبیخ آبی از تخیل اعلان مقرر شد و مبلغ بداند در وجه واجب و کاران
 این متعاقباً غنیمت از جمیع التخصیص او بداند و برای تخیل او بداند که باید که از دست رسیده
 خدمت بجز آنکه بر سر رسانیده باشند در نیا تا که بزرگوار شناسند
 که در سرکار بزرگوار اعلان معلوم نماید که چون خدمت سرکار توبیخ بزرگوار است
 فصل اعلان علی این اعلان و در در تخیل اعلان بعد از اعلان خود شده مبلغ چهارده میروید
 در باید که کاران بزرگوار از سرکار موافق ضابطه از جمله حق التخصیص او نخواهد شد باید

مقرر

که بانه نایب بر کنه را که است از اید مرقوم نماید دست شدن چو مار بر آید مسلح مرقوم یاد کرد
آن بر کنه از قوه انحصار خود بکویله واره بعضی الوعول میگزیند باشد مرقوم واجب است تصدیق
خرانه جگله حصار معلوم نمایند که چون خدمت و کوی خزانة مذکور محبت علوه از شیر فلکان بغداد
مشتون شده و سینه یکو میده اند و لی محبت بطریق مذکور خزانة سابق در جهمی را الیه
از خول او بخواد چیده گشته میباشد که در محبت حب الطیر بقاعده و ضابطه معهوده بخواد
باشند که نایا لطل میران فقیر عالی مقامی صاحب خزانة مذکور خزانة این شیت
مستور است و این خزانة مستور است از خزانة سابق و در وجه مواجبت که
خرانه و اقود از ان داشت شاخها را و باید اندر چون رب الام جلیل القدر مسلح است و در پایه
بالمقطع بابت مواجبت صدان کوی منزله و معالی پناه دیوان بر مات متعلقه دارا خله
حسب الطیر از خول او بخواد گشته ببا یکدیگر مسلح مذکور پس در و در و نه بعد از انقضای چهار ماه
موانی ضابطه در خول حذر میرسانیده باشد و قبض الوعول متانند که نایا لطل مطابق این بود و
مذکور خزانة و فقرو الاصح او مجرای و محسوب داشت شد وزارت پناه فلان
بانشاء بداند چو بموجب بر او کی حسب الام جلیل القدر که بر رفعت و معالی رتبت نشان بد فو الاله
رسیده مبلغ شصت یار و د و د و د که رو به از بابت مواجبت ساله بینگی مورد و مایه
برای سادت و معالی پناه فلان که در خزانة و جلال بجانب بلع مستوری یافته و دانه انقباض
شده است بر طبقی تفصیلا که شرح بر و انکی آن در ضمن رقم گردیده و بر خزانة و اقود
تخواه شده میباشد که تصدیق حافری جامع مرقوم بمهر سیادت پناه مرقوم گرفته و دست
نیام خزانة بداند که در حقه بخواد میرکیش را که بر او کرد و قبض الوعول بکرد که نایا لطل بر
از حقه و شکت موانی طالب بداند که در کوی بقدری خواهد در قیام مطابق ضابطه خزانة گرفته
حاکم خود بر باد از کویا و مقدما و غیره بکرد و بر او در متعلق جگله قیام بر اند که چون بمهر جلیل القدر

(69)

چیزی عظمه کرده و اگر کشته و الاشتهار آید مایند و محصول زبرد و بیخه را موافق ضابطه است
در ای آن یکپارچه و مجوز از برای بانایان را نشوند و بر هیچی از انوجه فراغت رسانند و در حق
نخلان بوسیله بار یافتگان محفل فیض منزل قدسیه و در ای رسانیده که سلیم کنایه از راه
سندی مقدسی آن دیبه که با آنچه از آن تعلی دارد متصرف شده لهذا حرب اللام جلیل القدر
کفایت می آید که از وقت بهانه بخت اینقدر در رسیدن و در صورت صدق مریض
الکمال در بودن راجع و برآمدنش از عصبه سرانجام از راحت بوقت و از آنجا که
بهنگام و عدم فروختن مایه قدری مذکور را چون حکام سابق زنجابگیری بنا بر ترد و
استیاضه مستغنی مقدسی قدری مطلق از تحت و تصرف مستعدی بر آورده و بالکمال
متعلق گردانند تا مگر از بیخه بجا عالمیان مآب قتل ننمایند و در بنایان و در اختیار
نخلان ساکن موضع نخلان ظاهر نمود که کل آنجا جمع بختی تشخص می نمایند لهذا قلی
میکرد و بپیشینه و قبح اگر فرار عیان آید به با وجود استطاعت از راه حیدر سانی
کوتاهی و زراعتی و طریقه رعیت کرمی و مالکداری و در پیش در اندر بطریق که نصف
برعیت و نصف سالم بر کار عالیقدر شود و معاقلت نمایند و اگر فواید بر کشته شد
بر کارند در مادی و این چون یکی نیست حق طویت و عمت و الا نه می رسد
بزن است که خانه برای او و جمهور را عاید بقیم و مسافرو کار قبح که عیده حصول و
مکاشی از شهر شهری میروند و در بر رعیت جلال مجاز او طان الزود و فیه
نزدیکان خود اختیار میکنند و عمت را این و آسایش بخت و بهنگام طی دست را رعیت
نکنند تا بزن از جلال نقد جلد و بخت را رعیت و اعمال حال قبول و کلامی سرکار فیه
فیه و نشان حال مذکور و در رسیده و چاک ناله و نشوای از راه
نامیست و عاید و در بنایان باید رعیت و راه مریض باشد

[illegible]

[illegible]

با عده غده در اینجا رسیده و نیز نگاه اطراف شهر نظر از نمای عظم کرده قطعه از
 برج پامال شده و پاهای ورودی خود و تیرانی که فیصله در فینی نام سرکار و ولید در سانه و فانی
 با مقدم بیانی نموده سر رسته از ابد غده خانه والا فوسته کنایی الحال در و غده با پامال
 و پامال را بخت رسانده و در دستک بایم قصد یا خزان و رقم الدلیل
 چون جوخته حقیقه که بهر سیاده و در است نباهت بخت به فقر خانه والا رسیده و حسب الامر
 حلیل القدر مقرر شده که در زیارت غده اوقی مردم مقصد در آن چوکی سایر وجود غامض و تعیین
 عمل اند و کرد و عمل و کنه و در آن و بسا و لدی و برق اندازان و احدی مان و غیره و در
 آنچه از بعضی بر کرم و دفع شود و غده چو که اقل غایب میباید که خوانی حکم والا عمل آورده
 ز را بر او نه کرده و پامال را خوانی خوانی غده و غده قبض الوجل میفرستد و درین باب
 که اگر در بر کنه فکر قریات در طلب از پامال بوده باشد بعد از آن مناسب خجسته
 کرده و بدین که دو سه سال هیچ کامل برسد و نظر بر رقبه در بهر طوره بر سال مقرر نمایند که
 و به تشخیص و کراتی قبول و الاضاحی خوانی ماعده محمود معانی سازند که مست بر انجام آید
 و استعانت عیت بر وقت در عمل آرد و عامل مال و اجب مطابق قبولیت آید و در هنگام
 باقی غایب و بر تقدیر دیگر تیر و ابطال و دین و ماد و شای و درین حال رسید و در
 و عمل بر نه فلان استعانه محمود پاره زمانی ز را شیخ و بهر طوره در پامال بدو ز
 که به امکان ندارد و لایه انگاشت می رود که حقیقت آنکه در یافته بر تقدیر وقوع در آن
 که در آنی انما منحصرا لعل بهیه و اندیشه شری که در ایاد سر لانی از عیب و استقامت
 کند و در آن است و زبیده میباید بهیچ نماید عمل بی قرار و

غم بخار و نصف سال بکار و در تقدیر برسد و استقامت نمایند و افزون

حق الله وقت العین و دانسته باشد اگر حقیقت حال بر منکاف و دیگر طایفه شود بر کمال
 استیصال باغات و درین احوال خواجہ یاقوت طایفه است که باغی موکل در زیر کبر الوتیک
 واقع است و عاقلان بعثت نیز در خجسته فراخ مشوند سواد آن الوتیک از در کمال باغبانان
 میرسانند جابر نوشته میشود که چون بموجب اسم جلیل القدر مقرر شده بساتینی که در آن مختار
 نباشند و دخلش از خجسته زیاده باشد از قدر زایشش هم حصه از مسلمان و هم حصه از غیر و دیگر
 میماند که در سبب مطابق امر و الا قدر عمل آرد و محصول زیر در خجسته را موافق ضابط
 زمانه در ای یخچون مجوز آرد را عبا نانی مذکوره نشوند و بوجهی بی الوتیک و رعایت
 فرسانند در وقت غلظت بوسیله بار یافتگان تحفظ فیض منزل قدس لعلی و الا
 رسانیده که سلیم ساکنی انجا از راه قدسی مقدری اندر سبب که در زبانا و عجباً از رفیع نفسی و
 متفرقه شده اند احب الامر جلیل القدر دانسته می آید که از رفیع ضلع حقیقتی است و نقد
 در رسیدن و صورت صدق موضوع مالک و مالک از نبودن رافع و برکت نشانی از عباد
 زراعت وقت و دزدای مال واجب تمام و عدم فروخت بسوا که فرته مذکوره یا حواله کردن
 حکام سببی انجا بد بکمی جابر و روی ولی استماع است مستغنی مقیم قریه سلطوره
 در وقت تحقیق بر آورده ببالک متعلق گردانند تا مگر از محبت نجباء عالیان ماک
 قلم شناسیده و بر سبب تا کید دانسته و با این حکام موضوع غلظت طایفه
 در انجا که بعضی از محبت نجباء لایزال میگرد که بر تقدیر و قریه انوار ایمانی اندر سبب
 با وجود استعانت زراعه حیدر سار که تا بود از رعایت نمکنند و طایفه از رعایت
 و مال گردانی و بدیش و این امر از آنکه که نصیب عیت و نفق الم بر کبر و عاقلان
 نماینده و در این و دیگر سبب حقیقت بر کارند و این سبب
 و الا نیست معروف بر آنست که کلمه برای او عیور عایا از رفیع

[illegible]

و آفت جز گرفته نظر باختر است که آفت باز یافت خایه و آئینه موقوف دارد و سر کلاه
بر حالت اصلی خود خواهند و حقیقت بوی و الا خود رسید در غرور و تخوی به گرام
خواهند ششم در خط خانه خود مقرر کنند که خط داران رو پس که مبارک عالمی بپرسند
در نقدی عدم و در این مجلس بجهت راجع و جلین باز گرفته خربند ابواب جمع نمایند
کسری که راجع باز در نباشد بر کز داخل خط نکند و اگر بلند که در باز گردانید خفاقی تحصیل
می افتد و وجه بنای موافق می و در این رعیت گرفته تبدیل آنرا و بر و عمل آرند
خداوند است به آنکه آنکه است میا که یا در خطی در محلی رو خایه با نسا و عمل تأکید بلیغ کند که موجود
نزد و کار قرار در کمال احتیاط نماید و خایه و خراج و دره ارسیده جمع در روی خرد
موافق است بدین خصص دارند و آفت سر بسته که تغیری آن با اختیار بود در میان و قلمی می بقیه
و جواری به کز در عمل ندارند مار و ره بر می رسیده از آن نقیصان یعنی مانده و متعلقان تغیر
نمود در باب علم طبع و دفع احوال از بد حال و ابواب منبر که باعث تفرق حال رعایا
بماند و حال و جواریان و خانوگوان و مقدمان تأکید بلیغ نموده چنانکه بکشد و کز با و بی قدر
ابواب منبر و مسعود درگاه طایق پناه بر کز فعلی نماید و در همیشه ضربات بهر
بر آن اقدام نماید و بمن و بنده به باز نیاید حقیقت بحضور زب تا از خدمت دل شود و بی
او دیگری منصوب گردانند برای آمد کاغذ خام ایلی به بر آمد نوی راه و یا بنده
منصوب شده باشد و چون آنکه تحقیق بر آمد کاغذ خام ایلیست که به آمد نوی خام گردانند
بنده ای که ایست حقیقت بیا به بر آمد از آن احوالات در سوگاست و در و ایست به
در صورت از خانه رعیت بر آمد و احوالات فوط خام محسوب شده بقا توفیق ایست
در رسید از آن و غیره و در کلام بنام نویسه و در حکم به نام ایست تمام و در کلمات خرام نمود
در نه ایست و اگر در ایست و در جواری یا در جواری و کاغذ مواضع معهود رعیت نیاید
از بی بر آمد و از بی بر آمد و از بی بر آمد و از بی بر آمد و از بی بر آمد
نقدی از موافق

و پیش از آنکه بگوید عظم قدرت حضرت خلیفه است و متبانی جلال است تا جایی که
 از آن بازگردد این نوید فرخ مال الهی است و سرور و بردهای دعا گویان عقیده کمال است
 این دزه حقیق و چه خویش این سخن آن افواج فیض و نوال سیدانند از حقیقت
 حکایت مبرک جهان گزینی مستندان است پای لغوی گزیده از آن دست باز دارند
 در دست گرفتار مانده بود در ناخن قدرت بر گیرای قلم نداشت و لا همان زمان بکارش
 این تبت سراب است که از جالس عهد همان باطن هزاران شکفته میاید نقش سعادت
 بر صف جایی بنگاشت و در وقت و در وقت و قدرت و قدرت دست بهم داده با در و با
 جاد و با در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 گردیده خبری است که از کمالی نور در قدرت که حسن میافخند تا بی از عظم در کلاه با
 در با منظم حیات و نظام ملازمت از کمالی نور گزیده بود بصورت شایسته جلوه ظهور
 و مستند و بیانی اعلیٰ نزدی و دخی از وجود خود فیض نمود و از اینش برزید و حقیقت
 عظم خانه زار و جبهه گریزین منظر عنایت و رعایت بر کاست بموقف
 آورد واضح است و خبری که چهره کنای مورد و کمالی مری
 نرم و دخی قدس بیکم نورانی منظر کامل است و فیض نیاید پیرست و تربیت و با از با
 استعداد و یاد و نام و قیام و در جبهه از دیدار در یافت آن منظر نورانی و بی
 بود و از آن که در کمال منظر فطری ذات عینه صفای شنید و در نهانند با حجب
 آن مجرب و احباب و در دید و در عالم حقیقت گوزار از فیض نورانی حجب
 در حجب و اتفاق میبرد که دید از دیدار و از دیدار و از دیدار و از دیدار و از دیدار
 به از اختلاف و به از اختلاف و به از اختلاف و به از اختلاف و به از اختلاف
 درین شهر عظمی یافت و از حضرت و نای بر دل سوخت بر تقدیر و بی انتقام

۱۵

[illegible]

میکردند
که این عود خانه بخیر دولتی در وطن رسیده گشتی سخن شناسیان بعد از مکارم اخلاق آن بزرگوار
فصل اول که گوید که دانند و در هر میدان نو گشت بهم داده اند که طاعت کرامی
در دوزخی چند که در خشت خشت بی بدل غره حیات تصور نمودند و از انبیا کریم
که بی حد زور خود را سرور میکنند و اگر بخت بد نماید و در نیست که درین نزدیکی تبارک
چنان عقیده شبر آستان اقبال آن بسایه و از برکات الهی شریفی بار دیگر مایه
سعادت جادو آفرانند و درین جزو زمان که اندر دوت مردمی معدوم است الحمد لله که
در میانها و جهانیاں مثل صفات برگان قدر دان میسند که در راه جوهر شایسته شایسته
افراد کان را دستگیری بخانند و اگر چنانچه بی بود صلاوت زندگانی بر مردم ناوالی خود
میگشت هر بانیست از آن سخن طایفه ای در نسخی دل مستند آفریده کار کرده است که
بهر حالت از هر بزرگان خدمت سازد و در پیوسته عید سبک است و این آوردن با دوزخی
اعتقاد جبر نگارد و در رقیه و لا و بزرگ قوم قلم چار و بزرگ حیل آن آرزو بگوید که
از دوستی مالکال حیات درین جزو زمان آید میان اهل عالم صورت برست محمود معنی شایسته
مقصود است و جود خود مثل شعاع غریبان نادر البهاره در جمله نعمتات باید دانست که در
بایک رشت خط سفارش بخانه از عبده الملک نگار برده اند و مولد محبت و اخلاص
الحمد که بزرگ نیست بآن مستعدان بجهده بیان جو معنی بیگانه شناسند از قطن
و وطن که نیست که بی مورد دان در رنگ زبانی سخن بر سر ساختن برای اطفال که در زنده است
چو آمال گشت که در میان است و لطف و رافقت آن جنی بر سر گلشن الهی دست رسول
عالم خواهد ماند و خلاص دنیا و دین را بر روی خود
هم و عادت انسانی را که بی شایسته داشت که در آن بزرگ و در آن بزرگ و در آن بزرگ
صدق بر این است بر مصلحت عقیده رقم بر صفت حق اظهار در آید و این چون میسند
اقبال و صد که در آن جا و در جهان که در این شایسته حقیقه اقتباس این کرده و در آن

مینه مندرست خونی گفتار بی حسن کردار منظور لقا اعتباری فرماید بنابرین از حضرت
 ... و طایق و فنی میجوید که این بر زمین حال فعلی و اسان و این حصول از هر جهت
 که در هر وقت بر هیچ آورده نام مقیم بوده بوسید استر و خداوندی بی پای نام الکریم
 کرد بخوانی بی ... بود و اقبال انوار بر دل و واجب انوار از هر قوم خلد رحمت طراز کرد
 که عجب لطیف و عبارت کرم حاشیه خط عبودیت معنون را از شکب فرمای و حق صد کتاب
 بر لوح صفت بود و پیش از اودت سعادت تازه یافت و در حلال خلعت کز زرد و زخمت
 بر دربی دیر درده و نوزدی عطا شده بود بر دوش عقیدت گیتی کرامت اندر زده
 اند و نیت چینی غلامی بسجود و شکر این غنیات بر زمان بر زمین نیایش کز زنده طول
 عیانت و صانع دعات و از صفت نوزدی و ایمان از جناب الهی بهر روز و مندی میجوید
 که عجب الیه دعوات و عا این سر را بنیاد در نه برده و فرخنده از ترش در جهانیان جلوه
 کرد و ایمان را به شانه عرصه شدت عبور ترین دعا که ایمان بعد از تداوی که در آب گشتار
 درده در محقق عرض بار بار فغان محفل قدسی منزل میرساند که انفاش شهادت و بی
 بر عای لغای دولت جاوید بسیار و اعلام اقبال با بدید حرف منجود و از
 صدق عبودیت و موج از اودت از حضرت الهی مسالت بنماید که کشف جهان
 از جو بیار عدلی و انصاف سلطانی سر سبز و نازدایت مساحت کشته از بر و اقبال
 فیض و عطا ای خنده و این و ایمان و بیایا که هر چه این دعای کوی مورخی بوسید
 باطن مدد را در حلقه بهره پذیر این حضور بر سر و تنظیم انکار و لیکن شرف
 و نیت که شکای از بی مساحت نیست ایمان میجوید بر امید و اودت که بیادری از
 که نیت بوصول این دولت بی دلیل مریض مغفرت ابدی اندوزد ایمان از
 میرساند که زید مبارک فال صعود کوکب و جهان سلطان جهان اقبال کران الله

است اتصال ببرج کمال یعنی منزل دوح بدریلا البریخت و سرور بردهای دعا کرامت
که کمال برکت و دایره شنبان دولت جوید مالی اسباب کمالی و کامرانی فراخ نمود و الحمد لله
که مثال آمال میار آمد و غنای ارز و کفایت آغاز نهاد و در ظاهر غنای کرامت و در درگاه سروری
گیرند بهر برین نژاده که جان فشانم رود است که این نژاده آسایش جان ماست از اینجا که
نشیند زانی در کمال نظری حضرت است به داده عالمیان مقصود نکرده و الا در مستعد رتبه علمایست
بهرم بخدا تا اید آسمانی اقتضا صحت یات خاتم در پایه نوری حضرت سلطان روز افزون جانید
بود چون این سر عالم علمی الدوام بدعا طویل حیات و رفیع درج صاحب جهان کمال داشت و او را امین
که در زمره حوائیست با طیفی نسبت بحاجت ابدان میاید نسبت به حاجت دایره
و در حقیقت غنی باریان کمالی جهان نیستی است بقیه جهان و جهانیان با دشت نژاده عالم و عالمیان
میرساند که در کمالی که در جبهه اقبال پایدار با انقلاب و حیا و در کار و در نقاب عین الکمال تفتیح بر گرفته
بود انصافترین دعا که در زیر پستان سحر میبسته حاجات بدرگاه براننده حاجات برآورده
طلوع آفتاب دولت جاوید سلطانی سالت نمود الحمد لله و المنه که دعای سیرا احقر حاجات
بر بسته نمید و بگذارد حصول کمال بدرالافت و تحول غایب حضرت خلیفه الهی و اعدای
ریات جاه و جاهلانی سماع افروز خوانندگان ایند در کشت ایند جلالت و اعظم برانند
بمیان ذات قدس برکات صاحب آقایی ساحت کبیر علی الدوام کاشن و جنیم جهانیا
ما انقضی زمان روشن دارد و صاحب عالمیان سکه فقیر حقیران سید و در اولاد الهی
ملکان زر خانه نشین و درگاه سلطنت مریدان نبوت افضل و کریم این محنت
و خدمت صدارت و عدالت اقامت یافته بدرالافتان زکوة و تقوا و در درگاه
احسان شریعت مطهره و در انجام مهام امور مضاعفات مذکوره بموجب
تمام نیای آورد و الحال که نیکو مقدم سعادت توام کامرانی در باب حقیقت
کرده این خدمت که در چندین سال آرزو نمید حضا یام مبارک فال نور و حیا
بخت حوائش نظیر نموده امید داشت که به آبائی و خواهر بگذرست سر سعادت

در زمانه

مهاجرت ابدی اندوخته بهر مایه کامیاب حاصل نمایند چنانچه یکی بایستی ادا نموده
انکه ماری اوره ذره وار محو قف عرض و جیب خفگی نقاب دشت برادره جهان
و جهانیان محاصره قلع عالمین مرساند که برود و سود کرامت نمودن ان مقام
رحمت عنوان افراز سعادت ابدی و ادراک عبادات بر مدی نموده فرق ادا و اعتبار
بفقدان عزت و افتخار رسو و مقدم سپاس خدا غرور و جل و ادانگر اسطاف جهان
سده علیا تر زبان زد گردید و بدعای کوی دوام دولت بر و خلوه و عجب و منت
بایره و مستغاثات قدسی زیاده از آنچه معاد است اشتغال در زبیده امیدوار
کونان العنبر رحمت مورد عنایات عالی و بنیاد راحم متعادل خواهد بود و از زمره
دعا گوینان و ایمانی محسوب شد بخداوندت برادره و عای کوی تدبیر قطعه معصوم
لبنیان محفل فیض منزل میرساند که در هنگام تنویر بدن مبارک انی خیر سکال میبسته
در نورستان سحری اشتغال به عبادت داشته و بر گاه خروجه و بانه زرد کتا حلالی
رفع عنان و طلال مسود جبین شکر و سپاس بخیا بے و متعال نهاده آمد امید که لعان
کو کیتاه و جلال سلطان بلند اقبال بر اوج دولت استتقلال زرعیت الکمال این
بعد از ان بیع ریگزار عمارت و رت بر آینه خیر خورشید تنویر رسا و صا جهانیان
سکه فقیر خفته از چند گاه در نشیمن طبع زاد بنی است و چون درین ایام فرشته
و ضلیم آن روی خدش قانی بسیار مالیده و تمامی ملاذ سلطانی با فراط انجا سده
عزیمت جهانیت که عنقریب که ای دارا خلافت گردیده کامیاب سعادت خواهد
کرد و زبیرم قریب مقصود خویش محروم و کرده طلق زبیرم نیز بر ذریعت انشا
عزیمت حصول انی سلطان ایان خواهد بود از ضروری نماید و چشم عقیدت از نور دیده
در شین ندیده ایام سلطنت جاوید آباد از عجب بر خسته فلان که از مرغانان انی

بصاحت منصوب است و کلامی و بوجیه عرض مطلب صورت موافق که مضمون و بعد در
را اکثر اوقات بدیدار جهاندار و در جمیع اوقات مدار الخلافت فرستاده میجوید که خدمت
کرمی متوسل بوده تا عهد خدمت کاری و فرمان برداری درگاه خلدی پناه و روز افزون
سازد برینقتدیر یعنی حاصل است که آنچه کلامی مذکور موقوف خوانند نمود بمقتضای
صدق بندگی و اعتقاد آنان بجناب سید آیان میرزا و خوانند نمود زیاده چه ابرار و
لکار شهادت محبت طراز مرقوم ظلم نادره پرواز که از شرفی
عبادت نکبسته و برینکی مضامین بر عیبه برکت ساز و دلگشایی و سازش با جان
فزای و برکت و زمان سعادتمندان و در دعو و عوده جیب و اما آن آرزو را برادران
مالا مال خست رسید ز دوست مکتوبی بزرگ عیبه بر عیبه چو بر نش مردم ز زمین

۶۶

مضامین بود کلدسته میرزا و آن بنان و دیرمانا و آن فی خانه کزوزین و صورت
باشد یعنی بر عیبه الحمد لله و المنة که مکتوبات و عافیت قرینی ذات مبارکات
و جریان حدیث و فی دعوه مشهور امید که جزو خوبی علی الدوام شامل حال فرزند
مال باد و دست مبارک را بر وقت مشتاق دانند و بار سال رسل و رسائل بمان آیان
شادان و فرحان است اینچنین را موجب بیاد و مودود و بی تصور نمایند
یقین کنیان مراتب افاض و اتحاد و دوستان یکدل از سبب رضیه آن
عالم صورت و معنی و در دست اما خاطر محبت است از جازت عیبه که تنها با ضل
باطنی گفتا نماید و راه ارسال صحایف است فیما بین مبد و دیشه اگر فی الحقیقه
اصل همانست اما چون صفیان و العیون از و العقل را نشود و معنی و صورت سر
خاطر است پس تصویر مکاتبه شریف صورت و معنی آنانی لکار بیاید و کلمات
بر چون حکایات طاهر تصویر میکند آگاه اگر رسیدن نا محبت فرغ خوش

سید

روزگار نامحور در صورتی می افتد از شدت انتظار حوصله نماند تا آنکه خود بر آرد
مطلب بدیده نین تا بکی حوصله بر آن نماند که در دست بی این همه اضرای
حاصل نماند عطای آن حال نظام را در تمام اشک بود که من است معجزه غایت
باطن لا جرم در تمام کرباره از شدت امور و غیری فراغ و در پی بدیده حقایق این مرت
پیری در است افزای خاطر و دستان شده بهانه تقاضای طایفای سلطانی الله اله و غیری
چنین و کشتن سببیده با غیبه اتحاد و یکتای بدیل بوستان فضیلت که کرد و سر و لعل سید کان
معنی را بر حسب شمس خیر طلبان دارد فقیر جانی را زیاده از خود بخود شتاق و بهنام تصور نماید
شاه خوشنمای ولایت سخن که بر در قاصد جلال فرستاده بودند رسید خانه محوش و دوکان
سفر از نزد آن چون از رنگانی نگار بر نگار کردید الحمد لله علی ذاکت فقط از زیر مکت و
اخته من نام مرقوم بود پوشیده ماند که گردش این دایره مینازمک لحظه احدیر بر حالت خود می
که در از حجت افشانی سبکی سازد تا سوخته و بی هم نشین بخاطر جمع و در کلمه پذیرش بی
مخو یا مستعار دوست حقیقی و تمام نماید و اگر خدا آگاه است که هر گاه در این خطه انیس
نموده و از غایت نیست و یکد و نام اخلاص نماز سال داشته ام این همه نروغ تا غایتی از کار است که با
نرسیده زرد کاه برارنده حاجت قطع و سایر نام و بدین نام مجوز تا بر من بحال صمدی اگر است
آید و این که در میکرواند که نه ال اشتیاق طلبا کرای جندان بالیده است که با ط
مردمان در می آید که در جملای جندان کلفت بگردیده که جای و تا بمان نمی کند از در نگار
کم در جهان نمی گذریم که بر آید در دل تلک است و کما ابر الحیث بر سر و داستان محبت
ایستاده ای سبب چند محتاج زبان قلم نیستند لیکن استیلائی شوق بر این جان نوری می آید
بریزی آید که خام بنام شما شود و فضا از تاب اله بر است به پیاده اعلان از در و من کل است
که اگر در دل است بر این می آید و بر زبان می آید و بر این است شوق بر سر و لاجرم از خیانت می
ممانست بنمای که عنقریب شاید مقصود را بوجه احسن از روزگار بیاورد و بسند محبت

کلی

[illegible]

بجوان و لا شوکاش ده عالم مستطاف ظهور نمودی تا جان و ملک دوست از قید کافیت آزاد
رویت عزیزان که برود ام می بایند نظر غایب است و کینه بدین را نمی تابد بزرگان حاضر
خود و زکار چینی است که دو منفی را یک نفس کمال گوید که دارد و جوهرش بر عکس لغزین است
نمی آرد مصر و ماوراء خیمه خیمه بهر حال از هر اندیشه سراسیمه و کجای دوری است
برداشت ملکات را بر وجه الحسن جمده اند و ساز و دو دنیا هم چون از کدورت جبار نای دور
در مقام مقارنت است که اندر گردانند بحال بیمارستان دولت و جاه شرافت
و حیاه بجا است که نگاه نقاده خاندان عز و غلظت صفاده و دودمان مجدد اعتقاد و ایمان غلبه
بمسیر و بیان با بعد ابله و عورات مصداق آیات نرسخ خاطر فطری باطل
نکته این صحنه لیکانی در لیکین نسج یکیت که صحنه ظلم در ساد است و رسید موجب اخذ ذی عاقل
و داد مستوجب ذی مصادقات و اتحاد کردید بمقتضای یک لیکانی ایمان از استعانت
و استمداد بنارت و در باب اعانت و امداد رفت بود از رنج که نظام حال و مشوا استقلال
انته در بار شرف کمال در بر وقت نصیب عین حمیر موت تمخیر است از بایق بوقاوند
و هر چه بد ان است که بفضل خود بر آمد لازم است که شناخت قدر مربانی و دریانت
رتبه قدر دانی جذبه جمیع و جذب بادی طاعت خامیه و گذار از اخبار و آثار احوال
علایت احتمال که ناگزیر است واجب است در هر چه گاه رفته اورد شهن
یک لیکانی اوهام سادات قرین در ستاده باشند با مستطاف دولت
شرکت معالی بانه مجاهد شهباست دستگاه نقاده خاندان عز و غلظت صفاده و دودمان
مجدد و ایمان شگفته و فرخنده و مسرور و بیانی با بعد ابله و عورات مصداق آیات
در فوج حاضر فطری باطل نیز سیر اندر لیکانی نام لیکانی در لیکین نسج یکیت که صحنه ظلم
در ساد است و رسید موجب اخذ ذی عاقل و داد مستوجب ذی مصادقات و اتحاد کردید
بمقتضای یک لیکانی ایمان از استعانت و استمداد بنارت و در بار شرف کمال
در بر وقت نصیب عین حمیر موت تمخیر است از بایق بوقاوند و هر چه بد ان است که بفضل

[illegible]

درین سخن چنان بود که بیک الفاظ نکته سخنان را دل افروزی نمود و در زمانی شعله بر
جمع عید سرت افروز و ساقی دهنده تر از زنده نموده و در آن طایفه ای غایب گشته
کلیه کشتن لکالی و در جبهه کام رسیدیم عزیزیم محبت و یکجبهه کرد و عیادی و غمی
آن مجموعه دوستی میوزید نکست عشرت و انبساط و بمن هم صورت و تمام رسانید و خلاص
آن عزیز معتمدی در نظر اخلاص منظر دایما جلوه گرفت و خویشیای فطریذت شریف بر
وقت بدیش چشم غایب اتحاد بر دور حاضر در افکار و در کار و در حال در میان است
نوشت نامه شریف که شرف نام اهاب بود رسید در وقت کرد دولت سرود شهادت
و اقبال روی شما دارد و مقتضای فرد و در بانی است که هر کس بطلب بعضی خود شکاف
در حین نذر می کنند و در وی فحیده با جز آن رسیده آنچه نزد عیال و در این سر مستقیم
محل آمد و عثمان اختیار بدست ارباب غرض بسیار نذر عقیقه اینک نکاشت ملکوت
نکست ارباب باریت و لا و نیز میان قرابت ایجابی و یکجبهه رنگینی تر در نگرانی از آغاز تا
انتها بعضی بانی تازه طراز شمع عقاید محبت و دوستی و آیینی تر در کارخانه جانی و فکری
نمود و در زمانی که زمانه از آن کیسادت نمود و محبت در دود و دود و دود و دود و دود و دود
آن دست یاب جانفروزی و بسیار بزرگ دلگشایی بسیار محبت عیال و دود و دود و دود و دود و دود
فرمانده و دخت خود در دل بر کار خفایند نام است خاصیت و درین باد بسیار در است
مقدور جیره و در بار صورت اگر و بعضی طراز صفات خاک که فکرم ابدی و نذران و دود و دود
بر خفا و در کائنات اخلاص خود همیشه تعلیق و در هر خط و در است و اقبال و عیال و دود و دود
نقد و در دین بانی امارت و ایالات پایا افروز صفوت و جلالت عاری و عیال
ایست و کاروانی عیال و معای و محبت و عظیم ان بی حال بلند مکان عالیها و عیال و دود و دود
گاه باد و عیال و در تاج و عیال و در تاج و عیال و در تاج و عیال و در تاج و عیال و در تاج و عیال
صدقت و در خفا و در تاج و عیال و در تاج و عیال و در تاج و عیال و در تاج و عیال و در تاج و عیال

[illegible]

١٠٠

و دعوات بحسب استقامت و مكنون خاطر خلد و غیر نیکو اند که چون پیش ازین مسرت
بر یک فرست و دارالالان و حضور روح النور و مظهر عظمی بالجای سالک الکمال
و معنوا افتشاهی پیر بر نه بخوارست که تبتیت نام رسم اخلاص مندان حمد است آیین
ارسال عذر شریف غایب لیکن بنابر خبرنامه منقطع اقدام بدین و در ای دور از قاعد
خسایچه مینست در بخولا که از مردم معبر تحقیق انجامید و خاطر دوسه داران اندر
که اید کالاجرم عذر تعقیقات از حلقی و سبع ملاذ الاحباب بخوابد و بعضی صدق
انقباضی الانقباض صفت مروت عفا بر بیجا اظهار نمید و در نیات جمع انقباض
خبر مستقیم می آرد که غریبی گفته اند از زنده که ازین کلام
نقد رحمت و سرور و دانه که در بیان نمیکند بالجمله اوقات بزرگ سید حضرت آن
میکند و از فریبها فطری فدام امید و در حفظ العیب میباید یقین که پس مراتب
و در شایسته صحبت و معرفت نصیب العالی خاطر حق پرست خواهد بود
و در در معرفت حق مستبان جناب و طاهر مستان امارت را بجا خواهد
و تبتید در جهانی خدا یگانی برساند که بر وانه واجب العظیم و الاکرام رحمت ارام در
جوانی بفرغدم بجهت شکام عذر و در بخشیده فرق مغفرت ندوی باقی فردا رسانید
و سفر پیشی که در حق خاندان بجهت خواب را الیایم رقم قلم فیض رقم شده بود و اعظم
عزیزت و اعظم کردید کار سراسر ناز و بیا می لطیف و گرم و اوندی بود و اوست و خود
فرشته نهاد که هم بایست و هم منیع استعدادت است و در است کمال فیروانی دریا
و بعد از فرموده آینه نیز امیدوار است که بر حیل جدید نگاشته شریف و عظیم
عناایت شایسته حال دعا گو یاری و ابرو علی بنده اند و تمای سعادت بر سر برادران
مقبول بخش خردی و خوبی در دوزی کند و مکتوب عدم است و از حق که بخیر
و روح اعتقاد و نروغ منسوبان جناب حق است و اقبال خط واد و مصداق

راجع به معرفت و الاشیاء قبل تفریق برساند چون سنت اندرین جا شده که است
 عالم نسبت به خود و تا ماعده افاده که متعلق به یارب باین تعلیق تقدیر باقی او
 سبب برتری در زمان پیشین جلالت بر بطور بی حال بردارانی جزو ضعیف گردیده
 اکنون متعلق با تقدیر است ایام باین احوال در میان مانده و بریر که از زمان فطری
 بر پیشانی که بخش مستعدان گفته اند آن تکلیف به خود نشسته بدون ذات عالی در جانشین
 و سبب این منشو و الهی از پناه به نظر بر او احاطه اندکی آورده محو عید او در چون درین
 خود زمان چراغ فضا و علم به تمام طریقه افاضت حضرت ایشان روشن است و در میان
 فطرت را از انحراف کردن امور دینی که سر با خاسته است با آرام نگاه میارند
 و نگاه و انتظام احوال جهان باین پیش نهاد نیست باشد و در صورت اگر ظاهر
 اکنون که شخص دانش را جان و جان خود را توان است معده نظری که افکار که چون
 بر فرد و ناچیزی از افکار باشد بر آینه که تخم احسان را زمین قابل است و الهی و الحقیقی
 بعد از آدمی آداب و ادب را در در بر گرفته
 منسوب به جناب خلائق مابقی عبادت و درین پیشوای عظمای کشف و یقین عمده
 العلم و العین جابر حرمین از ترغیب عالم علم را مورد و کلمات حقانی حجب و قیود انکار
 که با دانی برساند که از نگاه مبارک مقام سعادتمند بدو را در در و با خود اگر چه
 که بر عدم حصول حجاب نیست عبادت آئین خاطر عقیدت اکنون سبب از اینها
 قوی بوده و آن غیر ازین که در دیت نرسیده و در در و کار و نعمتانی
 جزو خیال نیست لیکن در ایام حجت فرجام که در میان طریقه و برتری و خودی
 رشی و سحاب قلم افاضت که در بر تفریق و در این غیر و محقق است و حجاب
 وقت جریان بر گرفته که از ان اطلاق نشان را نشاء آب کلمات است
 با کرد اندک در وقت بی زمان جدای از خدمت با برکت و کلماتی که بر خود

سبب

47

الحق

سنجای بیروت با تمام محض کرمیات در اندوزن اقبال و رفاه و سرانگه ازل خان
 دل شد طربانه مراد الحمد لله علی کمال کمالی استغفار و روح طریبات طریبات
 علوی زلم و قیام کلام حقیقت نظم باطن افزوده رشته تدریس و کمال استقامت
 بود در بیرونات میده تنقیح افادت تنقیح بعینه اولاد بمطالع خاص شاه عالم شاه ضلع
 انما شرف اندوخته فرق عزت و افتخار زره خاک بریده علیه السلام سینه بود
 رسوخ اعتقاد بدو اقصی برافروخته است اینها زواید و جنبان تکلیف بازانی
 عین سکن که زیاده از اندوخته حوصله استعداد عبودیت نهاد بود بدین آنکه جان و کمال
 قویان خاکستان فیض مکان سازد بر چیز دیگر دست قدرت و عیانت و قبول عیان
 جامی که قابل بوحسنت وجود بوده در کفایت الامر در روح فرموده شرف صورت و عفت
 است و بسبب اصل بر وحدت است و بسبب اصل بر وحدت با یقین معلوم نموده که
 بر آستان غنوی قالب تنوع دین و مذاحمه دیده اهل تحقیق مانع لیاقتی نمیکرد و حقیقت
 شاعر محقق در شمسه کنونی و ایما و اگر از بایه انجمن فرق و امتیاز گزین کرده به تیره طریقه
 جمع اتحاد یقینت نه کار شل و الجبهه و انان لوح تعلیم برین محمور است عینی بنده اهل این و لحظه
 علی الدوام ساینشین مظاہر بر وصال حد او ندی دارد و غمان نورج سازد و ترابانی طرف
 معطر و کرانای است سخنور بر سخن جبری ندارد که پیشش اهل معنی به بر آورد تاریخ
 بیست و نه که خواست و وقت ادراک است که در هر طریقی که کسی از کبر و اندوخته
 دینی رقیه در اصل است که در سکن احوال دولت شهنشاه ابرو طریقی و اقوه و ابرو بود
 معارف که گاه زود در ذات نور است معادیه تصور و اندوخته بود و الله عزوجل طریقات
 دست مکان بر اجلس است اینها فی الزمان برین که بسیار باقی بقدر عبودیت و عین
 بنیت مقدم بر اصل است و عین فی سکن فی سکن بر در حال خدمت با عین و در
 اسلام اندوخته و اینها برین که در عین است و عین در عین است و عین در عین است

انما شرف اندوخته فرق عزت و افتخار زره خاک بریده علیه السلام سینه بود

نموده است که درین مقام خاطر این را بنویس که قضیه آن روز برده نشین است
مخفرت ضمیمه مکرر در طول جواب بود که بیان مبارک تحریر باسم ان التماس و خد
کواکبت و دلای و انا آگاه که سینه عقیدت کعبه غلام درگاه ازین راه چه مقدار
کلفت و الم کشیده خاطر شک نیست میجواید که بعضی منقرات که در کتب ارجح و مدونی
واقع است درین باب که فرخنده بر نگار و لیکن چون می بیند که خطا باقیمت میداند
که حاصل گفتگو حاصل حاصل نیست چه انا که در رشتان خبر گزینان نازل است بر پیش
نظر و در بیان خود و در زمان حاضر می آید بر جمل عطا فرماید که بمقتضای عجز این بیت روان
حصلا علی لازم نیاید بسمیه گفته و بسبب اند مال و فرزندی برای اسد امانت اند
برای آن عرو و است المال و العون لا و لیست لا و ما آن می رود و در این عرو و
اوسما عرو و در رشتان است قاری و باز ماندگان را ماندن و سبب آگاهی و مدینه
باده و سران سر و سروران عالم است باقی اخبار شوق بالوس که مافوق جمیع آرزو
درین رختی تر از شفاخته و شهادت آنرا بفرستند و ان حواله ساخت بدی ای
برداشت سایه ات کم عباد ز سر و با بط اسد ظلم ابد
زاده نشین کج گشای که در با غلامی درگاه عالم بنا چینی
افزاست فرق عبودیت بر نیایی عجز و انکه سار نامه نادر عقیدت و اسب فلک
ستمان سیر و آمان جلال و جلال و ادبی کرده بایان ندوان که تاراجی در جمل سیر و جلال
تفصیل قلب در طریق تدوین ایمان و ادبی خانه و با نده و طرز و ایمان تدوین
چند و در کتب کتب جنات و جالب خوانند عوطف و عوطف با بان ای غلامی و
اند و در آن محفل ملک تسلیم که همین نمونه حضرت و ارجح نشین و درین و سبب
منزله است برساند که در رختی ساخته و تجسم زمانی که کلمات و کلمات
نیاید به انیم بحث و شکاف بر نوبت و دولت جمعه و حضرت می عوطف

در انبالا سمان ظریف اندوخت شورش طبع انوار ابرو سحر خیز بقدر کبر خاکی
ایست بر سبب نواهی که جان عبودیت بپاس فرای پر خورانی لباس با خلعت مرغ
که بر کمر ساز بلند اختری و نیز زینتی در برداشت سایه و دود مکتب آنودا که نذر
عزت و انتقام زنده ناهید بر آید و فخران بر فراغت و مضامین لطیف و خوش گوشت
نعل و کرم بر دوام انبرد جهان آرا و انعام عام مرحمت پیام او چنانچه عباد افزون از نذر
عقول و افهام و بیرون از احاطه افکار و از دام هست جان ناتوان را که از جفا کاری تا
مکتب از اشکایت بنمود بر ملبوس سبب سبب عبا با بنیاد عالم افزون گردانند و بقدر
در سبب تعقل و آداب و کاسی با سادات عاود الی ساحت فخر عقیدت است
که عقیدت های سر زشت با هم خود و حضور فیض کجور شلی بر خیزان دیده نار و نذر و نذر
آینه بر خیزان کار شاه دوست بود از ورشش لیم بهار چمن زار عطیای حضرت والا و
دست از سرش های بی منت های جناب انبای چون سبزه نود میدهند و آب تازه و
چون منتی افتاد بکس بر بسته گردیده و در بر بر کونا کون تفقدات در سبب
کار و قبول در لغزش بران معنی و چون دم عیسوی شخص فسرده را روح بر روی
بکرو و بر معنیش چون ارت و بر معنی دل صوبر که را بر روی بخشید بر جند کردگار
فانوع و علم گفت عبا را وانی که خود شکر نعمت بر سبب بر کزارد و در عالم حق کردار
آنچه شایسته با آرزو یافت ناچار تن بخور داده و بر پای نارسا نهاده بان قاهر البیان
زیر پای باغ کرد انشدن لاله منشاقت که تا شعفد بر انور فروغ بر برای سبب
و طاعت حج صادق که کس را می برست بقتلیم و وسعت روی زبانی نذر از خراج
دوست و انبالا عاود مال کتی های روشن و نیز ان با
سرخ عطا نامه رسید با کرم کل خندان گردیده کلاه کشی بکری و یکانی
خجرو و فرزانگی که عبا را برین عبارت رنگین برنج بیاضی از اعجاز خندری بیاد

و در اول فصل بیدار که اعتدال مزاج و بقدر است و ما که می بخست می گاه سخن بود پس ششم
بکجهت بهشت محبت رسیده و روح فروغ الهیت و بر روی که از صفای فیضی مشکین
خط نورانی سوادش حسن و زرش فراخوده حبیب مان آرد و عطر اکبر سیاحت پیام
سان خاطر شاکله و دل کتای گردید ز جودت ذهن و صحت طبع و اجتهاد کرد و رابطه
کلام جاد و نظام برآورد و باز از جوی محاشرت که بمقتضای استیاس و استجانی است
معرفت خود بخود بانی بسیار نگاریده است و دوستی را با به اوج گرفته است
اندر که از باطن عطر به عطر غلبه در نظر جویان باز از سخن و ادبی و مقبولان با کمال عزتی
در آرد و در میان بیستی الفط و الحینه پسندیده و آفرین تحسین براندر زبانی بلند
آرد و ای از جند ایتان نمود و در دلک ربان عالم تعلی و سبک در نگاه و در پند
و سازش چون سایه بان سحابش بر آفتابانیدار است علی الدوام در لذت و خرد و
تحقیق سرخوش دارد و با بیست و سه قابلیت و استعداد و امانت در کج و وطن اختیار نمودن
و از به تحصیل دست مایه تحصیل دست معیشت با وجود علاقه اهل و عیال که بالفعل مستلزم و لازم
وقت و حال است بایستی نافر کردن و وجب است و استغفار عظیم میکرد و اگر بر روی خود
کامل روی توجه بیدار باریت و در روی آورد و در بر آیت اقبال همیشه کان دولت در کنار می نشاند
و از ترس علایق و نبوی بطاهر و القاطع معنوی در باطن جلالت پیشتر می انداخت بر روی
ایزدی به حال و در آن خیر خاشی و حسن معاد بود و با مقدر و مقرر کرد آن محی رب العباد
در قیود و بفرما با مسوده حمدت حکم البیر عظیم انظیر مغرب جناب سلطانی
عاضی حمد و سوره که داشت کلام که بر بی سکه سر و سر از حدیقه سخن انجمن طریقه
ناوره فی نشاط افزای من حیران انجمن سحبت گردید و بر قابلیت و استعداد آن و آن و آن
مراد سنگین تر از آن است که بر آن بیان توان سجده و منطق و لطف کلام می باید

که در عرصه چنین شایع و عظیم بر آید این کجای زمان و چه مردان اندر دست ما نیست
و نه سربازانند که متصدی جوانان قسم نامه های عزیز فرستاده شد لیکن محققیم قتل اگر
که گفته است شایع و دستچین بدینش از کرسنگ که هر باشد محبتی پذیرد هر در عیب باشد
کار چند بطور اندوزد و ستانه بنویسد که بانی بجهت دین و خدمت طبع و کمال شایسته
این نگین نگاری بافتنای نیز نار اندر بر نامه چو اختیار کرده اند و در سنگ
است و در ایام کیش عروان لبی تشبیه آدم با حیات و ایام فکر خوشتریم با شنبه
اگر در عین میخورد و در عقده ان این جزو زمان بر چند دستگاه علم بسته شده عطا
اینکه نه سخنان جلودان دل نمیدهد بلکه سنگ را به نوزده اگر عبدالستار پنهان بینا
نیمه بند که در این جافت محظومات او در نیوی بسیار است و در بستن بان کار بیشتر عبارت
ساده بر کار شکفته تر از کل بیمار خوشتر میکند و از الفاظ پیچیده چون کره خنجر و مضامین
در یک کشیده چون کسی سبیل لغت می پذیرد و در این صورت بهتر است که محبت است
حرف بد ساخت که محنت در کلام مجزیه جوهر و محنت بدیع است به عوض این
آیند دل گزنی حکم نظیر طبع احاطه ناهری دستار و از آن در پیشا هر دو مصنف
تلاش در دهنه الصفا و از متاخرین طرز دانشی شیخ شرف الدین عیاضی مولف طهرانه
وضع الوافه با مطبوع انجای روزگار است بعد از آنالی صاحب تر شسته تر عبارت
چون نیکو نام دیده شده که عبارت قرین الفهم و شیرین اداس است بهر حال که طبع است
همانچه پس روی باید کرد که فایده تمام خواهد داد امید که این جرات همه از اهل
را دین باید صداقت دانسته بعد از این اگر وقت با عدت بنماید و سحر زری قلم
یا کاکای رقم خستمان بکری و ایما طرولت بند بر خواهد بود از فرزندان شعله که ناگزیر
لاکری است عبارت آرای مختار از مردان و اخلاص برین تقدیر و یکسان و دست نام

بخصوص کافی داشت موده رسد و در نزد ارباب خورشید درست محقق و ستاده آید
که خوب است در دست رضا حضرت با عظمت شریعت مرتبت اناوت نزلت قدس جلای
ملت و درین قنده برعلی شریعتین دین الاسلام مخدوم الانام علی الدوله مسند آزادی عدل و داد
باد بعد ادبی او نیست و با کرامت شریف جلیل القدر باب الفقهایی دارالسلطنت گراماوری
و مسند عالی اسکانه با شریف صورتت اظهار برزخ موده در خدمت سلاطین میگرداند
که نزدیک از راه جزیری دوی چند روزی از فرود مقدم مسند تمام بدارالسلطنت رسید
استفراحت آن اقدار نورانی به کام او در آن مقام دست فیض منقبت مملکت گردید و در
بروی بنده مسند که بیان مودت و انصاف ذات مملکت صفات باشند بای شریف میگرداند
زاده بای غیره به داخل اندر در این دعایت آید و دیگر در ایام سابق این خرد محقق از
حال مبارک لرانی سیمانیده اما از بنده زاده میگرداند که بر میری دولت در دارالامان
شرفی و در قدیم کس گردید محامدین و دیانت و مناقب فضل و کرم حضرت بنده حلقه اوست
و اخلاص و کوشش جهانی کشیده آرزو مندست که بدریانت خدمت بابرکات جلالت و کرامت
از در و خجست زمانیکه حصول این تمنای چهره نشا و برافروزد با فضل که بعد از بنده بگاه
عام بنام بادند زاده جهان و جهانیاں اتفاق اقامت بر بار و عیال و اقارب و بالقبضه
ایمان دولت و ارکان سلطنت معرفت و شای دست بهم دزد اگر حضرت بر اعتقاد
حق اعتقاد آورده لیس کام کاری و خدمت مراد بکری به پیش نرو و ما نور سازند امید
که بمقتضای خلوص اعتقاد با اتفاق و اطلاع و کلیل علی بالله ایم خواهد بست و به سلسله نشانی
مصدق که بنده بر لوح خاطر حقایق مناظر درست خواهد شد زبانه را به دست
عربی و فارسی سخنان علم کو بر بار معانی نوزدانی و صفت قرطاس نفس بر
عبادت زنگین است ذرات حقیقت صفات صفت مملکت و امیر اناسیاد و امای
مست حضرت و ابالت نیت عظمت و جلالت منقبت مملکت الدجبا و الحمد لله
خان بلند مکان بوسه زنگین در دولت و سارا فرزند و اقبال بوده با و خجست

در خدمت
بود

در باب جمعیت و انبساط کامیاب و یاد از منطلق باطنی و از اشتیاق برکنار
ماندنی در چهار کمال برقرار دارند مشتمل میشود و نسبت ای و در اینجا که مضمون
اندری باین الجانین متحقق است حاشا که اقتضای این معنی نماید و اگر درست در اینجا کوتاه
داشته نگارش مطلبی آید که در مطلب ثابت تر از این مضمون است که حق است که حق است
رقم از باب این و گزین بر سر آید و در صورتی که حق است که حق است که حق است که حق است
که در استان طواری دوستی آنکه در کنار آنکه در دو اختیار خود نمیدارد و در حالت طوفان
معانی که در عبادت محبت زار بر سکوت فراخ خود می بخشد و در رخصت روزی می بیند
در چشمه است بمثل غزل که گفته است سحر کو نام و خاموش
ناچار بمانش باید کرد و مطارد و مطارد شیرین محال لیکن ای حواله دانی می نمود و در دو نکته از
راز رزم صفی دل خوانند اندر نام در کیش محبت و فخر لیکنی است بهر حال کلام است بهر حال
خلف و ادراک مضمونش با در چند دوران طواری و دلگشای میبد و در زمان سعادت او در آن طوره
از او بر بی فرموده باعث گوناگون سر و پا کردید و در هر دو نکته علی و ادراک که در خط
حق است حقیقت نصایح کرد و احباب متوجه و منتقد است و در آن مخلص خیال کرد و یا
بزرگ چیل اشتغال دارد و بر مرآت باطن بوجه ابروی اندر زد و ادسه که تا بنجام انجام
جدای از خدمت که از این عین شمع لیکنی بینان و تیره تمام افروز دوستی بود
مقام میشد بهر زیاده عمر و دولت و جمعیت و عافیت در تزیید با در
تحف و عزت اخلاصی با در کشورای بهر یک لایه عفو و اقتضای بهر در هر دو
و آنست که بدین اید بخت فرجام نوید فرخنده نالی فتح و ظفران آن بر زنده
سر و پا در هر دو فرزند که در لایه احباب حق نصایح را با مال و مال و مال و مال
کردن و بهر عنایات بر کمال حضرت خطای با جماعت است بحال خجسته حال ایوان
کامیابی و کارایی بر روی بر او نشان خیر کمال مطلق را خند میبد که این فتح نامد و در

تا حق تعالی در روزگار و نمودن صفای عقلی و بنابرست برداشت رقبه ارتقا
 میرود و هر چه تجربه و عملیات آن در مقام مقاصد بلند و مصالح مغانی مطابقت کند
 بتائید باطنی و نصرت اسماء مستطیل کرده تفاوت نبرده بدعا و اعتقاد و ایمان را که
 کما درین مثنوی آفتاب علی کرمه بکین بوزن نیل سحر است حیرانیش جمیع ازین عطیه انوری
 چنانکه بهیچت پیرو و تفرقه در اندیشه بین و دعا و ترجمان نمیکند و غیران عبارت معانی
 غیر از کشف اینرا بر جبهه اخلاص کلام را ادبی دانسته اختصار در عبارات
 دولت اقبال و ادیان نصرت و فیروزی حاد و اقبال با کمال در این
 کیمیا برای بقدرین مالک صورت و معنی نرسد افزای پیش
 جمیع باطنی حق آری فاشن صواب قرآنی بسین کوثر است خلافت عظیمه مبدی اخراج مطهر
 بر این ده شمع انوار جبره افروز طلت ظهور و البهام الی ضیاع فطر ناستبای منظر رسم
 مصدر رطلی عظیم کمال خود فیروز بخت مراد و انوارش به تحت عدل مصور نقل محرم
 وجود کرم باو شاهزاده منظر نوای عهد بندگش کنایه افزون تر از انوار و نور است
 بر و احاطه عقول و افهام مخفی تر از انوار فکری اقبال لایزال و پایداری دولت جاد و
 اقبال او را در عهد و عطا و العزم بید رغبت در بلاد و عهد و عهد سید
 نیسان بزاد عدالت گستری در قلم بطلان بر نشو و نما و حاکم کشیده و تبریج ابدی
 در میدان مصر کله و سخنان بریده جو کوی جو کوی بر فراز ملک غلطانیده و محرم و دین
 نیست و عظمی اعظم نصرت نظام در مرز بوم و در از سر سحاب در آستانه که بر
 عمر العزم و در از دور و در باستان زمان نسل و نسل و عظمی سید و یوسف و
 فری که رنگینه چندین جواهر بلبلج بارگنده خاتمانی مشهور بیا و منته و دله و طغی
 نایند در اقصای بیفت و انداخته کارنامه سخته ری در عهد و در کار و ان
 بعد از آنکه بلندش و جمع است و کوی بر سال به پیشگاه است و فکر حکما و پیر

[illegible]

خوارستان علیستان باستان ملک ایران سالت بود از نظر منظر کشید

حال تلکون نظام الملک متلا مندرجول و غیره از سیر اسقاوت کرای لغز جید ملک
آینه و مقور داندین داور خان و لاجه را لشکر دیکر بنده نای فرستاد و در آن
نارسیه و تاجت و تاج حال نو از راه حکیم دولتش بقطب الدین خان دود خان بر
تخریب حاکم و سیر بر تمام بجات آن تهر و الهامی سیدن چهارات و غزبات
اندر آیه بر سر نای رانی شفق معلوم رای عالم آرای گنت و اینجی در جناب خلافت و جهانب

بسمیه و در از انجا که قبل ازین بر وفق ملت آن سرادار عاظم نمایان اندر است
پناه خاسته آن ناظم انجا و غیث الدین خان مقصدی سرکار سورت فرمایان

آبی از است و بیانت که تسک و استعانت عمری ز میرادر که عموده و اورا و حال مرگ
بادش بی حشمت با بر قدر غراب جنگی که سلمان تو انداد بر سر نادر و حال آن بد مال

یقین که متاثر المان عزیزان مذکور را امید و رعایت میله که بنده زری که بری سر کرام
علا و خد غزای میگر در کار باشد و دود و تخریب بنادر و حال بر سر است و تجارت حال

آن نگوید افعال کو ایند و ستاد و اظهار ملا خرم فرستاده عادلان خان در این جا
نادر تلکون کنی بی بود از غنیمت مقهور و جب نیست خاند که در اینجی را که از زیر پندش

منبع معاف شود و مقدر کرد که در نه اندر دل جمعیت قان حور اله بود باشد خاند
جسته که آن تلکون سیمای رقی ترقیب و بیانی میفرستد و ماسیو او مرد و در

التان بنایه مفصل نیست وضع افکندس ندرض و جو اسکا که آن عدد و لادولان در این
جلای مذکور داده و لکاه و لاشتن او تانفیع و بنام اینش خود و او که

مردم و نقل آنرا بحضور بر سر است و مقدیا که مقبره قوی و اجمیم در بنده
کرده و بنادر نایکی از بر عثمان کو کرد و باجا فرستاده و در صورت خلافت

که که با مصلح صادر شود که چون در سبک و سلطان بآن است و اقام رحمت
نده که بجان است و او که سید که خالی را که آن مقهور و ملک شهزاده که در از ترس
خضر و بنادر تلکون کنی و باجا که خاند که در خانی و از آن منجی سروده و در

اینجا

[illegible]

شهران بر سر چه از مردم سیاهی سخی که در محال با این چهار تعلق کی
آگاه داشته و بکنک بپیش آن پنج دوا جمع و طعمه حاصل نمون است نام کردیدن جمع
نوعی از این در دوا قرار نماند و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
جایه بردن خود و اینست که در دوا قرار نماند و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
معالم این عالم را یک گشت و در این گشت و در دوا قرار نماند و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
در محنت است و اینست که در دوا قرار نماند و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
خانم که در دست خود در یافته و نزد آن سرور در امری در دست گرفته و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
و اینست که در دوا قرار نماند و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
جان تازه در باب حکیم خانم که در بعضی مقدس علی رسانیده و قبل از این عمده را که در دست
بهر عرض اقدس گردانیده بود و در روی سنده بود و بی آن سنده و در روی رفیع الشان حکم کرد
که عرض محال بود به مالوه برکنه چند و دیگر برکات متعلق جگه چهار که در میان دولت
فصلی در این میان میباید که در دوا قرار نماند و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
در اینست که در دوا قرار نماند و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
دارد و بجز در مقدمه شواله و در بر بلندی نیافته و فرستادهای گسترده و بطریق تجارت و اینست
از تاحال نیامده و قولی و قولی در اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
حکم جامع غلط صادر میشود که چون در بحدت حامل خان و نیزی امتثال از کلام مطاع و اینست
احول اولانند و محتاج باشند که در اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
میگوید که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
کنده و در دست که در دوا قرار نماند و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
فاد نیست و اینست که در دوا قرار نماند و اینست که در کتابخانه ملک منتهای دوا در دست
که برگاه جلد و محال منتهای است اختیار کرده شود و در تمام سال مرده میشود

[illegible]

کارگاه میرزا رحمت الله بن محمد باقر صاحب تاج العالی

در دست بود در فتح بار از نظر الوکر است یعنی کوتاهی از اکر آباد و رود به بیرون
بجای که در این کوشش است بر سرعت و تفرقه در دستگیر ساختن آن اکر و دست
آباد مساعی جلد ششم و در حقیقتی عظیم خویش و اندک ششم شش در این کار
ش مجمل از این کلام رسیده از حضرت فرزند بزرگوار پیوند محمد سلطان میاد که در بازنده و در
از این محل رسیده نام رسیده که سیزده ماه در حبس میان کهستان جمع را بر سر آمد و بعد از این راه
سجایان از بدی و رحمت عزت تو که یکی شش طرفه از خود دارد و در این راه
که کور در حد که اغوای دیگر عاقبت رسیدن آن و اطلاع بر احوال در دست آمده
در این راه و نام صاحب بر تقدیر یک از جانب فرزند معاد و خدمت هرگاه
عقد به بایستی که بان عمده و در آن زمان چیزی میخواست بخدمت معصومیت سید و در این
سفر مردم محل می آورد و هر کور از خانه نداشت و حاضر آن دو تنخواه طلبه شهاب که پیشین مالدار
عزیزت در میان تربیت و دانش که باید خواهم برد اما آن عمده در این راه و در صدق احوال
و به این وجه شش غایت تربیت را آورد و در خدمت نماید که در راه و در وقت کار چنان
نای از خدمت بایسته به شما حاضر بیداریم و بالفعل بانها هر ملک کنیم عمده مخاضا طویل اند و
بسیار یک از ملکانی روانه میگردند شاید که تا حال که مقیم شعبان است بانها رسیده باشد
و تا آنجا که کفایت شعار طبعه السلام رنگداس بر حمت باورنای امید آورده
میدانند از آنکه یکی محبت و الا و تا به محبت ملک اعتلا بر و با آباد او معوی میزد
حال حاضر را او عام بر این که در این راه حضرت آورد کار عمل ذکر و در
در شصت و شصت عمل شرکت و از هر طرفه و طول داران زده و برادران
گاه به وقت حق شرف اعلی سید که اسای بر کثرت محاکمه در سر جمع اکثری از
داد و آفرینش از هر دو سال کامل و سال استقبل و رقبه قابل زراعت و طاعت و
و عباد و دیگر خصوصیات و در این راه و در این راه و در این راه

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۹۲
کشف
بیت

۹۲

در
تایید

اگر هر روز وقت معاد است ز به کام بجایست هر کیفیت چو محضه ز به کمال
و خیر خاکی از به زهر روز جزا و سطوت و بر سر تخت کبر کربا و اعجاز و بر سر تخت
منوره از حق و بی شکست چو شیشه سر نصیبان برآورده اند و نسبت اب
بی را هر دو بی شکست با ادبی شانه مصدود ای ناچار بی اعتدالی بی دور
نده کار و بی شکست چو بر سر تخت ساخته اند و جز قلع طمس کنی در قوز ناله و ضعیفانی
آل لاکن و غریبی آن مسکن یا جمال حوادث و شیویش و قیام کردید و عرض زنا و کس
بیا و فتنه رفت وانی و آمان با لکل منعم گشته و کار بجای رسیده که ز ساد را دل
نبوه و قرة العین بر الت بحرمت نیو بطحاء و عصیت نبول ز سر منصف اند و نسبت
اینان ابرو تلخ او از روزی و نزد اطلاع احکام الی است حج گزیدم غفیر نقول
تایید یکلان جبرسد بلخاران چه بختی عیبت یکن و رعایت ملت متدین و نرم
بر حال مسلمان و جبار زاده ادای شکر گشت قدرت و ستم لای کز و بی حال و
داد ادبی شال محض فضل شامل و لطف کامل باین نیارمند در کاد حوین را می
و از خواتین روز کار مجرب گشت و شوکت اعتبار بخشیده از دارالسلطنة لای
بدر الملک کامل نصبت فرمودیم چنانچه آن بلده طبعیت و دور شهر ریح النانی
مطابق فرمودم و روز دماه حرمه ای السلام ظاهر انجام مستقر الویه نفوت آید گشت و
اسام سلطنة غلیظ خلف الصدیق خلافت کبری فرمود و دومان حرمه زنا و در پی
خاران شوکت و بختیاری موبد کا کار می مطلق بخت بیدار منظره بیدار است
مرا بخش را به نگرانی بی پایان و حشری بی کرا و دسامان بسیار و سر لایم از خوا
سما که ریشی این دولت خدا داده اند بنیاد است و غصت فرمود
از این گروه بی راهه و در هیچ راه را بیدار نشود و پاداش رسد و جبر آنکه
بایستد به کردار استیلا در گمانند و الا تر چه پیش شد و تنبیه بی وفاء

و تا به صبح تمامه از دست چو از طمان علی بدخشان و جهان گروه کار خندان که بر زمین بوران
سلطان و دودمان خجسته فراموشده و تکیه بر بای حور زده غایت در زمین تکیه نمودند
اندر برادر و برکنه اهل دی که کن در هیچ دولت تراست کند با کجایم آن کی نیغیه قیام نماید آن
اختر می که کسکری و دودار بر مرتبه قصوی و اتحاد دارند و علیا تصور نموده بیجا بانه بار جاب
نیکان آری یکجای و باطله بر آری یکجای افزای یکجای کردند که با دشت پناه کامکای یکجای
در آمد و اشاره در و بر حسب حکم آندس و ارشاد مقدس کار کرد و دست هرگاه سلام داده
مجدد علاقه و خاندان خود و علاقه شجره نخبه یاری نسیجه حلقه کار خور و کرامی خلفان
و در هیچ دولت سالیست فرزندان تو که تکیه بر سبالت بمقتضای سال سکای رعایت آید
بر یکجا دلی کنیابین است اعظم نماید و از پیشگاه حقیقه انواع راقص و اضاف عطف
چون خود در رعایت آن هدیه نشین حافل اعتقاد عقل و در بانی و حرد و کسب و دار و دار
ترند با اعتماد و منش و آن عاطفت و سبب شفقت اند چون صورت بند و که دقیقه و تالیفات
و هراقت غیر مری شود پیوسته کاشی و دست و دلا با بای و فاسر سبنا با حاکم

نمای مجاری بر عباس دلی حور سبنا با حاکم
نماری ستایش و توان نیایش دلی را سز و که در کبریا نبیله و حد را بار و نه بالای خلیل
ادرا کار نه اجماع جلیشی را دلی و نه افضل و محبت را خدای و کونان که کن منت
شم بی عوض و فضل لی غرض را رسد که امتیاز کشید و نه ان سر و در هر چه باقی و جو و سید
در به و عین و ایاد با فاضله نعمت ادراک استعدا پس برگزیده هیچ را بتفاوت و نه
نشی استعدا و انت کرامت و من مرتبه سالت و غایت نمودن شکر سبنا با حاکم
یاد و تبیان طریقه رسد و در عطا فرموده سلاطین علالت آری و در ان
را حکمت خلافت و کسوت نیابت حکمت اجرای امورات ناموسی کبر نقل و
حت و طاس و عقل و ضبط و ربط و اصلاح حال عباد و دفع فتنه و فساد و در و نه

این را به چهار بر چهار خشت سردی بقا و در محققانای عدم و اعیان
افعالی محسوسه مندرجه در اندر منسوب صفت در خان که در هیچ اشیاء و احوال
چند سار است و راست گفتاری و غذای و جای از آن مفاد و در هیچ دو نیست
و خاطر حق این حقیقت کزین در افاده آن جز زراعت نسبت پدر فرزندی و عاقل
قول بی مادی که نفس شمعون حکمت الیهین النقیضه شد غرضی منظور از در بر و از خود
تاویل نادانان دانا نهای هنگامه جوغبهان جل انتهای حرفه کوی که هست است این
همشگینان به سرشت کرمی باز در خولیتن هست نه اندیشه مال کاروی نعمت خوش
باز او در درگاه آینه اجتناب از این شمع آبی و پوشیاری و در دنیا و شمر طلوع و خج
عقیقه است و محمد از آن از نیمه کسی چایس از طبقه فرمان روایان معدست تقصیر و
صد زشتیان در یک اعتدال غایت وجود این به کزنده های پروردگار و بزرگ
افزود کار انتظام سلسله کاینات و انانیت و تکلیف غایت است بالادانانی
پوشتن در مستلذات جسمانی و زکات و نجایان نکست و قوع با فیه بر تهر
مفرده و جوب تلقی تقدیر است و در بی سال و عادات عالم بی زوال از تعقیب
زنجیه به بنیت در پی هر خالی و بر قبولی بر روی بطن است و جود فراموشی
جز از المبرود و خیر مبرود و غلبت مستمر که در حکم اشباع ظل معرفت از زلیه
عالم ارواح است و در این غایت ترانی این و لا خاندان و سلاطین بی نصبت
این آن و لا علی و در آن سلسله و لا علی و در آن سلسله و لا علی و در آن سلسله
مالوس آن را در کار کار از نامدار و غلبه و تقدیر مبین کور در دولت
و غلبت و مبین اختر مرغ شوکت و سلطنته لغاوه و غلبت طیبین سلسله
ما برین جزا خه میخورد و همین تعال و تا در ذوالجلال این مالوس نیست مالوس را

برای مقاصد و در زمان صفوی علامه خلدن در تصویب ممالک فرخنده گرداناد و در شش
مقدار ادای حقوق فرقی سیاسی کند و ترمیم و غوث دلات بارش و بیان غلطی
تجمل بر جسم الرحمن در جوانی فی الارض بر حکم فی السما و ترک تعصبات و اغراض
از نام حرب افتضای حکمت و اعراض و صفی از جرایم بر طبق تقاضای معجزات تجارت
بماست به بدایت او امر الی و از تجارت از منشیات به دلات گمان نوازی خطی
و نصیب کافی کرات نماید و از تقدیم مراست شبانی و از قدم بر لازم باسکای که مقصود از
سلطنت و زمان روایعین البیت و شوکت ایست بهره کامل غایت و چون
بر وجه کلیم با نظام صبیح اللفظ حسن العین بهجت ترک نشی - ~~مهر کامل غایت~~
~~و از وجه کلیم با نظام صبیح اللفظ حسن العین بهجت ترک نشی~~
کلیم راع و کما مسرول عن راعیه روزها کمال لایق قدر مکنست رود و در سرش
فصاحت شود و دست کاتب از منوط باری در اصل توفیق حق آن مربوط باید داشت
در رسیدن به هر خرداری با تقضای مقصود و قه فاما ما یمنع التمسیم مکنست فی الارض
تبادیه آن منوط باید شناخت پوشیده نماید که از کمال و در او و اتحاد آن ملک شود
آن دولت را از خود میداریم و لایق که تحقیق این معنی از انجانب لطیف اولی خواهد
بود و با مرئی نگارش میشود که معلوم بر افاضه و لدانی است که التجای یار و نادر
عالم ران خان ابراهام لودین درگاه آسمان جاه اضطراری بوده و اختیار
چند در برابر جمیع احکام صادره از آن سره سینه از فرستادن بر غیر و آن حق
و انصاف و اطاعت امری سر بر نزد جای تن بود که به بهایی شناختار و بیای
رسان آفرین رفیع دخیلین جلوه داری چون بر خلدان از یافته سرای و بر نه
و ادای و کونا که از نزد و برات در نگارنگش و بولات نمود و نشان حضور شست

خاندان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرمی بیکران و حشری عظیم فی بایان باسیا تا دوزخ را بند و دست در زیر خون و در میانهای در
این شوکت و بزرگواری خیار در توئی خانه سنگینی و خزانه خارج از قیاس ششیمین بسواری فرود
سعادت خند که امکار موی به صورت بخیر رفته با هر دو دولت و غوغا ناه صفت بر وجه
شولت نمره دو جلال است با دست نروده مراد غشی لقین فرود ویم بالکه راه از کثرت شیب
و فرزند طلال و اقبا ننگ صواب جمال و فروغی و باد بیعتش بسیار گریه و مناک و شور
که از خود بر کسل طحل بر فتمرتیه بود که نظر خند در عبور بر آن کند و کرده ابنوه از بیدار
جایک دست و کلند زنان جالاک و صفت در تسویه راه و تصیف آن در بر صفت نام
و که نام داشتند و مبارزان زهرت شمار جلال کیش و مجاهدان فیروز زنی و کار سفت
اندیش که جان بازی در راه خدیو حقیقی و خداوند مجازی سر بایه حصول سعادت
نتیجین میدادند و مگر در زم و زخم قدیم خدمت و فیضی محفل بزم می شمارند رای که
چون نظر باریک بینان دقیق بود مثل حوضه خوش و سیح انگاشتند و صبر نکرده و انتظار
بسرده برفت میزد و صبر کننده بدست و صبر بر داشتند و در خدمت کرامی انرفیع القدر
عالی نشاند ایامه نمادی اول داخل ملک خشن گشتند و خضر سلطان خلف ندر محمد
خان که در طایفه قندهار که گنیمت بد خشان است بود و التاج بدین درگاه آسمانها که بناه عالمها
است آرد و به این امر فرودین حضرت تالیف عنایات و اقامت مملکات کامیاب است
بسویان جوی از لشکر ظفر اسلام قلعه کبیرا سرسرای صفوی کرد و انچه و تبعیه الحار
سیر خدیوئی که در جوار طوفان خدمت است غنیمتی و عیشی داشت از چشمه آبهای خندان
رحمت شاد است و صبری بر آن لبه عبور نمود و قلعه بیرون بجای و جالاک و جلای و
خبر ساخت و چون به تخریب درونی برداشت قیاد میرا چون که از جانب
خدیو در آنجا بود و بعد از اعتقاد و عقاید و موصوف از دیدن بیگانه ای که اقبال
خندان و لکال بر تفرقه و عدم تسلیم بود از آنجا که جاده و حلال اما از طایفه و
راست و دولت خوانان نمره و در ملک سیرکان این ایستان ملکشان مستقر گشت
و بجایه اندکی و چون باری و دیگر طایفه و لایق مملکت مسطور و غیرتیه و فیضی که

[illegible]

در
واقع
پایان

(۹۲)

حسن اقلیم یافت و ولایت بلخ و بدخشان با جمیع قزلباشان و مضافات آن در هر طرف
و فساد و بیکه خرابی و بی ثباتی و اذیت بود و در موافقت قریب کشتان و دولت
قبایل و بیابان شمرکت و اجمل کشت و در زمره و قتل و لشکر کشی و بی ثباتی
در عرض یکماه چنان فتوحات بزرگ و تخریبات مسترک بنیان و لشکر و سبکس
فاصلت دول را تصور بکنش عاجز باشی بر چه تمامه و خوبی بر چه زیاده تر و
نصیب سر اسرستان سر ایبانیان کز دیده اسد کمان این فتح نمایان را کمانه روزگار است بر شایسته
شد در گاه و خورشید با کس که در اندیشه فتح سپه بینه و بخار را از انقیاب گرداند آیین یار رب العالمین این نامه
میرغزوان دانی محمد زلف ایبانیان که بر امانش عروج فیض و افضل رسواش خان رخسار و ده
و اقبال است محو شمس است رخسار را سینه الاعتقاد در سلان سیک که از خانه زردان معتقد
این درگاه آسمان جاه است فرستاده آمد چون از آن که بر تخریب امان این کتاب سبکس
دیگر امور نیست یقین که کسی از تبلیغ بی توقف و جفت انفراد جو انداخت حدیثی امان
و آگاهی با جادوی جویدار لطف رحمانی سر سر و زلف و آیت و اسناد و دفاتر بادشاهی خدمت
نوحیدری چون بموجب حکم جمیع اعیان عالم مطیع خدمت و جباری با سر کار کورده و مضاف
صبر و ایثار و جفا و غیرت و استقامت و شکیبایی و جوارحیت و جوارحیت کورده و غیره متعلق است
را بر فیضی القاب عالیان مانت فیض جناب القاب القوی فیض باور که کلمه و در علم و غیرت اراده
دیانت در استیج برداخته با آبی پسندید با مقدم رساند و در خدمت و در علم و غیرت اراده
بان و مدد قلوب است آن فرقی و خدمت و خدمت زمره و شتابان و امانیت طرق و
مشایخ و امداد و اعانت کاشتهای حاکم و در آن مقام تحصیل زردان و جبار و در علم و غیرت اراده
طالبان حال خالصه سر و جبار و در آن مقام تحصیل زردان و جبار و در علم و غیرت اراده
یکری بنام نمایند و جبار و در آن مقام تحصیل زردان و جبار و در علم و غیرت اراده
تدعین کند که در مقام آگاهی داخل نمایند و جبار و در آن مقام تحصیل زردان و جبار و در علم و غیرت اراده
با عالمی و جبار و در آن مقام تحصیل زردان و جبار و در علم و غیرت اراده

از کثرت نوشت چند بیکدیگر مقدمان و بعد از آنکه هر وقت که بخواهند دست آورده و با صلح میگویند
که از هر دو دست را با یکدیگر و با شایان خود با مال گذری و حقیقت دارد و در بند و بر تقدیر با صلح و خلافت
از عالم بگریز و اگر از شقاوت جلیلی با صلح یا نماند بر او خوش بماند و در تنبیه تا واجب باشد
نماند و در عیال و آزار نماند و غنی که از مواشی و غیره بدست آید با صلح بماند و قبیله ای
ستند و جنگی کنند مگر در دار الحرب باید که عاملان و رسیداران و جویندانی و کارکنان و دارالامان
و نزار عالی محال شود که شایان را از خود جدا بر کثات نماند و در دست تقدیر میسر است
اجرای امور مضاعف از جهت قوی مطلق شناسند و شکر شکایت او را در باره خود با موافقت
بندارند و در نیابت باید نهایت و قدری شناسند اینها سند چون بر حسب حکم جمعی مطلق خدمت
بر کثات سرکار فلان می اعمال صوبه فلان در تعمیر فلان خان بفلان تفویض یافت که بواسطه
اینجاست از روی دیانت در رتبه قیام نماید و در بندیت مبطوط و ربط قلم و قلم مقیدان و
و تنبیه و دست بر آن و حفظ و مراست در دست فلان و مالک فلان و امنیت طرق و محال بر
نموده و در عیال و در طلبان با نماند و خالصه تغیر برای تشخیص حرم و قطع حصار و بدست قبیله
که فلان بندوق نماند از فرقی می فرودان لکار بر دو با نماند بندوق سازد و کند که بر او بی بند
نماند و بد بیکار را از کثیری قیام نمایند باید که محال محال قبول داران و رسیداران و جوینداریان
و کارکنان و کارکنان نماند و شجاعت و شکار شایان را از خود جدا بر کثات نماند و در دست تقدیر
تقدیر میسر است اجرای امور مضاعف از جهت قوی مطلق شناسند و در صلح و حرم
حرم او که بر آید شکر و نظم و مصلحت محال نماند و با بیرون نماند و هر که از مقیدان را که
که حرام است از شاه و مردم میسار و در محال مطلق میمانند و در عیال و در نیابت قیام
داشته سند خدمت است چون بر حسب حکم جمعی مطلق شناسند و در صلح و حرم
بر کثرت فلان تا هر کار فلان مضاعف بماند که در غیر فلان فلان از خود جدا بر کثات نماند
سال چهارم کماله ملاقاتی بدو بر سر از فلان آید از کثیری تفویض یافت که بر او بی بند
در اسم ان از بدیاری است و دیانت قیام و تقدیر نماند و قیام از دقایق حرم و در نیابت

نکند و در با کافیه علماء عامه بر این سخن سکوت می کند و بیک نعلی آورده و در دیبا آباد لای و در
مهری و کثرت زراعت آن محل از آن سیح لکار بر دو سر رشته کافیه دین خود را بر من
بر غیر خانه و الله میفرستاده باشد و در یک در حاصل آن می تحصیل در آمده و تحمل فوط در شود
ان و جواب بر این معانی الله با بر داشت نزد فوط و در باقی مانده بآنی مقرر نموده خود را
و بگری تا کعبه کند و در واجب آن می تحصیل نموده و تحمل فوط و در نماید و در بگری که رعایا
بطرف خانه میارند و در حجت آن میفرمود و دستخط فوط و در باقی مانده و هنگام سیاحتی و اهل باب
مکان حجت با محو گردانده و کوی مالو اجبیری بعینه نیست و بالا دیت و تحصیل در ای و
دیگر ارباب منوره و منوره بارگاه و الله است بگری و در میان دقا و نکوبان نیز فرغش کند که در
در صورتی چیزی نمانده و بر تقدیر اخذ و جر حقیقه نویسد و آنچه کاشته بی فاخته از
از تحصیل سیح خریف متعلق خالقه و الله تحصیل نموده باشند از با التفان کردی بازتاب
و تحمل فوط و در نماید و در میان و در میان دقا و نکوبان در رعایا و فرمای
بر کس نهاده و در حجت از ای متعلق دانسته و در منحنی و صلاح و صواب و در رعایا
از بیرون نزد و در دست تقدیر او را در اجرای امور مضاعف و بجز دست قوی متعلق باشد
و در رعایت او را در باره خود مؤثر نمیدارند و در یوانی چون بوجهی جامع اطلاع نیست
و یوانی مورد اختلاف اند و نمیرند از ابتدای ظلال لغت و تقوین یافته که بدو از هم
و بجز دست که اینجی بر داخته تنفیج مسامحه و باز یافت مطالب و وقت نماید و
و در زوئی و عمومی و در داخت بر کثرت مسامحه تقدیم رسانند و محافظت از آن نموده
خود نیست از احتیاط لکار و در کعبه ای سند معتبر لغت نزد و در یکی که از تحمل فوط
داران و دیگر و در کعبه خانه و فایده معلوم قبضی از فصلی آن یکسانند و فوط و در آن و
و غیره و در آن عمل عالیه دارد شود که اهری از آن در جرات بر اهل ابواب میسر
و معصوم در گاه همان نامه ننشاید و احتیاط بعد از تقاضای بر کمال تعلیمات و در رعایت
و در کافیه علماء اصحاب تحقیق در آورده و بر چند نفر کس بر آید و سیر کافیه کس است

سم

از حاجی خانی و بعد از ظاهر شود عقیقه آن و در حضور سید که بجایش و دیگری معینی کرد و
و با سنا و در دربانان مقرر سازند که مسجد نقیاد و نقاد که در آنست باز نه سال تا حال بیست و سوم
نزد عیال طلب باشد در موضع با قید در جمیع حال که ایام تشخیص آن نموده باشد تحت سیصد
پنجصد در فصلی عمال در محال در ابتدای مسوره و عمل رسانند و زری که اهل نقیاد و نقاد در سال
در سر کار بر عیال نخواهد باشد و در اوایل توزیع محصول سال گیرند و در مدینه عمل احوال بر عیال
آید باز خواست از دیوان و این خواهد شد و نسخ و دیوانی و دیگر کاغذ بقاعده مقرر در دست
نموده بدفتر خانه محلی ارسال دارد و باید که متصدیان محلات و جو دربان و قاضی و کتوبان و دیگر
المصوب خدمت نماید از محلی الیه متعلق دانسته است تصدیق او را و احوالی امور مضامین
آن توکیات نمایند و در سخن و صلاح و حواصی بدین اثر الیه بیرون نروند و نکات محلی بر او در بار
عوض نموده اند و در دست حسب اطمینان از خدمت امانت برکنه طایف انصاف
بعید بجا از تفریق آن از ابتدای فصلی که در محلی اطمینان حسب تقوی یافت و با کاد و
بغله بر ایا محلی که در دست است و در از دیوان و دیوانی و محلی نماید و گاه در دست شخص را و
ضابطه بدفتر خانه و الله رسانند و زری که محلی فوطه در دست و محاطت آن و اجاب محلی که در عیال
الیا با بر دست نزد فوطه در ابائی باشد صده و در شمس و دیگر و زری که محلی که در مطابق تشخیص
متمم در او و مبلغ که عیال بقوط خانه عاید سازد چیست آن بهر خود و دست فوطه و در عیال
در خانه و محلی با و حسب است و بلا دست و غیره چیزی است و جو دربان و قاضی و کتوبان
نسخ نماید که سولی و سوز مقرر میسر نماید و باید که عیال در میدانی و جو دربان و قاضی و کتوبان
در محلی با برکنه فوطه در دست و در اب متعلق شناخته از سخن و صلاح محلی او بیرون
در دست تصدیق او را و احوالی امور مضامین آن توکیات نمایند و در دست حسب اطمینان از خدمت امانت
بعید بجا از تفریق آن از ابتدای فصلی که در محلی اطمینان حسب تقوی یافت و با کاد و
بغله بر ایا محلی که در دست است و در از دیوان و دیوانی و محلی نماید و گاه در دست شخص را و
ضابطه بدفتر خانه و الله رسانند و زری که محلی فوطه در دست و محاطت آن و اجاب محلی که در عیال
الیا با بر دست نزد فوطه در ابائی باشد صده و در شمس و دیگر و زری که محلی که در مطابق تشخیص
متمم در او و مبلغ که عیال بقوط خانه عاید سازد چیست آن بهر خود و دست فوطه و در عیال
در خانه و محلی با و حسب است و بلا دست و غیره چیزی است و جو دربان و قاضی و کتوبان
نسخ نماید که سولی و سوز مقرر میسر نماید و باید که عیال در میدانی و جو دربان و قاضی و کتوبان
در محلی با برکنه فوطه در دست و در اب متعلق شناخته از سخن و صلاح محلی او بیرون

[illegible]

به جهت انان محال تحصیل و باید بر التخیل اذعانید و در امر خود در علم و نگاه در زندی بسیار
نگهید و دانند سند در علم خزان و سنگی است تصدیق ان مقامات و عجز و فقر خزان عامه
سیرت را که چون علم بر علم عالم مطیع بر رفتن جوین سیادت و ذلت پناه دادن دار و علم
خزان مذکوره از تغییر فلان بفلان توفیق یافت تا بلوردم و در اسم خدمت مأمور و ز روی
در اسب قیام و اندام نموده و قیقه از دقایق حرم و پیشیاری غیر می نگار و در انچنان کند
که در امری از امور آن محال فرو کرد و شیخ بوقی بنیاید و چیزی بی سند معتبر و توان پسند
نمود آنچه از محصل بر کلمات محال سیر و دیگر وجه بخزان مسطوره آمد بی شود موافق مطالب
مقرر و ماعده معاینه داخل حج کرد و در بدعت احداث نشود و بیاید که از راه را در آن
محال مسطور دانسته از سخن صلاح حبابی او سیر و دانند دست تقدیر او را در اجرای امور
مضافه انجذنت قوی مطلق شناسند سند متصدیان مقامات عامه و در احکامات
شایع نا بایده اند که چون بموجب حکم کتبی متفاد خدمت خزان از می خزان مذکوره از تغییر فلان
بفلان مقرر و مقرر گشت تا که بنیاید بلوردم و در اسم خدمت مأمور و ز روی راسته و
دیانت قیام نموده و قیقه از دقایق حرم و پیشیاری می نگار و در زری که در حاصل کلمات
خالصه توفیق و تحصیل مطالبات و دیگر وجه بخزان عامه مسطور عاید شود و از با انفاق
دار و عهده نگاه داشته گشتن و بستی با اتفاق می بنموده باشد و یکلام بی سند معتبر و توان
پسند حرف ننماید و بیاید که خدمت نموده بموجب امر متعلق دانسته دست تصدیق او را
در اجرای امور مضافه انجذنت قوی مطلق شناسند سند سیر و در پیشیاری می نگار و در زری که در حاصل کلمات
موجب حکم کسان متفاد خدمت توفیق اری مندی بی حکمت او و شور و اقو به متفاد انجذنت
اگر بیاد فلان مقرر شده تا بلوردم و در اسم خدمات مأمور و ز روی دیانت و در است
بر داه و قیقه از دقایق حرم و پیشیاری غیر می نگار و در چیز از محصل مقرر و در
توفیق و در اتفاق و توان و در و عهده و من و در احتیاج تمام نگاهدار و در یکلام
بی سند معتبر و توان پسند حرف ننماید و در زری از عامه مستفاد انجذنت در احوال خاصه و در
این خزان مسطور توفیق احوال شناسند باید که تصدیق ان مقامات محال سیر و در عهده و در
را توفیق در محال مسطور دانسته دست تصدیق او را در اجرای امور مضافه انجذنت و در

و انچه در آنجا حاصل نموده فراموش آید بر رانجیل روانخانه و یکبارم علیحدگی اندازند
بسته بکسی و شکست با هم تصدیق آنست بینه نخاس در آن ملک کابل آنکه چون بموجب حکم
چهارم خطای کتبه ز قاضی خدمت اینست بینه نخاس مذکور در تغییر طلاق بطلان مفوضی گشت
تا که اینجایی چون در دوسم اینجاست بر دواخته در روی دیانت و امانت رسته و در دست
تقدیم رسانند و با سودگران و دیگر علم و فقه سلوک پسندیده نماید و در ضبط حاصل از آنجا
از خزانه واقع بگویند و زری که از محصول آنحال بخرید از خود محفوظت آنرا بر آنند از
عمیده مبلغ که در این اقال با برکت خود بخوبی در باقی مانده بر دواخته رسانند و در اقاله
دار و دواخته مشرف خزانة عامه عاید گردانیده قبض الوصل بخرید در بداند و نگذارد و بخوبی
یکبارم با سنده معتبر صرف فرزند نمود باید که اگر از این مستحق انجام دادند و نصیبی دور
در اجرای امور اینجاست قوی دانند سنده خدمت در این کار و شکست با هم منسب آن
مستحقان معاضه محال سایر بود اگر آید که چون بموجب حکم چهارم خطای خدمت در روی
محال سایر بر در تغییر طلاق بطلان مفوضی یافت تا که اینجایی بلو از دوسم خود را مقرر
در رسته تمام نموده و با بیان و دیگر علم و فقه را سلوک راضی دارد و در ضبط محصول آنجا
مقرر در خزانه واقع بگویند و زری که از محصول آنحال فراموش کنید از اتفاق این بخرید و نگذارد
راضی گردانیده قبض الوصل بخرید از خود محفوظت آنرا بر آنند از
را دار و دواخته انجام مستحق دانسته دست نصیبی دور در اجرای امور معاضه اینجاست قوی
مطلق دانند در صلاح محالی صواب بدو بیرون نروند و سنده خدمت در این کار و شکست با هم
تصدیق آنست بینه نخاس در آن ملک کابل آنکه چون بموجب حکم شریف
مستحقان معاضه محال سایر بر در تغییر طلاق بطلان مفوضی گشت تا که اینجایی بلو از دوسم خود را مقرر
مقرر در رسته و رسته که سنده و فقه از دقایق غرض و بوسیله از محال راضی گردانیده
و احتیاط تمام کنند که در معاضه آنحال فوت و فرود گذارد و بوسیله تمام دست
کاغذ را به خط مقرر و قاضی در دست نموده به دفتر خانه واکه بفرستاده باشد

سیاه که خدمت سلطانه بمنزله الهیه مقدر است دست تقدیر را در او در جرای امور
 معاضه انجذبت قوی دارند و سنجیده حیرت معانی است در زمان غفلت و بیادان با نقایص محفوظه
 چون در بویاله بعضی اندکی ارفع رسیده گزیده در آن که کسب زرقوت و وقوت عیال
 او زیاده نباشد بموجب دستور شرعی از وجوبیه نباید گرفت لهذا در برهه رعایا کسب
 زراعت دارند و در زرقوت و تخم و کاد و انبار بر فرضی است طلب بر سه نوع یعنی در زمان
 میشود اگر مطابق شرع شریف حکم مربع در باب عدم اخذ جزیه آنجا که حاد در زمان
 نال و کسبیه خود که آبادی ملک و امان رعیت است مشغول باشند و در آن که حاد
 و زیاده فوج در آن و اخذ جزیه خلاصی نیند یکم جماعت حاد در میشود که سوزنی شرع
 بر اعران نیست اخذ جزیه تراحم نشوند و از تعلقه در آن وجود ویران و نال و کسب در آن
 و امان و اهل حرفت و دیگر ساکنی قصبات و قریات مطابق شریعت مطهر جزیه باز
 خواهند یافت چنانچه در بنایای داریست و آنچه دست شده و شرح آن در همین
 رقم یافته جایز آنکه مکرر شود که از وزارت بنیاد در تعلقه دیوانی خود مودنی به شرح
 قصاص جویان بوال آید و نیز از همان جهت اخذ جزیه منوطی نشوند و حاکمیت باشد
 و در دیوان در باب امور داریان مکرر وزارت و رفعت بنای جماعت رعایت
 مستحکمه غفلان همان نیست چنانچه در کتب سرکار عالی نواب تدبیر القاب
 عالیین تأیید جناب پادشاه زاده نامند که حکار و الا لایالی تجارت منظر نظر حضرت
 آنکه کار خود را ناهید دینی و دولت قوه با و هر ملک و ملت بهمان وجه صریح است
 و اقبال کرنی نمره شجره غلبه و حلال دره التاج سلطنت علی و در هر العقده خلاص
 نوری صیقل انکار رعایت الهی مطیع النور در حقیقت حضرت شایسته جلیل القدر
 شیخ است انعم الله علیه رفیع المکان فریخ و دو دمان محمد و کریم ظاهر شود که رعایا مال
 از غفلت و دیگر کمال اقطاع آن غرض ناهید دینی و دولت در هر انجام مسأله و کسب
 جمع و کرد و در مال محتاج باشد و امانت آن وزارت بنای الهیه مکرر شود

که مدد معونت عاملان محال نکرده را بر خود واجب دانم و دانست نوعی معاونت نماید کم
جایگاه عاملان آن محال بود احسن صورت انجام باید و نکردی مال بر وقت شود و واحد
نمود و سبب نماند در دنیا تا نگید دانسته است مطر علی بن برادر چون یاد شد که در
دو توبه لا بر نفس و در رسید که مقدر بودن قانونگویان در بر کنات مالک مجرور و از انبیت
قائم بر رسوم مقدر نیامده و بر سبب و در سبب و دولت خوابی و در خدمت رجوع قیام نمایند
و مسامحه می نمود و نگار برده و در پیش آوردن بر کنات بحسب کامل و اگال بگوشتند با و عیون
معین در اینجا اکثری از شوی نفس اماره و عادت رسیده طریقه دولت خوابی و جزایر
از دست داده عاملان را که بهره از تفریح و مال اندیشی ندارند و یا از فریب و حیل انما
بکمی نیافه اند با قاصد و در اینجا چنان محض از برای حصول مطلب است که با خود و
بره متاخر در اخذ حصه میبوند و اگر عاملی از اعمال توفیق خدا و از حرکت و تعظیم انبیا
فریفته نمیکند و در مصورت ذمیداران متغلب را بر راه ساخته نموی غیر و فرساخته
از جوهره ذات اهل در آید یا مال و صاحب فرستادن برای فریاد میبوند و بجز از این
چنانکه در متغلب در میان اعمال و در ماصدق است بحسب ظاهر خود را جبر و خواه و انموده در مرجع
و واجب مبلغی کلی بهینه آفت و کرد در تعلقات خود ذمیداران متغلب نیستند و در انما
چرا گرفته از شتم لازم الا در جم اکثری باقی نگاه میدارند و هنگام طلب شکایت تفریح
میدارند و چون اخذ و جبر عامل بی صلاح و ساریش آنها بیش نمرد و مجوز نقصان مال
سرکار نمیکند و درین دیکه را آن کرده تمام کرده عرض آنکه ملا حظ باز پرس و دانسته
تعیین نمیدانند و در جم ماصدق نمیکند و بیانات جمعی که این دستور عمل
آید حکم جمیع عاملان و صاحب کرامت یافت که بر عاملی که بعبت متغلب و لغت و غفلت
شود و در آن یکی از محال و در اخذ و جبر و در یک باشد و در این میان
نمانند تا عبرت دیگران را

۱۵۱

چون موجب علم اند و در

آپری علی خدمت تحصیل مطالب سرکار و الا که بر ذمه زمینداران و غیر هم برکنه جوی کرده و
یک برسات متعلق به حور الالباب لازم الادی است بسیار یک سید عبد الوهاب تقی نفس
بلوارزم و هر یک خدمت مأموره از روی دیانت و راستی قیام واقعه در زبیده مطالب
سرکار و الا که موافق تقی که در انوار جد کار مملوک است و باد حواله کردیده از جماعت تحصیل
در آورده موقت دیوان صورت بخیر از عالمه حور الالباب عاید گردانند باید که عالمان و در علم
فلسفه برکات مذکوره خدمت بطریق اریه متعلق دانسته در تحصیل زبند کرده از ان قریه
و اعانت سید مذکوره بوجه اتم ثانیه سند است چون بموجب حکم جناب
ازم الانقیاد واجب است خدمت بختی کری و واقعه بر یک برکات سرکار سورت نام حور
بجز از تغییر فلان بفلان تقوی فانی سبیل منار الیه اگر بوزنم و مراد خدمت مذکوره
از روی دیانت درستی بر لایحه آنرا بوجه پسندیده و طرز زبیده بتقدیر میسازند و تقوی
بنیان بمصداق ان تعینات انجا از روی دیانت و راستی اوراق جوی استصواب ماطم
مسأله آن سرکار ملاحظه نموده و نقل را بدیش خود نگاشته است اجماع خود را نام مذکور بر کمال
دارد و همچنین وقایع و سوانح برکات سرکار بطور از روی اوراق نوشته بختی مذکور
و الا که بفرستاده بشد طریقه مصداق ان تعینات انجا که مذکور الیه از بختی و اوراق
نگاشته اند دست تقدیر او در اجرای امور مضایقه انجمن قوی مطلق شناسند
مستند چون حسب الظلم الانشرف الی العیال خدمت که کورانی قصب برکنه محمد آقا عرف غار رس
و میر محمد کورانی در بای کنگ متعلق بقصب مذکور از تغییر محمد بن حسین بن حسین آقا بنز یک
مقرر و محض گشته که کابینه بلوارزم و هر یک از روی دیانت و راستی قیام واقعه مذکور
و غیره در دست ضبط و ضبط کند که در وقت مذکور از روی اوراق نوشته و سکت انجا که مذکور
بیشتر خود مشغول بشود و هیچ کس بخت خیانت گرفته اند در راه محبت و حق
انجا بموجبی که مذکور است انجا که اوراق مذکور
و غیره بخت شهادت و از عا بران مذکور
بجزی بصدقه بمصلحت بموجب

حکم آنکه منصف است نشانه و علامت را هم کند و که زیاده از آنچه ملاجی از عاقلان خوانند
 و احتیاط تمام کار برد که منصفان و مقدران از معا برادر و عبور نمایند و باید که منصف بانی
 عقد و فعله خالی از هر شائبه را از کتبی و دیگر چیزها بدست تقدیر او در اجرای امور معاضد
 به خدمت قوی خطی نشانند درین بابا که دانند منصف در این است چون عیب **الحکم** **اللاشراف**
 دیوانی است که طرف دیگر همراه امارت و بابت بنای ایالت و شهرات و مشاهیر حسنی و عالی
 تنبیه منصفان خود را با متعلق و شعاعی گشته بر وقت محمد موسی تقوی بانی است تا باطل
 و در هر یک از این خدمت که اینجاست بر داخته اند از روی دیانت و رستگاری سامان و سرانجام
 و طلب نقدی مردم موافقه خطاطی مقرون به مناد معتبر نخواهد نماید و سر رشته کاغذ متعلق دیوانی
 را بر طبق فاعله و دستور به قریب رساند باید که منصف بانی است و دیگر علامت منصف
 مطهر است از دنیا و دیوانه انداخته و از دم دل و احق خدمت مذکوره را بموجب الوتعلق نشانند
 و دست تقدیر بانی است از ارباب اجرای امور معاضد به خدمت قوی و مامون دانند
 در این خدمت و شکی نیست که منصف بانی است علامت و فعله در این خدمت و احوال و احوال
 بدان آنکه چون عیب **الحکم** **اللاشراف** **اللاعی** خدمت شرافت کمال آنکه در موافق تجویز وزارت
 بنابر محمد رحیم دیوانی از طرف از تخیر ملان و شایسته است تا به منصف معوض شده که بلام
 و در هر یک که این خدمت از روی دیانت و رستگاری بر داخته و فیه از دقایق حرم و
 فردا داشت بنمایند و بی تردید است که که احد بر حال تعلل و لغو نباشد و در هر یک
 تا به روز و عیار مسلک شود و آنچه بهر جهت از حاصل آن آن حال آید می شود و در داخل
 تا به یکباره به هر سر رشته کاغذ از آن احوال و در دست نموده و دفتر خانه می آید و در
 و مشردین را به شکر و راضی دارد و بسیار است از ارباب و مشرف و محال در این روز و در
 آنکه است را با و متعلق نشانند و دست تقدیر او را در اجرای امور معاضد به
 قوی مشقی دانسته از منصف و در هر یک از این خدمت که اینجاست بر داخته و رستگاری سامان و سرانجام
 بیرون نرود و در این خدمت که اینجاست بر داخته و رستگاری سامان و سرانجام

۱۵۲

چونزه که توانی دانندی نریخ تنها کرد و قدر اختلاف شما بجا نباد اگر چون فی الجمله لازم
آید ای خدمت دایم و نریخ چونزه که توانی و این نریخ مندری تنها کرد و اختلاف منکر در
تغیر ملل نظدن تعویض یافته سبیل مریخ بلکه کاسینج بلورم و در کم خدمت نام و در
دقیقه نزد قاتی عزم و در خیاری نامری کند و در کمال دقایق این را در نظر خود و قاتی
بر انداخته باشد و در تشخیص نریخ اطمینان احتیاط نماید که تفاوت در آن واقع شود
چون باران جور و نقدی نرود و در یکی گذر محمول تنها که بضابطه مقدر محمول در آنجا فرام
آید محافظت آن بقاعده معاینه بعد و در دسته انزباتفاق دارد و در شرف خبر دانسته
عبارت راجع گردانیده قبض الوهمی بخوبی در بر نماند و بگذارد که بخوبی در یکدم بی سبب خبر
بسم نریخ نماند و در هر چیزی در میان الال یا بر دست نزد خود بماند یا از خود دست
یافت آن بعد و دست باید که خدمات بر قور رایت از آن بصره معاینه در دست
نریخی او را در امور مضایفه خدمت قوی و مطلق دانسته و در دست
متصدیان معائنات بهره آن روی آید در اختلاف شما بجا نباد اگر چون فی الجمله لازم
آید ای خدمت دایم و نریخ حال گذر از تغییر ملل نظدن تعویض یافته کاسینج بلورم و در کم
ماحول در روی دمانت و در کج تمام و اقدام نموده دقیقه نزد قاتی عزم و در خیاری نامری
نگردد و در بجا نماند و در علم و فعله انجا سرگسندیده و معائنات نریخ در هر دوره در دست
آوردن محمول بضابطه مقدر و قاعده معاینه و در آن سبب که در محافظت نریخ در آنجا
در حال محمول و بگذارد هیچ شود و در بر نماند و در هر چیزی در میان الال یا بر دست نزد خود
نماند و در دست نماند و در دست نماند و در دست نماند و در دست نماند و در دست نماند
ایم گردانیده قبض الوهمی بخوبی در بر نماند و در احتیاط تمام کند که در محمول در محاملات
در دست نماند و در دست نماند و در دست نماند و در دست نماند و در دست نماند
دست تقدیم او را در اجرای امور مضایفه خدمت قوی و مطلق دانسته و در دست
در دست نماند و در دست نماند و در دست نماند و در دست نماند و در دست نماند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خدمت معنی احوال ساری عید مظهر بودی تجویر ذرا هست نباه سید محمد دین صوری آقا
 و شیخ مآب شیخ عبدالقادر اغانی برکنه خود کاد بدید پس و نین سرکه مغز کشته و طای
 اسدای اینج مذکور مقرر شده که آنها نظا خدمت معنوی محال اندیده و سرکه و سرکه کینه و سرکه
 میو باربان بصدقه دلالی از میو باربان بیافته باشد و کما نیخیه مبلدند و در کسم خدمت معنوی
 از روی قیامت و بسته بر داخته قیمت باید در از زعفران واقع نماید تا تقاضای در خدمت
 حاصل لوقع نماید که در صورت ظهور تفاوت از خدمه آن خواهند برآمد و میو باربان
 در علم و فله سواد میسر مقرر طبع و لوقع نکند و دلالی را بطریق قدیم خدمت مذکور به صرف
 شوند باید که در آن الیه ثانی را خدمت معنوی محال مقرر نشناسند و
 در شکست با هم تصدیقان مهمات بندری چو برکنه حقیر آید و در اندر می و کدر با آن
 از برکنه مذکور تا دار الخلافت مشایخ با و اندک تجربه شرف اعلیٰ میسر و وکیل امیر المومنین
 چو برکنه در رومیه و که که کلان کرده برای عمارت حویلی آن عهده خلافت واقع و در
 طایفه شنه التماس بنیاد که شکست نام آنها در با عیدم فراغت مداد در آن رحمت شود
 لایحه انکم جهات طاعن لازم الاتباع شرف صد دریافت که کلان وکیل آن در کی سلطنت
 در آن درون چو بگوید که در کوه کلان حرمیده میارند فراغ نشوند و بعثت خاص مشور میگرد
 و ملایط نه بنده در سواد نام در آن در شکست با هم بعد از آن و کدر با آن و
 و متحققان طرق و میو برای در کجی از آن میو کیسان بی بی مقرر داده
 اند که چون شجاعت با هم بیکت بر در و در نشو و حسب العلم الاعلیٰ بی بی با مارت در است
 پناه از نسبت خان نام حرم مذکور میو این نام در دارت و منفیلت شکاه قاضی فضل
 الرحمن در برده سرکار کور و کلور بر کجی میو لایحه نوشته میشود و این نوشته میشود
 که برای سواد میو است از این سبانی بی نوشته میو به خانه باب جدید سلطنت تقدیر

[illegible]

۹۵

[illegible]

[illegible]

باقی مانده به شمس و سحابها حاکم باشد و قاضی آن در عید باقی برادر بازخواست نموده از پاسدار
روزی و در آن روزی طلبت نماید و متوجهی احوال او نشوند باید که در اینهاست بحال کس
شریفه متعلق بدین حق در طبق حکم دفع بعمل آرند و باقی دهنه زور طلبان را بر سر راه محمودی
مال واجب باشد بازخواست نمایند و در این باره از آنجا که حکم است
چنان مقرر شده که هیچ یک از افساد و کرد و در بیان محال خالصه شریفه فریاد بکند عید
خود را تا آنکه مالکان سرانجام مسائل آن بواقع نموده مالکند از این نمایند و صلاح اچاره بینه
بادشاهی و متعلق خود و جو در بیان و قائل و نگویان مقرر نمایند و در احتیاط و خبر در این
بکار برنده گردانی جامع لباس و تدویر لباس اچاره بنام دیگری نموده خود متصرف
در کس و جو در بیان و عجز موضع ملکی در دست باشد با و تدویر نماید که از روی آبادانی
رشته و مال واجب را در این و در بیانی که برداشت تا بسبب برنده بودن باقی احوال
ز با اینهمه در اداره باشد از اینها مندی مالک در اچاره ششخته غیر از اینهای بنای
جو در بیان و غیر هم باشد و متکفل آباد نمودن آن حسن برونه انداد و تقادی بر عاید
جمع مناسب نمایند و در اچاره را موافق قرار داد و بگیرد و مستاجر را بکند نماید
زیاده از نصف را از اینها باشد تا بکند برین ماده بر طبق بر این معیله عمل آرند و
نمایل در این راه کاشتهای جاکیر در آن و خود در آن در این
برگزینت در در احوالات بنای همان آباد تا پیرس باری آنکه چون از این نگاه خلد و صانع
مستجار و غیره قریب الی همین شده اند که در آن برگزینت مالکان باری برگزینت باری رفیع
نزد الی بار حرکت اقبال منازل و در جانی مناسب است و عطف در آن باشد و قرار داده بر
حال تمام و کامل است و در این ملک و در این ملک و در این ملک و در این ملک و در این ملک
سازد و در باری را در بیک در برگزینت عادت نموده منازل راه و شکار و خود مستحق
فی الصدد و مقرر ساخته بیدارگاه و جاه آمده حقیقه را مقرر فی احوال برگزینت و علم

[illegible]

[illegible]

منزومہ

WILLIAMSON

۱۵۹

شماره شصت و هفت ساله اجور گشت بدینکه چون برضی اللعلی رسید به محرابه فکر
خدمت و کارهایش و سرکار فیض انار و داروغی بیت المال که مقدر بنسبت
و حجب و خراج شرف و قدر یافت که خدمت و کانت شریف کارها و خاندان را با چوبی
و جالب خدمت داروغی بیت المال محرابه بنور عیش و شادی و باه و فضیلت و شکیبایی
عبد طری خلف شریف بیت باه انادیت و اعاضت و استکانه اقصی القضاة و اهل
مرحمت فرمودیم تا باوریم و لواحق خدمات مأموره زر روی دیانت در این خدمت
در قیقه زر و قیاس حرم و خوشیاری نامور میگذرد و اموال سوغی لا و ادرت و غیره آن
متعلقه بیت المال را از قرار واقع و نقل الاثر بنفقه عوده انجمن اعیان را بر رویه جاری
دری از اموال بنور زلفت و خدمت نهند نشود و شکتی مانند حق احدی بر رویه
بهر کار عیالیم عاید نموده بیاید که خدمت فرموده را هیچ نگیرد و تقشیر خدمات
فرموده بکار اندازد و عاقلان و زمینداران و فائز نگیانی و مقدمان
زر و عیان بر کفایت سرکار بنویسند بدانند که چون حسب اطمینان خدمت بر روی
بر کفایت مسعود و بر وفق بخیر و طمان نامور بدو در بر وقت ماست سلطان محمد قزوینی
یافت و این خدمت مطهر و عجب یاد داد و منت و اقامه که بر حق مصلحت رسیده و محرابه
اضافه مرحمت شده که اینجای طواریم در هر یک خدمت مأموره زر روی دیانت و ادرت و شرف
و خبر در کار بر داخته و در کندید و مال و عاید کردن تا به نامی قدم و ساق بنید و سبیل
ما اتفاق دیوان انجاس و عوفه بکار برد و وقت مقرر کند که بر کرم خوانی و خدمت
خود میرساند بکشد و احیاء و تاکید نماید که احدی بیا نیست آب و دیگر بر ادرت و عادت
خود خوانند بر دایه که در این آب است و قلیل بر کفایت و ادرت و اقامت که در
آمد و در عادت که در کندید و مال و عاید کردن تا به نامی قدم و ساق بنید و سبیل
الیه بیاید که در وقت و فعل آید بر دایه و ادرت و اقامت که در
که در خدمت و عادت و استکانه سر می خاں و خبر در کمال سلام آباد

بسیار فرجه معلوم و ذیل تاریخ نیز به متعلق هویت و خلافت ایران است
مفسدان است و با اکثر شجاعت تا یکسم و در دولت تعلقات و محبت از آن
کرد و للماس بخوده که از پیشگاه فضل و کرم فرمان عالیت آن محتوی بر توفیق و نصرت
آن قریات مجرب و عطا کرد و حکم جماعت طاعت ریت حد و ریافت که زنده و یکبار
نکرده به مقام عنایت فرمود و منافع آن نگریده اطرار را جلد و طی نموده و طاعت
مالک و زار و در آن دیهات آباد سازد و مدار دیار آبادانی و قرونی عمومی و بندوبست
و ضبط و ربط آن مواضع سیح و موزره بطور رساند و بر جای احسن کرد که عید و احتیاج
کنند که در دی و در آن در آن موضع در قریات نماید و جلالت را در آن و دیگر اوج و
درگاه جماعت طاعت مزاحم می یکی نکرد و تا آنکه آن قریات یکبار کرم و از آن متعلق باشد
مالی واجب و حقوق و بخواهی متصرف و در آن دیهات مزوره یکبار و یکبار متعلق
پذیرد و حاصلش را برای جواب به درین ماده فرمان فرخنده عنوان با و برید
و در آن متصرفان می باشد که در آن بر در مضاف سرکار میرزا و نایب هویت
می دانند که در آن متصرفان محکم متوطن نصبه نکرد و بارگاه ملک شاه رسیده اند و
بار و این مکان محفل نصیف منزل بعضی از آن عالی رسانید که حال آنجا جلالت اخذ و در آن
یک قطعه باغ ملک را در آن در موضع سلمان بود و نایب یکبار مذکور واقع است و قبور و رگانه
در آن زمین است مزاحم می شوند و اینجانب باعث بر آن بیست و شصت و در آنجا نصیف
الدیاری متصرفه که در آن در آن مقابر حاصل آن خروج برابر با کثیر باشد حاصل
ساخته باشند و این که در آن در آن زمین باشد از آن زمین شصت و در آن
معموره و در آن کثیر و در آن کثیر و در آن مقابر و در آن کثیر و در آن کثیر
و در آن کثیر و در آن کثیر و در آن کثیر و در آن کثیر و در آن کثیر
وزارت و در آن کثیر و در آن کثیر و در آن کثیر و در آن کثیر و در آن کثیر
وزارت

خزانة عامه و حوزة نجف الاشرف مشهور الحرام به فتر می رسد و بعد آن اهل ذریه و
پرستش میبخشد اکثر اوقات در محفل بیست آیین میشود و بعد حکم قضا جرایان قدر توانا
نزد و در قیام از ایام از جمیع صوکیات سر رشته موجود است در هر ماه و در
مهر ماه باعث نام رسیدن سر رشته میجو و است نجف با وجود معاین بودن و اکثر کبار

110

بمعانی از خود و از آن اسباب جان نذرند
 که عمو قفصی شرفا علی بر سید کردار العزب بلده در آلمان ملتان کنج نیکو
 نند و صاحب عیار است و شاه محمد زینبیتگاه فضل و جنانیانی اسید و است
 که خدمت ایشان عیاری از تغییر کنج بهاری با و موعظی شود نند احکم جماعت
 نرم الاشیاء که مرصد دریافت که در خدمت احتمال و تعیین عیار و خلا و فقر و
 لازم احتیاط و در بیخ نیست ازرقه بهجا آورده و وجه عفو را موعظی به

و از میدان و فغان گویان و جو و پیمان و کافه رعایا و کسکه کمال پندیده جماعت
را فوج در ستقل ایستادست دست تقدیر اورا در جمیع امور متعلقه قدرتی
قوی و مطلق شناسند و از سخن او که بر آینه مشعشع صلاح دولت و نظم ضبط
مبتدا و کرد توری مال سرکار و زبانت رعایا مال گذر بوده با سیر و نرود طری
مورثه نیک و در تقدیم خدمت و رجوع خویش و قیقه زرد قاتی خدمت و احتیاط
و فرزند نیت نکرده در باب قلم و نسق قلم و دفع مخدران و دفع قطاع الطریق
و محافظت راه های و امنیت طرق و تحویر مسایح و فرودگاه آورده خیال
نمایند کافر رعایا نه فرار عیان فرقه الحلال و فارغ البال بوده شوال کنند کار شنید
و با عهدی از مرد دنیا و سادین و سایر برادران و کسکه ایجا آید و نفعه های بر سر
و محاکمه و با اتفاق از باب علی الت ایجا بر طبق شریعت غرضیصل میداده با
و در محصل محصول که تنبیه و تادیب و بیعت زور طلب شخصی محمد و معاون محال بوده
بشنید و دلم و دانه از مال واجب نذر رعایا باقی نماند و نهانه داران زنا که شمع
غایب کرد از خنده و با محسن و مبارک خلافت و جهان داری میگزراهند قد غم
که ارضی ترکست بیات نخواستند و دانه از مال حرام و نهایی ندان کار صدقم
مطایع کرد و در بنبار نماند و دانند که از این دست و از این عرصه است که
درین دنیا از این دست و سدره شال خود بود و خود را سعادت اند و از آن محفل
خود را محال از این دست و از این دست و حقیقت است و از این دست و از این دست
شعاع نور و طلیع سر کار عالی و عالی و از این دست و از این دست و از این دست
و در این سال با وجود و قیوم است و از این دست و از این دست و از این دست
بیت خلافت و جهان بانی و رسیدن حکم به پسران و از این دست

عزیز و محترم سرکار خانم در بیان شهادت بخار در روی او و در وقت
پیش از حلیل القدر شرفه و دریافت که خدمات مسطور را بشیرت علی از خدمت
نعمه بر طبق حسب الظاهر برده خود شفاعت نمود و در سر آن گامی بر داشت
از راسته بدست بتقدیر رسانیده و در سر انجام محکمات بر گشت است و استوانت
مالک و از آن وقت تجسس چه بدست و کرد آوری مالیکان و در دیو آبادی و یو و یو
معوی که خود زراعت مساعی جمید کار برده و گنجایش نایب و نعمت آن سرکار را
نگذر و در بعضی بیت و بالادستی و تحسین و خرج و عمار و در و در و در و در
که بقتضای رعایت بروری از این دنیا کرم گسری متعاف است جبری طلع کند
و در آخر خیر از زاده در نصف با نندزه و طالع که شرح انور و مدد خطیب
گفته از رعایا طبع نماید و نسخ دیوانی را موافق ضابطه و دستور مقرر و مفصل و
بر فتر خانه دالاه بالا بهمال ارسال میوزده باشد و باز بر سر و باز از بهت خلافت
بر خود دانسته که حسن خدمت را محترمت نیک شناسد و شجاعت امانت
شمار دیانت بیک نسبت عالی است و بی سرفرازی بوده بداند و غرض
که در این است ملاحظه مساعی خود در افروزی محصول آنجا بر رعایا استقلال
بعین زر عمل ارسال شد و در مشکل خود بودند بدو بار یافت که از علی
و اقبال مروض و اقبال موقت اعتلا و اجلال گردیده و تجویز شده و در دست
خدمت این دو خدمت را در میان و ضبط و در بر گشت و در دست
در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام
نماید و در این مقام و در این مقام و در این مقام و در این مقام
مهم ذکر و آوری سرشته که خود در سال آن سال سال به قمر عالی

[illegible]

بیتھیرا پند و گفتار و در حین تعویذ گزاش

استوری

غریب الناس علی ارفض در بر از خدمت مطہر سوز از تشنه با بدیدار حق پرست

محمد کردیان محال به نیابت زنده المثال والذوقان خدمت خود - سرای حامی از نذر تاتارم

فایده که از سخن زید و عواد بدست می آید که اولادانی که از رعیت و عامه می آید

و کثرت زراعت و تحصیل مال سرکار منعم انعامات صرورت و نفع و مالک و مدد مشهور

امضیٰ کردانیدہ الخیران سوہ فرود کونکر عالم الازلیہ

ادامی مارا ایت سیرکار روز روز و اوقا منہ رہتند

در بیان سید بلبل و در بیان سید بلبل

و در این کتاب با کلامی معلوم نماید که در سوره شافعه هر ابراهیم

از میان کتب معتبره که در این باب بر ما مایه یونی (ابتدای ملل) سر لوزری

میرزا با رسیدن به دربار بیدار داری که در رعایا و عامه برپا و گردآوری مال سرکاسب

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب را در سیدام در پیرامون کور در غربت و بیادیت و بیادیت

واقع شده البته اگر جلیل القدر و عرصه و ریاست که در جمیع امور هم و معاونان

و یلوا: بینه خدمات و مسائل متعلقه در کار عالی را از خدمت نمایندگان باز نموده و

تقیہ بسیار شد و رویت ما را تمام حال عصمت ما را حورو و زین

مجمع الزوائد

[illegible]

فرزند زرقه العالی

وہاں جو عظیم مقصد ہے وہاں ان کے لئے ایک اور

... ..

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند این بزرگوار را به ذات خود سر عفو و بخشش و رحمت و شفقت و مهربانی و
 پیرویشد عالم باریان مبارکین و در خود نقایص و نواقص و عیوب و اعیان و اشیاء و
 موجودات را به خود برگرداند و به خود برگرداند و به خود برگرداند و به خود برگرداند

در آمد عطا شد پس برساند که در روز چهارم از روی قفل و کرم مصطفیان عطا شد

و معتز و مبارک دریده و از اول غدا اعتبار و لغو و خفت و آداب سلامت و نذر اید و این بدان

عمریت بیست و نه تقدیم بر این امر و بجا می آید از این بیست و نه که در آن منزل است

ربانی البیضاء در است که نیز فلاح است ایما خاصه در شد حقیق که مافوق حد است

این سر به باغ و دیت است شرف کد و تو را قدیم مبارک است علی بن ابی طالب و سره حیدر

کشیده حضرت مولانا غوثی دوز غمہ ادا ای شکر ارم خاصا قلن کون زنی می لکھی

و نهو لي است بگويم چو غمخواران دلمه اعراف تحرک و دردهای خمر و غم و فاساد و فساد است

المی برہمقارق عالم وعلی ان ابد البرہم سیرت برہم باد

کہ نظارتِ فتنش کلشن ہستیہ کہ ریاضِ آفرینیش، ایشیائے افریقہ اور افریقہ

ببر در نزد حقیق آراسته و نهال آمال حیات و جسم بنام از در بیدار شد، بر دوا خان

و کتب تحقیق نیز به حصول مقاصد و علوم نغیر، دوار در خستادن ایالتی و فساد

بایسته از والدین فانی زار و غمناکم فرزند سیده در زخم عدم خنیدستان خجسته خنید

درسم تقیها را به تقدیم رسانیده امید دارم که بهر طریقی در دسترس باشد

میرزا جلیل خان مآب امیر و کاکایان که دو فرزند از خود بر جای گذاشته اند

اصنام غزوہ افکار اسلام کی رو سے

محمد غفری میرزا، روح البیان، مآدات غفران، ترجمہ فیضانِ قرآن، ص ۱۸۱

کتابخانه عمومی مسجد اعظم کربلا

علاء الدین محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام

[illegible]

اندر فروختن این عرض است از آن شد چون تحقیق شدیم بر در در چهارم بخیر حکم
 فصد نموده باز نه درم خون از رک انکال کشیده ناچار بدو روز است خدمت خود
 بخیر بخیر نیست کردید ز بدین گاه از بدین گاه فضل و کرم کسی ایامید عفو صحت این بقدر
 اضطراب است در این جواب زمان مرید فردی برساند که روان غالبان در دست
 عنوان منورانی در غایت از آثار خطا در پی شمارش طلب اندر شده مجسمه برادر
 بابت بنید نصیبی در دفع کردن فردی زور از نظر و طاعت سکا و تو قعات دور
 و ایمانی مطاع که در بنیاب نام بوی اله و در بر خان شرف اهدا در یافد مصحح السجده
 حکومت در کون انداخته سر مایه افکارانی بر بدین دیت آثار کردید بدست ادب اباسانی
 بدین است از عمر ایشان بتقدیر رسانیده مرید فردی بیست غایت ابر در افصال الان
 حضور سیر در دین حقیق بر روز و شب دخیل از کتب انجمنه بنیاد شده و اندر رسته اند
 پیش نموی رسیده بود بر طبق ارشاد لازم الله تعالی و طبع و منقاد اندر و نصیحت
 روانه در کاد عظمت و جاه گردانیده و نوشته بهر کور الرضا غفره قبول اطاعت و احوال
 جمیع مملو و اوقات فریج ارشاد و نیز بانی عرض است در سال بدین گاه به جلالت عفو و احوال
 سلطنت و هماننداری ابد الورد در خشان با و در دین خود برساند برساند
 بر سر مرشد حقیق در نسلان بختان شریک رسیده در نوزدهم ماه مذکور بنابر فرمود
 مقام خود است اندر نور بعید و در روز از عفو و احوال نظیر این است
 توجیه بادشاهی در دین عفو و احوال عفو و احوال سلطنت و هماننداری بر مقرر
 ابد الورد در خشان در دین خود برساند برساند
 خانه را در حقیقت کردن محمود و کوی احوال است و نیز بانی آورده و در فضل
 خدای که با نیت در رفع دعا مرید بد که بر چند نظر بر رتبه تحت بنیاد و عدم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
عقبه دولت و اقبال میرساند که چون در سرخ قضیه میرغلام خفوار این برکنه و نیک از راه نا
عاقبت اندیشه غلات صاف و مہیات در محراب انداخته از برگیرید و رفت و عاقلات
مچال وقت اوقات و تعویض عیقت انگاشته بار عایاد رساختند باقی امولای نفعان مجوز هم
غلامی نبرد آفتند را چو تان نمودن و دو رقم طلبان مگویدہ اندیشہ لغت و موجودات
نمودند و رعایا کج نشی نیز طوطی سلامت روی نہ میوندند امانت را که بقطر برسد مذکور
امیر بزرگ شہسوار حیر حاکم و کلائی سرکار عالی ندر کرد و روی مال آنجا موجب میل مسالت
حسینہ باعث و فور برکات ہمیدہ تصور نمود و بیعت در انحال رسیده و دہ بدہ مردم
نمیداد اعتماد متجرب داند و در عہدہ روزہ بقیتہ الموجودات کانییہ و حیضہ
آورد و چہ تیرہ نهادن کہ باقیم جرات در آن برکنہ و داشتند نیز و احوال باب
شایک و با مال شتند و زمرہ چو در میان شعلہ که امول واجب تصرف کردیدہ باو
بنیای فرار شدہ اند عنقریب با مال خوانند گشت اگر چہ بہ نسبت سال گذشتہ امانت نایاب
محبصہ بروز در آورہ اما آنکہ کال غن بود شایستہ باشد ان عمل صورت نہ بست از آنجا
کہ غلام حاجی بخود و مدد نداشت و ایام تسلیم و رسالہ رعایا و مویا مقرر کرد کہ اگر در آن
حضور و سرور باستمال رسیده نہ تردد و پرداخت برکنہ خوانند کہ شید قرین صلح
و بیعت خواہد بود عیادت سائزہ برسد کہ ما خب قتلہ دو جہانی سلامت اگر
و جوہر محو و فتنہ بقدر در بر کار و شش آفتابہ و تراودنی رجبہ الحسمی مطالبی
و مہمانی مداریہ لیکن چون از خاک برداشته آن انسانا سرورہ نشان است و محض بار
یاد خدمت متعلقات و امانت نایاب شہید عزت خان کردیدہ نا
کز تحقیق فای وقت و ایام بقا و تمیز و شریک در دست و در فتنہ و شریک
مبارت مجودہ موزیدہ اردو کہ چون در دست و شریک و انان از دست و شریک
رو در باب تہذیب و تادیب مفر دلا خلع جوئی و رفتن سیادت نایاب مذکور در آن نایاب

در این

۱۱۷

بناش را بید رسیده خاندن در در راه شوق عقاید و است و کمال فرجه است
که با جوی سوری قنایان تماچیات در مردم را بخدمت که همیشه خود دارد عادی شده بود
امال و نیمه تمام غنچه دل العاقبت گردید با آنکه در خاطر باریافتگان حضور بر لزوم بیجا نیست تمام
مالک محروسه دارالملکمان ملتانی باشد چون بدین ناصبت نیز با وجود کمال خوشی و تبریر جان و کمال
ایضا اخلال و تشریش بر طرف دیده میشود و از بر و خلقت آدم تا عده سرداری جنبانی آمده که با
زودیت و دیگران را به سرداران خود استعفیائی آنی اندر کرده اند چه خطای دیگران را سردار و تدارک
کرد و از آن او را دیگری نه لهذا این کسری خانه را از آن مقتضای فهم قاصد خویش بر آن
از شهر و ذاتی سمعت مذکور و معاصر خبریده مستعفی آن شد که این فدیوی بر بنده را که مناسب و اندک
جمعیت بندای سرکار و الله تعالی انفسه مساحت خود با استقامت تمام در تقدیم مردم ادا و
بر یکی از این است که در توفیق شما کسری نه و یالی دور افتاده
جان تاز و حقیر برین غلامان همچو خاک را روی ادب بر خاک انکس را عجز مالیده نبوده و حق
بار یافتگان بایه سر بر سطلانی که قوام چهار عنصرانی منوط بجهار بابیه آنست میرساند
فرمان و حیاتیات آن در روی کمال بنده و نوزی و زره بر روی منتش بر انواع عنایات خیر و اند
نوازشات پادشاهانه شرف صدر یافته بود سر رفتی از این دزه ببقدر با وج ملک و در
بعد از ادای او از من سمعت عبودیت و بیک چون بر محوای مضمون بلاغت شگون آن سعادته اطلاع
حاصل نمودم جنیدی از حضرت و تفکر سردر آغوش میکشیدم و مدتی از آن دیوانی با تشریح
حصول کتابت که یکی نیست بیست و یکستم از خود بیکفیت مثل نوزده و بیست و یک
محال و دو تحلیلات نوزده و بیست و یک که در آن فخرم گفته بود و فریشت در پیش نهاده را
نی بر من گفته که بگاه اندیشه شال با آن خبر و در بر با حضرت اندم ایچ نیاید و علی الله
از یکی محو شده با وجود عقول انفسه عالی امانت و ذکر در آن طالع اندیز که در ظاهر هم سبای
هم در کسبت مثل از این را با وجود طالع اندیشه و کسب بر غیر خود و اند و نیز در تبار
دارای را سبب عیال و محقق عالم عزت و محالی و ای طالع ملک خطای و محارفات سببانی

چون انیر و جل شانده خواست که ضایحه در جمیع کمال اللهی منقوله ادا صاحب علی را در مختار و بی مال
افزیده در دفا و مروت نیز بی سبب و مثال بخلاق و انما یدرین تفسیر جان خور و عادت هم اندوز
بر روی کار آورده اطمینان بدارن باد شاه اقلیم حقیقت و قدر و دلی درین تفسیر بوقوع آمده مقدر
بنزیت بکند افزونی کلفت و استداد الم یار رسیده که روح فطر مقدس آن بر دوشین غرض نیست
و مسند میرای قهر مغرت نزدیک است کند غم حضرت لذت نیستی را ترک نماید و زرع را بدار
تجد و انبساط بسوی کوررت و انقیاض کرایه قبله رستگاری است احوال وقت آنست که چون
ذات اقدس مطهر جمیع فضائل و اخلاق گردیده بخلق جبر و کفای که اکل فضائل آن نیست
جلوه نماید و در مقام رضا و تسلیم گردید و مرتبه رضا را که درین پایه عبودیت است بنوعی آور
تغییر آورده و ذکر کرده برادر و گناه گیسو شکارند بیعت می بگردان نوی نادانی را که بر سر حرکت
امروزه است آن را برین پایه و سخی میرایم بازین و ادای بکشت سلام اما سرست باوه محبت و عزایت را که در حق
بکلی برگشته و مقدر است جرم بخش بی حمله کان سگ اگر تفسیر جمیع برای زمان است و خط و نوی
خلایق باشد راه نادیده بر عود نماید شود و جهان را از کلفت و کورای بر آورد و کربان شاه خلایق را
منزله جان است برین راه است و اول ترکی تا بودن بجا و اول است شد دست شد دست و با
بر ضایحه ادا بر درش خلایق با ذوق عطا یا نیامد و در شاه و بر روی خبر کان کشت یا خلیفه الله
را بر در ذوق عطیه الهی است باید که روح مقدس آن سر در دفتر مغرت و خلاطم نادیده شاه را
عطا و در شاه و درگاه بر خیزد و بای خود را بکجه جان را از قید غم و محنت تمام بجات بخشد و در دست
عطا بر درگاه است خاندان از دست نهاده بکلی نیاز را بر وسیله کشت خبری چون جانی
افتاد و در دست بر دستیار و تسلیم عطا در راه گاه و بگاه محقق و عرض راه مانده بکلی
در راه و عرض است که گاه که ناله و شوق می شود و سوسو می کشد و در دست و در دست
زمانی پس بر سر با خضی برساند که آن گاه ناله و شوق می شود و سوسو می کشد و در دست و در دست
و بر در دست احوال ابد احوال ناله و شوق می شود و سوسو می کشد و در دست و در دست
آنقدر است که ناله و شوق می شود و سوسو می کشد و در دست و در دست

[illegible]

[illegible]

دارای محمده امیده و درست که بین عنایت الهی و برکت او این شاهنشاهی مصدق خدایت
 کرد که موقوف طبع فخر علی و مطابق ریح مقدس مصلی بوده به خود رسید سلطنت و اقبال انوار
 مکتوبت همین متعال و در خان باد و خیزد ... برساند که عرض مرض بر ذات
 موجب محرم بر خلاف سالک انوار معکون بود در استیاضه حضرت نواح شریف خلایق این برزخ را
 انوار رحمت داشت اما از مطاع مال و انانی طلوع نموده و آتیا که استقامت عالی از لبه ستار دو
 برگاه از مرکز اعتدال انوار تابید چگونه بر آفرین و صلاح بر جبهه روزگار و صغار و کبار و دیار و بیابان
 که بسپرد بر وجودی بصیرت و مقرون شود برگاه از کسوت قهت عاقل مانند بکدام طاقت و توان
 انوریه انوار انانیت در محل اعتدال تواند داشت امدد کند در انوار انوار و از انوار
 فنیوت فنیان آن عارضه بکمال صحت تبدیل یابند و از شرق و منزل من القرآن ماموش شود و
 انوار سلطنت کلی بر جبهه انوار نقطه دایره سلطنت و اقبال تابند ... تا انوار انوار
 جهان بر عزم بود کار بر وفق در بر خیزد درم بوده گشتند خلایق از شعایب خوشحال و روزی بجهان
 که درم بوده گشتند ... سیادت و وزارت بنام اقبال و دعوی
 دستگاه صحیفه الهی که مستخرج و نور رحمت و شکیانی سرگشته بود عوالت سیادت بنام بر سرگاه
 وصول نمود و رحمت سلطنت و انبساط تازه درین ایام سر فرجام انکه بفضل الهی و عنایت
 شاهنشاهی اقبال استمال گردیده و تفویض خدمت دولتی سومات سرکار و جالیون و انوار خدمت
 جلوه ظهور خشنود انکه دینا که در ضو و مبارک که در انوار بجز انکه و صاحب محمده بر ...
 نیکو عیب علم و الا خطه ... سرکار و جالی بر رسم در خطه نموده میشود و این دفعه نیز ...
 خیالاتی خطه باد و انکه که خدایت ان معنده گشتنای سرکار ... است ...
 شد بعد از انکه ... در خطه ... بر سر ...
 زنده باعث ان از ... در خطه ...
 مقصود خادمان حاج و اخراجات و در خطه ...
 است و مردم عبادت میگزرا نیت و محصل بر کسب ... قبل ازین بر خطه خود دیانت ...

۱۱۹

[illegible]

در تفسیر این قسم صحیح که متدینی و فقهی کار با بدون قصد و تقصیر عمل نموده اند و باین نه می رسد
 قصد دیگری بعید است اگر تقصیری به سبب عدم برداشت محال صوریه نیاید که متعلق باشد
 کلامی سرکار فقیه است بوده است از اکتید دین امر و خطا ندارد و بر آنکه مورد تشخیص نیست
 بر دیگر است که گفت را خود بر بند نصف بر کار برسانند و در سبب ذکر بعیدش از خود دارند
 کاغذ شجاعه دارد اگر صاحب مدار کارهای انصاف به عین اکتید و اکتید از اندر از فقهی که در مصلحت است
 فوین است که در اول فصل اضافه سواری بکرد و کفایت نمایان بطور رسانده به حال چون انکار
 بجهان متعالی رسیده بیدار است دارد و در آنچه مصلحت دولت دارند لازم است که بگوید
 حقیقت در وقت آمدن هوای بیجا به علیل القدر شرف نفاذ پیوسته بود آئینه اختیار کار
 سرکار عالی را بخود متعلق دانسته و در عینده خود شناسند بلکه نشان دلالتان نیز درین ماه
 به بندم و در عینده بود و اغلب بمعنی برایشان ظاهر شده باشد و در جمیع نباشد انکار
 آگاه خواهند شد بهتر اینست که آن سیادت و محاببت بنده از طرف بیجا نباشد و بگوید
 جهان حرم نمایان عرضها بکردار اکتید بکوتور سانی بخدمت محال پسند و حسب الامر می باشد
 عنایت مجامد و صادر شود تا ببدل کریم مشغول خدمت باشد و بر تقدیری که اینجایی صورت یافته
 و دیگری بجای است از اکتید بر رسید از آنجا که بنده هم در کارهای سرکار عالم مدبر اختیار
 و استقلال دارد و اهله او را داخل و صای در کار نخواهند بماند باینکه آن فرزند بود دید که بکارت
 تفصیل در کلام نیکو بفرمایند برسانیده بوجهی صورت تمام در سوا کارها و کارها
 مورد است و در آن خالی نفوس و عقل در امور مکتوبی طول خود است و در
 صحیفه شریفه شکر الاهی و در عین حال که از انوار معانی و عقولش بیخه تدر دارد و در
 درانی فرموده است که در آن سبب با یکدیگر بیعاش و حسن مآب آید از آن
 باشد و مقدر گردان دارد و در آن سبب نیز سرگردان است و طلب و محبت خویش
 دارد و چون رضی به این زمان ترشد همانا بر آن است که آن رفیع مکان ادا در عید را چند

(۱۲۵)

[illegible]

[illegible]

بر ذره پس که از مطلب اصلی خبر رسیده و پروه در جبهه شایسته نفس را میسر عاقل و دانا
که کام دل شیرین کند و روح را راحت بیاورد از ده دانه حصول دنیا سید فاضل نیست که نتایج
نکته و تاثیر طبع سخن میسر و مرقوم گردیده و در تکرار آن بی اختیار زوئی و کیفیت دست
داد مهر از یاد آید سخن شناسانید و آنکه از وصول این دو مستدر را بی شکر اظهار
خوشی می نمود بود و در یقین که در صوری باعث از یاد آوری معنوی شده باشد اگر چه
بیج که در دیباچه استوار است و اخلاصات و معال بوررض را عارض بوده و بعضی
طال در کتب باشد لیکن دوستان میرا که محض عبارت ذاتیه متوجه اند خوشوقت خوانند
بود خاصه بی که این جمعیت و امنیت را با توفیق دریافت و طبع که در دراکر آن است
بدر فتنه محظوظ شده باشد که توانست تا با زبان بی شکریت دل خود را بر سر
سنگ بر باره آن شایسته صد کرد و بر نگینی چون بلبل تصویر یک رخ نه تین تا ناال بر نگینی
و بر در بر نگینی این دو بیت را که در مولانا طبعش خاطر عزیز و دل عاقلین بود و بالا
خدمت در باب اول اجاب جامع مراتب اول و حال بر ازنده مسند دولت و اقبال
معروض است و التماس می نمود که اگر زاده های طبع بهم و در حین مستقیم نتیجه از تنقید نگار صاحب
مبصغه ظهور رسیده باشد تا کم نشینان حجتی رقم را با اعلام کمر بر آن جولان خواهد داد و دست
عنا به فکر غایبات و مراد هم خواننده گوشت که درین پیام نیست زبان منافی مستقیم
نوسخه بر دست کرامت فرموده و از تحصیل درای حیلها که مندرک غایب یا حاصل گشته
و فرست مطالب است و در تقدیر دست داده و قسمت نصیب شده است تا درم یاد
و خوش میگذرانیم خوش میگذرانیم و خوش میگذرانیم و خوش میگذرانیم و خوش میگذرانیم
که در کتاب نام گرفته و در دست غنیمت خاطر خواننده میبایست که در کتاب
بسته مولانا آنکه در زنده به نصنعت مرشدان جهان و عاقلان و کلمات انبیا و ائمه

نیزه و میراست در لویه تشید بهای اعتصام و مودت و وسیله استقامت قوام اتحاد و موافقت انگاشته بدین دست آور شکرش مشهور در ایضا ضیای و کثرت و حریت اقتصادی امارت و دیالت مرتبت اقبال و اجلال منزلت ملکوت و معالی منقبت است و شوکت رتبت خانی عالی شان گردانیده می آید در درگاههای که حاضر خلعت بود مختصا تعارف کنیم در دیار بطحید بدین صده اخبار سر استقامت مزاج و راجح این طراز شوکت و اجلال بود و حصول محبت شمول از راه مودت که از رتبه زده ملک محبت باز از راه وجود خالصت و یکتا دای صحت و محبت آب شرفی که محبت ابله پذیرفته بود و انت ماحول و مشرب باطن و ظاهر گشت و ترسیل به راس و چند شتر بار و زور کای محبت شمول می یافت اتفاق افتاده موجب برید در تباطع معنوی شد و عصبانیت نهاد و تجارب از بر گرفته میرای سبب استیلاست در اینجا که درین اقلی و اخلاص امانت و محبت مرغوب و مستحسن طبایع اتفاق گزین آمده و رسیدن رتبت ماضی گزیده الهی در مراتب جدید محبت افزای کتبی دقت بر آن گفت موجب تاسیس بنیان یکجمله گشته و بصورت شتابان طریقه انقیاد شنای الت که می بیند ابواب کائنات و دستجات مفتوح و در طوفانی آتشی و اجار کار و مطلب محظور حاضر خلعت مانع گردد باعث از ریزه حواد و خرد و فروغ یکدیگر میگردد به شدت و القدر را باره اسباب و دستان جنت آن موجب تسهیل جدا گانه بدست معتد الفانست نظافت تمی یافت که بر سید رسانید آن مستحبه است که را بخندت شد و باستعمال اخبار سید می غفر حیرت باعث استیلا و اقل استیلا می گشت چون علم آمد کوفت شتابان و غیره می گشت و فانی چون در سر و بیانه از راز و رازن بار چهره که مطرب است و در کمال کفایت یقین که هرگاه اسپان غزل می بخندد این کار مختصا می شود و در دست صده می را بر سید فانی می آید که در این باره و در دست در حواله ظاهر شد و عهد اسلام می آید از نه کمال ناسد از اشیا حسنه است و از ناچسبنا این که به توان غری متعاین بودند آورده و دست و بار گشته و بیخ فو که

از حمد آن سود زنده گاه برآورد و غلامی بپایان شده بگوشته آمده اندیم مایه آنها غیر حاکم
گویمان وضع کرده بحال داشتند از آنجا سبیل گشت گذارتن چنین مردم بسیار در خارج و
دین و اوقاف طلبان فاضل اندیشه منبسط و باید که آمده و نیامده و پنهان شده و نماینده و نمایان
قبیل انهم بدینش را بدست آورده چنان تنبیه مالی و جانی و عقوبت و عجز و عجز از نهاده
که دیگران نیز خجسته و عزت پذیرفته خیال انیقم را دره محال بخاطر دارند تا باز آنجا بیاورند و اقدام
بر آن چه رسد و الله را در دو شقاوت در دماغ به پیچید مصدر چنان اعتمادی و در اعتماد
نمودند لایق که در تدارک مقدمه مذکور به پیچید خوانند که گشتید که منفذ این راه مسدود شود
و چنان هر کوشش بدینکوز و در زیاده چه نکاشش رود گشتید به پیچید به پیچید به پیچید

ملاذ اعتقاد انضایل دستکافا حقیقت فرزند در چند بیت خان بزرگ محبت بنمای طایر
شده باشد که روز خبرد جهان هنگام نازک که از ناخاتن فیض غنیم پای سواران شیرکار در
یکار با نازده و همان نذر دست بخشان خون غار در برده مورایه پای غور در نه نام کشته و از
نسب پیاده گشته با محبت و منت کس ستقامت و زنده در شبوه جالغان و سر باری
و بر کشته تن منصوبه حریف کج باز رخ رزان عرصه بر تافت و چون فرین قطعا بر آرد و
شکافت جهان را این حقیقت قبل ازین فصل نخدمت باطربان شاه دین و دنیا با
خدمت کرده است اگر اینان نیز در وقت نیک و صحن افکس ساختند صافه بولی او بگریز
نمیخیزد باعث سر سبز یکنست اسبه خانه زاده و متخلص مده و نشانی از عربت خانه بغیر می آید
بود در بقای حاصل است که اینان در هیچ حصول از تقدیر تصدیق بسیاری ریخته و در

بسم الله الرحمن الرحيم

در آستانهٔ انقلاب

۱۸۷۲

[illegible]

هفت روز دنیا جنم میسختن میفرمان صبحی سیاه و قلمه در آنجا و خط و دو صد و سی و یک
بر کار و کار در آن عالم بسیار زیست غاز بلا لشکر ظفر اکثر که میوه اقبال احمد مال است
اسید در است که بر او ایامی دولت و احبای خلافت مبارک است حجت باد و نام و مطابق آنرا
مقدمه تنجیر می شود و هیچ جزئی محال که در آن عالم از تقدیم نیات لغاره نعمت نیست
بر فراغت نام او که بر اهل ایران و توران شود و فرستاد که حذر با نقل فرمان عالیشان
بانه داران به تنه و غری و غور بند و خاک و ملکان و شمشیر و غره و فرستاد که کوس ظفر بنده اوزده کرد
پیرو مرشد حقیقت است درین جمله زمان که هنگام نبود و کارزار در جنوبی دیا کریم است کمال
پیرو غلام نیز شریک بن ترود میسود که پیروی اعانت اقبال و ولاد او دل و دولت و جلال
سعادت خدمت کناری در کرد و وقت است امید اندازد که اندک مدتی چای بار را در
اشی غیر از سپاه کری و جانباری نیست در نیض و صدر خدمت کرد اندک باعث فتای
باد شاه وین بنایه کرد و مرگست او که بخبر جمعیست که در دم در انعام باطن براده نعمت
غاز نیز و زی انعام از عطای شهنشاهی بسیار بخش و انوار بخشش است فرمان عالیشان
انعام نهید اران و اعدیان و دیگران در آن در استقلال سر و در و صوبه و در کینه
شرف و ریافت بود از عایت مرید پروی در برده نوز و فرمان رفته بود که در بریم
سید ان جهانی بعد استیلام عقبه استخوان رتبه بخند و در جزیر او را کرد و در خدمت
انوار و ریافت باد شاه جهان شاه سلطه اندر بنده از حقیقت او قبل ازین و بعد
کره از فرار است و نفس است چون بنده کار آمدنی و ولایت استریب است
یعنی که در این است و در آن زمانه خود را در دیگر کترین بنده می چهارم شعبان و یک
تجربگی انعام است از بدعت بر داشت و در آن عالم که در بدعت است
باز در است که در آن زمانه خود را در دیگر کترین بنده می چهارم شعبان و یک
در آن زمانه خود را در دیگر کترین بنده می چهارم شعبان و یک
حقیقت تبیین با این فردی مقابل غنیمت است و حیم در درگاه خود معینه

بر روی تلخ خان فرود آمده است پس با او دیدار کرد و با او خود کشید و مقصد فرمود
 که غنایات بیخات الی و اقبال عدول مال باو شای در منزل دو نیم کردی قبله مروی
 که سیاه و شل یزباشی و نظر علی با جمیع از تیره یحسان چهارم شد یحسان تار و صیغ
 ولی تاخته مال در مویشی لشکر بایان در عایای بیست و نه روز در حاکم ایستاد
 بود و بنده جانسپاس با وجود بودن اکثری از یاسیان و یغنیان بخت مرگ
 از اردو عالی با نظر بهادر و جمعی قلیل از رسیدن نارنج و محض بقصد که کشت
 خان واقعه کشته بود و بلا اقبال سوار شده بعد از علی شش کرده و بنیم بخت بزرده و چار
 و آلتها نیز بخت بر بسته در جنگ تیر و تفنگ بخت قدم در رید یغنیان که خان اسب و
 و سلاح و از آن غنیمت لشکر فروری از کشته فتح و نفرت نصیب ای و دلایت
 شده و زعفران شیت باو شایزاده بلند اختر و زبردانش و بر جو شرف مهر رسیده باشد
 بعد از آن چون یکجمله توارس بخت عصار بایان رسیده و تلخ خان نیز بقصدی ملحق گشت
 بیست و پنج شهید و در روز جمعه کج نموده اسب عصار بالا منزل کرد و شبانه فرود
 فتح و فروری در پیش داشت با جمیع و در یحسانان مجلسی منعقد نموده بانداد
 ازل سیاه کج کرده و عصار بایان جانسپاس را فرود داد که متصل قلعه شیر گشت کرد و خوب
 رتبه کوشک خود در پیش داشت و واقعه است بخت آب بر کنار از عذاب ویره نماید و
 آن راه جولان کوشک خود در میان است قطع نموده بر عظیم برسد اما کارگاه و
 اقبال کار در پیش می کشید از هر یک به شش گری نذر و زنده بخت و بنیم شد
 کرد و بر دو کشتل خود رسیده و در هر یک بر پا شده و مرد و بخت
 و نندی بر طریق ای قسیم خوب و بار مقامی سوار بستاند و بر او را و
 با خود و مایه ناکند و در هر یک بخت و بنیم شد و در کاران فرود
 ملندی کرد و کشت فی الف و تلخ خان و در هر یک و کاه طلبد و با یغنیان بخت

(۱۲۶)

در این کتاب
 تاریخ
 و
 جغرافیه
 و
 تاریخ
 و
 جغرافیه
 و
 تاریخ
 و
 جغرافیه

[illegible]

پسند تفاوت و در راه و داشت بمقتضای وقت خبر و بار مضامین زنده
و توکل بر کرم کارس نموده قرار داد اگر تیر و لغت نصیب می داد که بهت تدارک می یافت
می توان کرد اگر نگاری ایام چه جای اندیشه پیر و نگاه یکدم به پیش رفت تا دور بخوابد
بجهر گشتی اقبال عدو مال آمده مخالفان را در عرصه ادبار و زیر ساحت جدا می کشید
توقی شد بر قیل میبندد که گران و اکثر زنده می بایست که تمام بجا نماند الا سر دار عالی
در سینه سماعت خال و سینه شاه علی مهارت ملی در روح و اندک به زخم می زدند و خشم می کردند
ز دین و انکه می شنیدند اما کار عالمی آن رسیده هر دو یک بود که بازی بر هم خود و غیرت جیاه می
و فرودست نگذاشت که علم بر تان از اسه و داری رود و سر از آن علاج نموده که خود را سپیدانه
دلانند و شش گیری روزنامه با انکه تو بماند که کل پیش بر اول است چپ بسته بود
سید فیروز و کل خود را باد و جوگی بر اول نموده به تکیه غایت سبحانی و احسانت اقبال صاحب
با آیینان و جندی از بر سر و صند در آن در غنیمت بشیم اسب انداخت و بر ای که مردم
نظر خطر اثر می باشد بودند در آمدن و خود را می داشتند و کار با سکه کوتاه جسمی در سب
و اما نموده و از جو میم بران سید فیروز و داد و جانباری و خدمت گذری داد اگر می
لکار آمدند و زخمهای بر داشتند و از زنده نادرگاه و نصف برادر برادر خان میوم و سید محمد
و سید خضر و خدمت ترو و شایسته تقدیم رسانیدند با قدر دل علی در خان و منصور و سایر
دفعات خان و داد و آن که گاه و آنکه خبر می می کرد بر سده و حقیقت بر شدت یک سکه و دو سکه
بر مکان را بخاورد و آن غلطایند و زیر برادر نیز مصدر خدمت جان فشانی کنند
الله شایسته تمام کن غنیمت مقابل خود می شنید شده بود که قوی عظیم
منه و با اعانت خداوند می کشیدم کردید و تبه سیوم
بروز پیشین سال شکست داشتیم حماد بر سر کشیدیم که گمانه

125

گرفت و ندوی به نجات جلوه پذیر شد بعد از آن شای غمدوی نظریه را در نیز بار آورد
و تابستان و قیامت تیلان بدول غنیم مقابل خود را بقلب برآورد و مایه شایع مخالفت
برداشتند ترود و شایسته نمود جانکه دو تیر بر وی اوج سپ سوار می او رسید و سکنید
و شنبه بار نیزه داشت از چهار سو کشند و محمد فرسخش جانهای با نام خود در سه چوبه
او در در شهادت یافت و راج سنگه و بر تیر راج و در دست در تن را به نور و بتر بر راج
و علامت شمشیر با رومی در قطعه غریب باور فیت بودند و در دست بد کوه کرد و با کمال
خودی منصب کشش بر سر و التماس است ترود و شایسته نموده لکار آمد و در سینه طبع
نیز بهیچ نموده و آنچه ظاهر شد در بر التماس طایر فغان و قیامت ترود شد و بهیچانیت
بهیچانیت قیامت نموده نواز و اقبال باو شاه عدو کوزانیم ظفر از هر چه بودی تلک فرساید
شایسته ای در دیده شکست مخالف افتاد و تا و نیم کرده بندهای درگاه قیامت و نیز
و تو بهمانه و بار عرابه در کل دست آمده جمع کثیر از فرقه محذول العاقبت علف تیغ نیکو
گشت و در پیشان و براق و طبل و علم بسیاری از طبقه بی نام و نشان شایسته نماز ان
شکر هلام شایسته با سربانی مغز از سوار ای افتادگان مکره او نیزه و در حال حصار قیامت
گردیده و بعد از حصول چنین فتح عظیم چون طایفه با بند بخت با آنها بر روزه
سجده شکر نواح حقیقه بر زبان نیاز سوره نقاره زنان بمنزله نگاه بازگشت و غنیم
بخت بر پای بخت خویش بر گشته بر تلک خود رسیده و تقی راست نازده نقاره نوبت
با اثر شنیده بکمان طبل سروری بندهای درگاه در باغ نیزه وار
بکار آید و مندر رفت و فتح و تقوی کبر فرد کاران و در این
در نصیب ای کبابی دولت آمد و در دست شد امید و در دست کبر فرد
و در دست باو و در دست اقلیم شکست بر گزین فتح
مستند و کمال

و اختصاص دست او بر نوزده بادشاهی میگشت و اگر با او بود وزیر عظمی و مدعی می
 صورت میکرد جنگ ترازو بود و شکر نگاری اقبال زیاده برین نبیاست که در دست
 گیسو کشیده و احقر تمامی شان را برین را برین و برین ساخت طرز ایران زبانی و وضع بر اینها
 بیادین بوضع معکفان عتبه اقبال رسیده باشد و در محاسبات کلان و الیا انجا بطریق
 حق بر زنگارهای آید که بقوین نظر که بر کربا میشد و کربا نشی علم افزایه ای زنی دو
 بریان ترکی بر میگذازند و اگر شکست بخورد و از مکر جلی راه عقب تر نشافته
 خود را نمایان نمیکند و جانی قطعی که احد خویش بقطب العین بر تیر بسا در نوشته و
 نقل آن بیهوشیت ارسال کرده و صدق اینست زنی اقبال و قدرت
 اجمل که قطره بی سر و برگ و جانی مروج و ذره بمقدار را جانی اوج کرات
 فروده بعد از سه روز در سر زنی و غمخور مقام نموده حسب الطلب بارش انداز
 و الا که بر کج کرده فردای آن سیوم شهر رمضان و در آن خدمت حاضر
 نامدار نموده حقیقه را و خدمت کرده بودند نالی الحال که ششم ماه مذکور در سفر
 از مروج غلامت ایجا شده ظاهر شد که خدمت در راه رفتند و در راه
 دید که بتکرار بوجی میسر و خدمت در سارما در درین زمان و در
 سیر که حجت تمام در این زمان و زمانست و در خدمت وقت میرایش کون و مکان
 صلیب در این توش فرزند کی جلیس نیست مانوس میشد و در راه و عالم حرم
 چونیک اطلاع میداد و در این خدمت جلیس و در
 و در این خدمت میرا بر کبا و در خدمت ثابت بودی بر خدمت
 طبعان تقدیر ماه و در این خدمت و در این خدمت و در این خدمت
 اینار و صفای فرستاده و در این خدمت و در این خدمت و در این خدمت
 رفت و در این خدمت و در این خدمت و در این خدمت

باز منیان غمخوای این ربای از تباطو بداند رخساری که درش علم عظم و درش
کجه فلک بوزن او کم دارند از فوط بزرگای تاختان درش کش کرده و در یک طغیان کش کرده و عالم
ندوی که وجود زوره هست و دولت نور خورشید اقبال این خلافت از امانت
ابدی در تقاضا است تقدیم این تقبیل استبدات عبودیت بجا آورده مورد عین
که ایجاد مسرت نماید که عبارت از عید بر عید و جشن بر جشن است بر و کیا دوست
ایده می بیند مبارک حجت باد و برساند که نصرت خان حب ظلم حمام طاع عالم
مطیع در باب موعظ حقیقت شکست و یخت عمارت عقد الخلافت اکابر
الامراء که در پند و اندیشه واقع است نوشته که بنده در کاه ملا خدا ناید از صاحب
برود عین ایشان از نظر شرف گذشته بهر طوطی که بسند مقدس کرد و در یکا خان
آل حکم و الشرف و عید و خواهد یافت و لکن بطبقه بالادش کسور و فو و نیز بر تبت
یا باین کمال گذشته طبقه بالا منهدم کردند بادت و جهان سلاطین چون حقیقت
فکر و دار سیده شکست و یخت بسیار یافته برفی حجت مریت خرج شود حال و
بموقع است اندر طرح تمار عمارت کشیده در سالتد بهر آن علم مقدس شرف
نفاذ خواهد یافت و زمان پذیر است از شما خدمت بر غلام
در باب عبودیت و بند و خالیف فدویت و برستند یا بجا آورد و بوجوه
و خلافت مصر و معتکفان علیه و از ایشان میسر است که در و مبارک
ایا سنده تقدیم که از ابنته البر حجت سلطان
و سلاطین و سایر که برای از این ملک که ای ملک
و سلاطین و سایر که برای از این ملک که ای ملک
و سلاطین و سایر که برای از این ملک که ای ملک

[illegible]

تلاوه و شریک های بودند و قبض قلع و تابین و حصیران رفقایان و بعد از آن در قلع
خلافت ابدان همان است امید که بر او ایامی دولت ابدینیا مبارک عجلت باد و ان شاء
سلطنت ابد میلا میسر است تا آنکه در فغان با باد شاه عالم سکه مفصل این محمل اندک
اگر چه بعد از رسیدن به دره و در فغان و فغان است او در دین لیکن بنده بحواب خود اختیاری
مقصود باز میگردانید و میدانت که تا دست زور باو نمیرسد خود حاکم نیست و در
صدق از او خبر زین که یک نشسته بندوی قول الذیل مصحوب بحیو نام معتبر رسال خود
نرسداده اند که در حیاتی و جزو نیاز زبانی داشت که یک مرتبه البته مضمون آن باشد و جواب
شده باید رفتد خایران و طالب شد بر پیش طاهر خرید حله و سبزی ای بزرگ بنده کار
امیر و اولاد و اهل ام و کار بسیار از دست این بر تقصیر نمی آید اگر از آن خبری بر سر می آید
مستور و بدست از آنست که در این کوستان و هزار گز رنگ از رسید به بسیار و اختیار
مژدیه و جواب و نوشت که اگر گوشت ندارد و بخوبی نیاز بر سر جرم کند کار رفتی
و در محاوره و کسار و رنگ از آنست که الله تعالی در زیرم باو بایان در از دست ظهور
بنا که بر سر خواهد شد و اگر حیات و نبات خود را طلبکار است حلقه غلامان اهل
که بر بار افتاد و او جان است در کوشش پوشش کشیده و از از طلاق و جاز از سر و الا سر
بینه و بحال او خواهد شد پس از رسیدن انقسم جواب کار و نبات رسداده و در قدر
سر و کف شد تفاوت آن در دایمیت کشیده و او اول بکده و در بنده های
شماره در این بین و همان جواب بود می نمیدانم تا با قلم خود در مال تصرف
نماد و در آمد و در تقسیم اموال و در دین و در دین
محرم و محامض و در این گاه و در این گاه و در این گاه
سوی که در این گاه و در این گاه و در این گاه
بسیار و بسیار و در این گاه و در این گاه

در این قصه که در پیش رویت می آید برای مذکور در مجمع مدوم اطمینان خود که
 در زمان سوری و داود خان در جبهه رایش که برای تاخت چندین بار تعقد بریم
 زدن مورخان را دره آمدن خودیم اهل الشکر اصفهان آواره و مستعد و نیتیم که اگر می آمدیم
 رستم بره را چنگل بسیار سخت و کوه در بود و خلاصه مطلب نام احمد و من آنکه چون از
 کتاب نژاد محاوره قلمه دفع شدن پنج مریح و یک النک و تاخت و تاراج اول که
 از سوری افواج نفوت امواج و تفوق شد از جمعیت و ایم آورده چیز زشتی
 که در این فرصت انتری از سواران او را بعد و قول طلبیده بنا حسب مناسب و علم
 فحاشات ده پانزده و ده بیست زیاده قرار بر تخراب نقد خزان و در ملک با نایا
 و گاه مسلک ساخته و با قصد پیاده معرفت که سواران را چاهانی طه شسته روز
 برود در حد اساطین جمعیت او نلکش داشت صورت حال او را بر مینو ا
 و یافت و سرانجام کار خود بدوش در آورده اول آنکه رجوع مقاصد سنده و در
 نحوه امکان جان بخشی و وطن بکنند که بر وجهی عمل افتد چه بشنایند و الا این مای
 بر داضه بر حنی تلکون عامل خالی با و کنداشته و بر ستون در را مخالفت و در
 که در از جواسیس متسی بر رسیده که عادل خالی که مانی چندین حال تلکون خود را دست
 او نیز اظهار در تخریب و الله گاه خود و در باطن بر کونه اعانت و ادای یک به
 که قرار داده و نه از خود و آنکه کن زکر و میگذارد که زکر و شای قهقهه و
 باد شاه عالم پناه ملک پسین طلبه ترین چهار بر بر رقیب داشته و به بقدر
 چنین رسیده که احوال انوار سلطان ناصر و شایان
 اگر چه کار در شب کار و نیست بعد مال خدا از
 شود و بران بود و در از زمان

مرشد یوای در بطریق اخفا رسیده که درش مدعا و در وی قیود بود و در سر
که بومی ساینده بواسطه چنان داده که در اصل از جناب طایف و توریج حرف و سخن نذر
و بنده از بیست و پنج غنیمت از دسترسد و کلام شد اگر با سلاح بآنان جویمان عفو نبرد
خواهد در انکس بخششی و موافقت کند درگاه و لایق عتبه بر است شاید که بجز
آید غیر مستعدت مذکور رفت پس آنچه آورد که بآن طرز بر خود نبسته شده و
داد که بعد از برش محسوب نیست باز التماس نمود که اگر قبول دهم بر ملا میگذرد
بطریق اخفا در میان آید که نگذیرد آن نموده توان آمد نظر صلاه کار عبودیت
حیات انسانی است بر این ایانی که اگر کسی آمدن خود بیست احکام مطاع را قبول کند
مشق عفو غنایت میاید کردید و لایق است بخانه خواهد رسیده بعد از آن نیز آزاد
بیم بقتد بر این مذکور نذر او رفته مفتاح مذکور بر یکس روز گذشته که بنده
سریه آن نشسته بود و خبر آورد که او به همانا وضع بخشش زمین و طایر بسیار با یکی
نزد یک سینه که در بنای او میراج منتهی را با او رسانید که بواسطه تیر و تیر
کفایت میگرد که بر تقوی جمع قلاع رضا مندر شده باشد بیاید و اندک بار را بعد از استماع
چند و آنچه که در زنده در آمده ام قلاع بسیاری داخل مالک محروم خواهد گشت
این را که بر فراقت فتنه نارسیده آمده تا سر در دونه جانی بیگانه را در ستاده
در بر این طبع و سخن از رسیدنش مرده و در تیر که خانه زاد و محل است که بنده
معاذ الله که در تیر و تیر از خود و از این که در تیر که خانه زاد و محل است که بنده
نزد شده و در وی آتش جدا و قتل از میان نایاب بود
بیم خدایتش و کینه و تیر نموده سینه بکشت که در این
بنشیند شد و در دست است

رسد نیا آن غلبه تیج سیرین خواندند بر یاکین کش قلوبات و دیگر بسیار است انجا
محموران در خواست نمایند تا بران غاری بیک را با که از نزد دیر عال و خانه زد و در
که قلوب است و شده متعین از او اگر زنده تفصیل در آمدن مردم با کسی و قلوب و بر آمدن
توفیق آن او افراد و قلوب بر سر شرف خواهد رسید و بعد از آن سیوار برای آقا میسر
و در آن زمانه حوچای داد بر خاست و به پیغام گذاری صورت سنگه بخواهد و او در
نشینت روی بدل حاصل میمان آید تا نصف شب سوال جواب و الحاح از جانب او در پیش
بود و بنده درگاه و الابداد و آن یک قلوب را چو نمیشد رفت و رفت پس از گفت و گفت
بیا ای برین طریق معر کردید که نیست و کس قلوب کلان و حور در از آن بعد یک
و کس است و باز ده و دیگر که جمع کاغذی بآن یک لکده مور و میسر شد و نقد
فرق مبارک مشروط بخدمت و دو تخوی با و مقرر شد سیوای این ملتای او در میان
آورد و مودع میبارد و غلطی او را قول آنکه در بخدمت عقل مال اندیش بشنم
و درین گناه بیست و سه بر دوام روی نزارم که سعادت حضور نصیب نمی شود
بر خود و خود را به بندگی و غلامی میفهمم و منصبی بجز برای خود و واسطه رسید
سرفراز شود و جا که پیش میبرد از ترسش مایه جاذب آن عظام نتواند و قبول دارم
او همیشه در خدمت حاضر باشد و من بر تقصیر از منصبی که برای صاف و مانده تا
بهنم کردن عبودیت و زلفه زنت آری بر زارم و بلون این اصلا در کردن جا
انداخته بر خاک درین قلمین خدمت آید و سزا بلاقه فقیه با آدم و در خدمت
حامله فان که بگویند بجا بود که اصل حال آنکه در خدمت آید و سزا بلاقه فقیه با آدم و در خدمت
کلمات که حصول جمع مذکورین بداران علم و خرد و خدمت آید و سزا بلاقه فقیه با آدم و در خدمت
نفاذ نماید که اگر یک وقت حکم صا به خبر میاید عز از تعالی

[illegible]

(۱۳۵)

نعمه آرزوی ترا جدا کرد و در سر دو جهان نفقه و مهری فرموده آخر بدین خیم نشاند
در خلوت محض از جانب خدا بانی عبادت الهی نمود که حلی طالع و نیکی نسبت ابدا
برین عیش و کد بدل ظلیل و سایر نیل ایقلم با دانه حق آگاه که حرف زفات بهارک
آنحضرت و در حق شناسی و نبردان برینج و وظایف عبادات و در ذات پاک ذات
و مالک ایام معدست پیروی و جهان کنی و حفظ جمیع مدارج با دانی و متعذر قائل
است بر سه سلسله طین روزگار و خوانی و در هر یک زمان در ایام عالم رها سازی آن غفر
عقل بر ابرار عادت و برکات و نبوی و آخری میدارند و نبردت بشوند و شمول تمام
و در حجت هسته نگرانی عطیة یزیدی لازم دانسته که بری از جاده و در حجت تفکس
تجاوز ننمایند و یوازی گفتند فی اوقات حسینی است و دقیقه از باقی میزد برین
فرمودیم که از است و در باب حجت شکی نهان نیز الهی کرد که به کار آمدنی و الله
ماه است بهر بانی میفرموده باشند قبول نمودند و حجت گذارش بعضی مقدمات مترا
عطف سکتان از رفقه از جانب خود آنچه بایست گفت گفته او خانه زاد و در
فرمان برادر و محل اعتماد است خاطر ما که کمال الوجوه عیشید بموجب کمال افسوس
زیاده نبرد که روزی ده قفان که در مفتسم شعبان رخصت شده غایم الحطب
گشت درین معطل سه روز بالفعل مذکور تقریب طلوع و حقیقته همان در روز
عوض است نمود و سایر بطنه بایست قبله دایه دو جهانی و بر سر شد و دایه برفق
و از بی خصوص این بر قلعه بایست در سبوط با ذکر نایت و عزت و مدح
و در باب هیچیک در دنیا و در سر کار شطرنج نشسته است از نادر و در هر روز حقیقت
و اخبار مطلع و اندر و در است و از این خود که حکم شنود و بایستی اندر
بر در سر و در آن را اعتقاد است و تادیه بایست و از این خود که حکم شنود و بایستی
میزین است که حاکم سرداری اندر و در است بایست و در سر و از این خود که حکم شنود و بایستی

ایرالدرا حدیثی است که میگوید که هرگاه کسی در دنیا
نیز در آن دنیا و باز خواست اقامه عطا شد و غل و غلبه انگیزد و غلبه
بنده حضرت اوزنک با و در برای صورت بر طلب صاحب طلب از هر چه
باید رفت و بطور متعهدان کار از پیش برسد و از آنکه بر حقیقت خدمت و جمعیت مردم
مطلوب است میداند که با هر کس چه نوع سلوک باید اختیار کرد و رسانیدن نفع و ضرر را در
دباد شاه زاده عالم و عالمان خود و معاد و مابین حاکمی معالیه اندر هر که متکفل آن است خواهد شد
موانع حکم شرف اندک در خدمت ایشان عرض شد و خواهد بود از این صورت الکی مدوی
است که اگر موانع مرضی مقدس علی به اختیار غیر تمیز با کار نفعیان و در زمان موقوف در امتحان
اقطاع مطالبه بر خدمت و جمعیت هر کدام از متول داران دکن و غل و غلبه از خدمت
که تثنی بمقتضایان مطر دارد و بعد وی متعلق شود و سر رشته چاکر و مطالبه تثنی
و بر کلمات که درین صورت منصوبه قابل نخواهد جایگزین مندرگترین رسیده بدین
که تثنی یافتند بدایت و ارشاد بر در شد و همانان است راجحه تنقید مان مال با و
خواهد شد در هر چه در مناسبت عمل خواهد بود و ملازمت موقوف موقوف مقدس علی خواهد کرد و باید
و لغبنایان آن که نیک بد خود را با اختیار کردن دانسته کار خدمت قرار موقوفی در خواهند
از در صورت مطلوبی بخار و بادشاهی ندارد و اگر اینجین مطالبه رضای شرف
خاتمه از قدر کافیست که ان الکی موقوفی رسید به انور مردم واقف شوند که در هر صورت
و حواله در هر کس اختیار داد دیگر عاید شود و بدایت کرد و موقوفه خدمت در هر صورت
کرد و قدر که موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه
واقف حال میکند و در هر کس موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه
بسیار راجحه جمعیت و موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه موقوفه
منبع و تثنی بود و در میان است بالکلیه و بدایت با و در خدمت و حقیقت او موقوف

دست سیده و دیگران که برحق آورده می آرند همیشه التماسی خواهد کردند از قضا و انصاف عزیز
 عنقریب است که فردی در قضا شده به بند یک درگاه و الله در آیند و بابت می تواند
 جابران و طلبه زبان قول که چندین از سابق هم هستند و هر حکم شود بخواهند
 برود و برورده نواز سکه سید نور خان خا برشت که در وطن بعضی از مردم سکه
 صاحب سیمه نزارعت تائی بمقتضای و بنام های سینه و برود و کالاش سرانند
 التماسی نماید که بمقتضای ان انصاف حکم شود که در حال این که جزا را باشند تا رفعت
 سوره بعضی کالاش سوره نرسد
 در جهت الاستان و طغری غرای است و اجلال که عیسی از ان کن ای درخت ان بود اجابت
 که در این علم اقبال و طغری غرای است و اجلال در نوزدهم شوال و در یک سحره حال حریر
 کات مال که در نوزدهم خلعت خاصه این جشن مبارک از اسباب اجتهت مال که اسباب
 بسیار و محقق تا شدات این در سوال بر اجماع خلافت ابد اتصال و فتنه با نه
 در زمانه بیست و نهم سیمه شکر خنده و نهمی و ششینه بخشنید پس بدین درستی
 و فهمید که بر سر مقدس و حله این حق از اعانت بیعت و نیکویی بر سر
 درین دل صافی و خیریت و الله از نوزدهم سیمه در چه آید که مجموعی قبول در آب و در قضا
 بیا بر یک که کتاید که سیده آن را بنام عایش مرکار و کتایش برادر خود
 بایر سید بالنگار عایش است و نیکوای و نیت این از انصاف کم عیاد
 بر طبع سید و انظر که این کتاید با اید و در است که شکر و سبکی
 این عیاد است و الله از نوزدهم سیمه در چه آید که مجموعی قبول در آب و در قضا
 بیا بر یک که کتاید که سیده آن را بنام عایش مرکار و کتایش برادر خود
 بایر سید بالنگار عایش است و نیکوای و نیت این از انصاف کم عیاد
 بر طبع سید و انظر که این کتاید با اید و در است که شکر و سبکی

بهر آنکه در این زمان که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 غریب را بجز مقرر شد و نایب محله برون بر این اتفاق افتاد که آن اتفاق با سندی
 اقبال بالادست زود مقرر شود و مقرر کرد و بر سران بایسته های آنرا و در حال حاضر سید
 در این زمان که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 و سواران بایستی که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 اگر که برون خیم و غیره نیز در این وقت مقرر شود و مقرر کرد و بر سران
 تمام در این زمان که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 رسد غلظت نیز در این ایام بر سران بایستی که در این شهر است وقت منتهی است که برون
 از این وجه مقرر شد و نایب محله برون بر این اتفاق افتاد که آن اتفاق با سندی
 اصحاب آن خود در وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 در این زمان که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 حیدر آباد نایب محله برون بر این اتفاق افتاد که آن اتفاق با سندی
 و سواران بایستی که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 باطنی که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 به عادیان که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 طریق احوال که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 خود در این زمان که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 و در این زمان که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 سواران بایستی که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 سواران بایستی که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران
 سواران بایستی که در این شهر است وقت منتهی است که برون عادیان و سواران

[illegible]

و کجاست این دولت و عاقبت نه سال و الا در کاد و خوار بود و بعد از آنکه جلیلید نام مختار خان
محمد علی خان بر طبق این سخن منتهی با عفت سرافرازی گردیده و مقرر شد که اختیار
جمع معاملات سپاه فیروزی به بنده درگاه در عایت غنایت بادشاهی و رعایت
ظلال ایام است از رسیدن نایب فتح خان و سر رشته کاغذ و دیبابت می که حکم فرستاده شد
پیرست حقیقت بوضوح می خواند و بد آنکه مامور گردید لعل خوانده آورد و در وقت
بادشاه زاده و الا که در زیر خورشید و درین محضر مستغلیل کار و ایام بخورد
اینکه و الا حاصل شد مطلبی نرورد و پیرست در درگاه محبت الدعوات منت منت نیامد که
باین روی تأییدات شایسته ای اقبال زود این مردود نیست و باید شود و جمع حاکم
این محنت حبل الی بعد دولت و زمان صورت گیرد و بادشاه عالم است و جوان فرستادند
شایسته سمعاً تا را جگر و غیره که ممکن و ما و ایامی مقهور است همچنین رعایت
بود از آنکه عالمان و اهل حق و بر برای العالی شایسته کنند که تمام این کار و نظر از درگاه
تلاص متعلق نیست و احوال نفرت از نزع بر ایام کارهای دیگر نیز مستعد و آماده است
در بنده و قضا و ناخت و تاریخ مردم در زرد و مسفرق میشوند و عیال و رفقای از این
کافی و نوبت نزدیکان مانند نانا قبل ازین مردم او ناخت ملکات می آیند و حاله
بنده های درگاه متعلق او نیست ناخت بدیده باشند و فرصت ندیده کرد
جمع تواند شد و این عاقبت آن مقهور برادر علی و فری و حوا و حیل
کرد و همیشه در عاقبت به سراسر درگاه و مکان و در درگاه است و دیگر شایسته
برای سر و حمیری بر پایه و نوبت و دیگر و پیر و کشته اند و این محضر و معاملات ایام
نیز از برای نایب فرستاد و عاقبت
غنایت ایام و اقبال بادشاه

[illegible]

بیر غلام محمد دم زد و دیگری واقف شود عزت بنیاد شد
سرتیپام که در مبارکی آرایش به جمیع منعمیت رسیده و جشن و دن مبارک خاتمان
حق شناسی علم را و نیکی و تقوی و اعتبار را از سر برهم رسیده و چشم جهان روشن
و باطن در آن کلمات گشته نزدیکی الی سمیت آتش ساعد جهان و جهانیان را تیره نشاند
کرانیده و در بستان بر سرستان افکند زین بهجت تبار آسمان بر سر آسمان اندر آید
کلامه که درین خانه را و آن است و بعد از آنکه میرسانیده شد می آید که در ایام سلطنت
ابن جوینم بحرین خط عید بر عید و سرت بر سرت شاملی که از انام کرد اندر
خلعت در روزی و خلعت میماند که در عید رجب روز مبارک که بنیاد بود
و عظمی و الا نشور لاج الطور سور سوز خاف بدینضا و خراسان جان
بحریت اقباس ندای هر حرفی از الی التباس با و خلعت خاصه زمستانی مطر ز طوفان
نوازش خاتمانی سر و پوشش ارادت سعادت تازه و بردوش عقیدت کرات
یاد اندازد اندر دخت و جبین عقیدت علایز میان نیایش خداوند برافروخت و دم
شیر و کور از آب نرینه جویند و در بیوج عازم مطلب است و بیام در موقوف
در خج غیبت ان الله المستعالی پس از در یافت ملازمت با دین نراده جهان
زبان بر شرف مقام نکرده ایست که اقدس جوین رسیده بعد از آن
رمان بر سر زبان هر چه بگوید اندر خشت خود به خود آبادی و ذراعت فرستاده
سروای در آن تالاب بسیار خوب است و در شالی است که محسوس است و در آن
گفت با دین و عالم قبا که او است خاتمان قدرتی به باعث بر حق
آواز است که استر و در
برکت از زبان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را که در حالت مردم کار کار آمدنی و مکرراتی
و در این باب تفریحی بر سرید و بر غیر تفریحی
سیرانقید داشت اگر تفریحی قایل بود و در این حالت
بسیار این نیست تله پستریا و چند قلو او یا تر لکن در آن
اندزیر که اگر قلو او قلو و نیز خود می طلبد او با و لیکن متفق بر کمر دیده و اگر در این طبع
و یا دیگر ملک خود می جویش است استخوانی بیش نبود چون بدست آوردن تله پستریا که
بدست آمده بدون رخصتی بطول می کشد لکن اهل علم دولت در آن دیده که پس از آن
و تفریح در زده تله چندان و تله نیست چه نگاه داشت تله دایت ملک است در یک
مطلوبه با تعلق جابریان هرگاه بیاور تفریح لیلیا دولت تله در آن که یک از میان
چند نظر بدین که تله است در تله است و چندان که کشید که او را تله تله عظمی و عظمی
کمال فکر که از اختیار بیرون نیست مطلبی بر تله است که عظمی او خانه را در آن
بشت در پشت که از خاک آری و عظمی آری محسوس و انبیا جنبه خود و اندر تله از تله
دست خودی با تله ای غیر می کشند از تله جان و آن دانا یا روزگار که خلوت و در تله
این سلطنت ابد بنیام بطریق است هم لذتی است استعداد و در بردارند حقیقت
بسیار اعتقاد عظمی از تله و تله خاصه عظمی که از تله و از خاک بر تله
کسیان خود و در تله است یکو عظمی اندر عظمی که جان و تله و تله
کار را در تله است و در تله است یکو عظمی اندر عظمی که جان و تله و تله
تله است و در تله است یکو عظمی اندر عظمی که جان و تله و تله
تله است و در تله است یکو عظمی اندر عظمی که جان و تله و تله

بحسب ظاهر این کتاب
 بیاورد و تا در این کتاب
 بنابر این کتاب
 مرهم حق
 حقیقت
 و عظمت
 مسموم
 و فارسی
 العلیه
 و الرفعة
 خاندان
 اختصار
 و این
 این کتاب
 در این
 معنی
 در این
 معنی

五

میں نے کہا کہ میں نے اسے

32

در غایت آن بود که

ست کوبه

دست کار بر میان

و اجل امارت و دیانت پناه دست و پا

بال تقاوت خاندان جاه و اجل عهد امان

سلطان و کرم کرم در عزت و کامکاری اختر برج سعادت و بختیاری کهن

است و العظمیٰ عضد الخلدت الکبریا رفیع انقدر رفیع المکان و احسن راجح

زبان نظام الامارت و الیالیات و شوکت و العظمت و الاجال میز راجح

جود و تمثال و زبد متعالی برافق سعاد و کاروانی لایع و تانید و یاد و یار

اصد و دعوات و اقیات صداقت آیات و ابله تحیات زکات محالقت

و کشت و غیر خورشید تنویر میگردد که در سحاب خبر حیرت رتر سعاد و غرور و سر

منع و مقدم نیست لزوم خلاصه راجح سکون ترن سعاد و اعتباری بفرز و ناهیه

ببارک نه چندان است و شاد و طایر زبانه که زبان بیانی را قدرت نشانی

ازان که از یزید و زبان قلم اهل و انک یی شطری ازان تواند نمود الحمد لله و الله

متمنای ملل صفت منزل بود وجود و حصول در آید و خواش و آرزو کند و دست

اعظم و عاقل اخلاص ما تر بود بطور شمس و سیرت رجا و اتق است که این عجب

ریکی رز مریدان خاص و فرد بیان با اخلاص درگاه سلطان سعادت

ست از یکجهان و عقیدت مندان خود در است در فیضی و جهات خاص و نه

باید نه چون مطلب را با اخلاص و یکجهت خود با طهارت و فیضی

که شکرین و در آید که شکر که در کار عبادت

و اما از ان عاقل

مال و

سید و عیسی علیه السلام حضرت سلمان مکتب
دین بنیاد است شاه حق اکاد که اوقات با کائنات در روز دنیا که معرفت با کائنات
دوست و دوزخ و نوزادان جهان گرامی فدای نام اقدس و اسم عالمی با در
و دوستی در امتثال او امر بادشاهی و در کمال و دانش باین حیرت عقیقت نشان در کمالی
مفهوم فرموده بود و نیت بیانی موافقت و در او به بیای عبودیت و اعتقاد اذنیته ازل
ایم باشد و زل بیع است حکام گرفت و مقام طبیعت بکشت تمام تمام حسن نیست طراوت
تاز که تمام پذیرفت حقیقت غایت را نیت و میرا و نوزادش در محبت و قدر دانی
حاکمان پیمان بخش کینه خداوند ملکستان کو کر که بر آرد و سیر جهان بانی و نوزاد الطیر
بدر آفتاب زنده بوده هر کار که گفته اند که بان قطب ملک است نبویه اهل سخن نیست
که ظاهر سیرت کجیم و وجه جمع و در نوزاد باطنیان قلب بانی نقش عقیقت و اعتقاد
بر حقیقت حیرت انصاف پذیر و نگارند نفعان که موافق آن گویای حایر و نیکو معامله آرد و در
این اقتضا حامد بر نیاید و در نوزاد بای تمام نموده و در سر ظاهر و در حقیقت
بکینه بوده و دقیقه ارد بانی رضا جوئی نامری می کنند از جانب نور خورشید
بنده خیر اندیش ملک ملک عبودیت و عقیقت دانی او فیراج نیستی سیمه یار در
بنیکه اعتقاد با آورده و در آسای نوزاد من حاشا پیشینان با طر سیرت و
در ده یافتگان کمال سربا انسا طر سیرت و دعای است عباد و انام و سیرت و سیرت
اعلام راه و حقیقت نوزاد و در نیت و اقبال و نیت و در نیت و اقبال
از حقیقت نوزاد و نیت و در نیت و اقبال و نیت و در نیت و اقبال
عبدیت حقیقت
نوزاد و نیت
سیرت و نیت

بندگی
را از کجایان بیاورد
نیز در احاطه ای و در کجایان خواندند و تفسیر
مورد شد به تفسیر منی در هر جا که باشند صاحب است و خود را از فیض پذیران
و الله اعلم اننا ايضا زيانی بخود است بلب لب بوسیده و بای بدو است و در من
عقیدت کشیده قدمه داد و بوقف عرض استاد نای بیست گاه دولت بهشت بهشت
با ایمان اقبال بایور برساند که بعد حرمان و مجوری غروری استان قبله و کومجوری غروری
باید که دلم را در نزار قطع مسافت نموده ششم ماه بدر از خلافت سید و نکلان روز دولت
و با اتفاق شکر و سپاس اکرام و احسان خداوند خدایگان بقدر مقدر در زبان حال استان
نقال بقدیم رسانیده ختم بزرایان عالیشان را ملذمت نمود سنگ استان قبله را استان
دانه سبز بای فرزند خود در می کردید بنی بنظر در آمدند با وجود خلافت و معیت
افزون است از تشریف آوردن عمده الملک الکامل بخیر وزارت کل که معطل است
نیک نده بود لرزان و مضطرب در راسان بودند تا آنکه زبیر و عیسی کای رجحان الفقهی
در روز دوازده و دیرینه اش را در جلباب خطاطوه کمر خسته زیاده عمر و دولت با
راستگاه خند است بجز دولت و کامرانی و کلین کلین است و نکلان
فروخته خطاب به القاب صدام که دوران سیاه لار عا کر خود را امتحان نمود
بسیار و الله عز و جل را بی عالی سطوت ملذذ الفقر و المال کین و تقاضا
محل بر آنکه در سبزه سوزان و باد بهار تریان گلستانه ناکست و دولت
در روز دوازده و دیرینه اش را در جلباب خطاطوه کمر خسته زیاده عمر و دولت با
راستگاه خند است بجز دولت و کامرانی و کلین کلین است و نکلان
فروخته خطاب به القاب صدام که دوران سیاه لار عا کر خود را امتحان نمود
بسیار و الله عز و جل را بی عالی سطوت ملذذ الفقر و المال کین و تقاضا
محل بر آنکه در سبزه سوزان و باد بهار تریان گلستانه ناکست و دولت
در روز دوازده و دیرینه اش را در جلباب خطاطوه کمر خسته زیاده عمر و دولت با
راستگاه خند است بجز دولت و کامرانی و کلین کلین است و نکلان
فروخته خطاب به القاب صدام که دوران سیاه لار عا کر خود را امتحان نمود
بسیار و الله عز و جل را بی عالی سطوت ملذذ الفقر و المال کین و تقاضا
محل بر آنکه در سبزه سوزان و باد بهار تریان گلستانه ناکست و دولت

و آنچه بهای نیست که بر روی دولت نهاده شده است
 بهر دو نیم کام خاموشی گزیده بر زبان این بانی که مستحق سعادت و عباد و نماز و شکر
 است و بعد که بسیار کامرانی و کاخش جار باشد دولت و لقبال باشند و کامرانی
 بر خلاف گذشته اگر باو این دعا گوئی در جوابی غیر کلماتی که می خوانی یا نه به جوفت
 حاجات شریفه مخصوص و سرور می کنند باشد از کمال خیر اندیشی نوری و دعا گوئی
 بر روی تو است عجب مشکل است که تو خود را در این دنیا ندانی
 قبل ازین با اعتقاد الطاف کرمی شجاعت شعار را در آن
 خدمت شایسته از حالش مطلع نیست که در سلامت ملازمت است یا نه
 او مبادی است این حرارت نموده شد زیاده چه ایستد شاید محوری
 بعیت ز تنها عشق از دیدار خیزد بکین دولت از کفایت خیزد در اجتماع غنی
 و مردی، مردت و اهلیت که با سخن سخن به رعایت شنایه فراوان آمده خاطر بدست
 بی اختیار این سطر حاصل نموده نادار العسر و یاسر مستوجب توجه و بیان تو
 است و لیاقت محبت و جمال عزیزی دارد و هر محفل ذکر و بیای ذیلی و بیای
 ایشان برینند داشت یقین کرد که پس عزت و انجم امور الزم الاتمام او تو چه در این
 داشت و قدر دانی و مدیانی خود را بر دوستان ظاهر و اندک شایسته
 را منتظر داشته سر رشته تحت جویبار حکم دارند و اعلام به دوستی ایشان
 بگردانیده بهرینه باعث از دست بردن بگوشی و بهرینه بهرینه بهرینه
 چه چیز است که از اینها باشد ایالت در دوستان از تو من بهرین
 ملک و دولت از

[illegible]

[illegible]

روز

(142)

ما قدم من كتابه شوقه بنودت بره...
 هم برین صفت غایب اما عقل فقول ازین اندیشه عدل نموده گفت که...
 استخبر باش درست از تاجده ادب برادر شنیده گفتند از تاجرسید که نعمت خبر
 از خود نداری که نمی برسم و سیکوی سخن نمیده کوی و چاره کار از جوی سر...
 مردم - سیکوید وجود نمیکند کوش - تا این دو مصرع خواندم خاموش شد بجا خود نشست و در
 وعظ و نصحت را از دست راه برد چاره را سر کردم تا حدیث شریف بر زبان آوردم جمله
 هست و گفت بمقتضای مودی لکهن الساس علی قدر عقولهم فی الجود انرا باید کرد
 که طبعیت پرستم که در حضرت سخن برآی و در قدم او نیز کالی اول تیر بسیار است و بخت
 کشاید برگاه این نکر داشتند که آخر با استدلالی سرکشند نبایستی در ابتدا ای این همه تقصیر
 و بر روی مندان کرد الحال که طبعیت با شفاق خداوند خوشتر است بیچارگی تقصیر
 راجع به غیبت و بدو نیست تا قسم میدهم که من بعد کمال درستان جمیع برتر ازین خست میفرمودها
 انضام در غیبت از جمیع را که دولت لایق یعنی فقر محوری نسبت شده شد برتر قیام
 بی ثبات و بی ثبات بجا آوردن خود را به بدانی نسبت شایسته است لیکن با وجود آن دولت
 خدا و اگر ایستاد و تملایش نیست دیگر فراموشیدم...
 تهنیت بجا آوردن خود را به بدانی نسبت شایسته است لیکن در نظر در باب کمال و احسان
 کمال مبارک آن گفتن بگوید نمی آید و غلامان مرا حدان به یقین میدارند آن ملک صفات را...
 جنس حضرت و محاربات و احسان انفس که نیست نه...
 چنانچه آن قدر و قدرت ندارد و لیکن باب الاله حیرت کاید هم آن بدو انفا هم در جوی
 با نیت بدی که میگوید منفرات...
 و در خبر بدی که میگوید...
 و باعث مرید الای دو سید است...
 در اول

شکم ناله و خارش کم نشود که بزرگوار نیست و در این بیماران بسیار است که در این
 پس از این که به این سبب رسید و شکر اندک آن برادر از حقیقت کارگاه را در این
 جانگاہ حوری و اوجیر جلیل کرامت گنادرادی زار را بخیرین است طبع که باز از این
 است بیست است باقی و جعل نقل تا بهت گشته که دنیا جا که نشیمن و گذر است بیست است یعنی
 آدم را خلعت کرامت دهد بنیادند اما خلعت امانت جاوید نداردند و رو بیا بهر که
 اندیشه داشت و از تن پندار بر زبان حقیقت و حال او چیست به کرامت با محبت
 عذر در حالت بطش که برادر در در چنین قبض استغداد اکنون وقت و حال از این
 است اندکی بخود باید برداشت و بی نخواهد بود که در ماتم آن محمود العاقبت مجروح
 عیال فاضله هم که بزرگ است حوری و در حبس حوی اغنیاهم و البته بهر بقای که تلذذ
 در ابله تا ضریب با بحر بند خواهد بود اما چه زبیده تا چار بدر دی و او باید راست بهر
 قضا بهر باید انداخت خوشحال در مندی که نفعی جبر در نفاق او شیرینی نماید بدانی کلمات
 که علی الرسم بگنایت در آمده اگر چه خودی بیان فرمود یکا بر این مجروح است اما از نخبه
 عنان دیرانی اختیار گنای کون و در کر کشیدی چون این ضعیف را غیر از سواب تعلیق نقد
 در دست نیست در تنی خود عاجز است و از کردار مضطرب نمیتواند بر آمد حقا که تاج
 فلک رو بر روشن در خود یافت اندک غیب بر حضور ترسیم داده در این کس که یکجمله
 منت نیست از این امر ترس را نیست قطعی روانی از بهر حیات طالع زمان و شایسته
 مانده که از در وایست منت بهت نموده بر ضدین جراحت بمنزله رجز ناسوت کربا
 و غیره از این کلمات است باقی است از خلعت کرامت که در این کس که مجروح در این
 تا میان گزاشته بعد از آن که از این کس که در این کس که در این کس که در این کس که
 در این کس که در این کس که در این کس که در این کس که در این کس که در این کس که
 اخله و در این کس که در این کس که در این کس که در این کس که در این کس که در این کس که
 حرد و عیداد که در این کس که در این کس که در این کس که در این کس که در این کس که

کرامت بزرگ عاقلانه که مستفید از آن خبر علی شکر است عجب استادت بی وصال
 منصبی را که عجب استادت در عجاای بر لباس مطلوب است خود در دعوت اجابت
 دعوت مسلمات و خواب طبعی خود را طواف بیت الله افروزی تا به روزی از این
 بی خانمان ملاحظه نظر داشته بان چون انکشاف یافته بهیت ایما حجت بشارت شد
 روزی تفرقه یک کن در دین بی وادار خود در روز غایت نام شوق دیگر روز قیامت نیز
 که نامزدانی فخر شده بید اول از شنیدن و بعد از آن از دیدن و پس از آن از فهمیدن آن خاور و
 کل شگفت و دل اندو یکین را از رگمن ببا و کدورت بستان سری سرورت در ابرخه از اول
 جلوس که عمر عزیز بلا رفت رمق و حیثیت خود را بر همانند آه از سری و حیف از جوی بسته
 حوکت بهت رفته رفته رفت عمر و تیره بخشیدای نرفت بهیوان شد نرم از سری
 سختی نرفت هیچ حسیه از نندگانی مجلسی که بقتل آمال نیکان روزگاری
 و ملقای آمانی محنت نذکان بر دیار در صورت و کار را بی برگاه و بیگاه سالت برود و
 و از بی محفل کرد که در بار ذیل مضایل است و باز نماند داخل در محبت و شادمانی شود
 و این غایت به غایت که این بی اعتد او آفرینش را در دفع کار غلط نیای بر نام آورده
 بهت که کم الفاظ در آکن و حروف سحر آید کن چون ایو در ظلمت مدله برده
 نشان است یا در مود و این بی اعتد او دانش و بقیش را در عنکبوت حرمان بر کام
 در نگاشتیم که مانی در جند مضامین دل پسند کن چون کار بر رفت کرد و در
 بین نقایب کنی است بر مفاخرت با کمانی بر او اخفت و غم خانه و در از غم
 و با بر در حد حکام از خلق و کار بیایه و اصل بر روی چنین شد و مفاخر
 در ساق به بند برود و بیک برود و بیک بیکان و ایمان خداوند اندکای این
 بی و شکاه صورت و بخت در روزی
 و به عادت بر بلالت این کوچه است
 سلطنت حق پسند در رخ شوی است این گوشت و استخوان کار و خواب در دست استغاثه

[illegible]

[illegible]

و این که می بیند در این چنین رویه است و این که می بیند در این چنین رویه است
بود جلوه ظهور داده باعث اینها ظاهر می گردید و موجب شراع دل و آگاهی گشت
بنیت که در برابر عبادات منعم حقیقی و مراحم خداوند بجا آورده بودند بر مریضانی و الله
کار آگاه از انصاف شن ترست که بر دلان طریق بخش و آگاهی را در درگاه ابجد و زکات
برای حصول برادری نفسی و جمع زخارف و نیویست بلکه از برای ابدی بی نظیر
برکت و لذت امری از قوه بفعالی آید و بسید آن رضای خدا و سایه عذاب و محنت
اتحادی و این امر حواله ای از بنده نای جبر اندیش تراوش میباید در جنب اظهار توفیق
خدا و جهان خلیفه زمان دره ایست در پیش افق بی قطره ایست و در برابر بحران
چون خلد و وقایع در خدمت کیمیا فاضلت مرشد کامل معروف میگردد آنچه تقدیر
استعداد و حوصله را از خزان دلان گرفت بطریق ارشاد و کفر نه حرف و صورتی و بی پایه
و عالم صورت را بچشم معنی مشاهده میکند آید که در صورت و معنی امری بظهور آید
نهش را عقل مدبر باین باشد چون ایام مهاجرت منقطفه سپری کنند انصار را تشریف
تریان حضور که از آن است استعمال قریب الوقوع است و خوف و ترس آید زیاد و نسبت
با و هر چه که در رویت و دلام حضور عکس پذیر صورت درست شده با
در کمال بیاض است که زخارف و ضیافت هر روز و در برابر سیل عادت زخمی تانی
در نفس است که می شود و بی آنست که خود در از قیاس بی مریض بر آورده بسید شام
سردید الحمد لله که در این عالم از آن که در برابر انکس فضا حیه ختم و بیست و بیست و بیست
سخنمند دارند تا کامیابی در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم و در این عالم
خلایق و این صورت در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت و در این صورت
در حال سکون و بی حرکت و بی حرکت و بی حرکت و بی حرکت و بی حرکت و بی حرکت و بی حرکت

بهاں مغفرت را چنانچه بخواهد در میان من و تو میسر گردد و اینده بخواهت چنانچه
و میسر گردد نیز تو سرگردان و در عمر در بهار وصال الهام و کلمه ای که در وقت غدا می توانی بران
سرا فرار نه بیانی غدا که تم بنی شانند از در الشفای عیبی رسیده مجروح عیبی ظاهر گردانیده
دیدم اندر رسیده برادر سر نهضت تازه بخشید و دل خون پرست را از تنگ روغن بادام
بخش افرانیده بر دماغ جان صلیب کلافی رو شکست و دل اندر دست رفته و تار و پود میست
کسته را برشته تفتد و عطفتم بهم میرسد و لا احرار علی بر کبی
مخمس و ... مانده دریم از قضای حق کلام عازم و شیراز از سلسله کرامی برادر ایما
که به تحقیق بگزینت دوسر دوزخ بجات فید غار ایلید و دهان طبع و ظلمت می روی و در بخت
نزداری و سپاسداری عادل حقیق برزنی و ساوس و همی همی و محروم مالی از نفعی
و حسیله بجات معنوی است و زیان کاری دنیا سرا بساوت بخودی حالی که ندهد و
جسری باقی بقا عاقل معرفت و آگاهی در و فکر دیده در بر شد کامل بار یا ضاقت
و بجای است و بر طبع ساکن فایض نشده است با ما سپید صلیب داشت از اندک تیغ
برنده تر شود چون بکشتن است و ایند که آنچه مقتضای خیریت درین باشد
توجه بفعل اندر می آید است فخر نوشته از نوشته فخر کرامی کفایت فو قات
این از است ناسع برافروخت و خاطر شکفت این خات برادر و ...
کرامی بزرگان بلند اختر که یکی اوقات معروف تحصیل رضای الهی در بر در آمدن
در سال اول بنشانی شدن است سبحانه المیزرک نهادی که تا شدات اینر کار
زودت و ... در کام بر دازبان لقبال مقدمه شد و دست و کار فریادی است
در حقیقت که ... است که در نزد کلاه جگانه و ... جبین فخر زود
بردی که ... است که ... است که ... است که ... است که ...
عمرت و ... است که ... است که ... است که ... است که ...
سکینه باز از فو قات ... است که ... است که ... است که ... است که ...

کائنات را چنانچه دنیا شده همواره بر بالای آسمان گردیده و چنان میگردد و قدر است که
ملود از پس برده تقدیر خواجه خاظمی است و دل بخت جلوه کرت و در
از در پوزه اجابت تبریک است چنانچه عالمی که خود نشد و عارض است اگر چه
کوی را که در شکر افلاک بکشته کارزار را میبکشد شریک غالب فتح و ابدانند و در
حسب خط انور نیز نور هم شمعان بطلان رسید و قوم بود که در حوضی طلایه که وجود
توت و نلم الویس بود و در بعضی است بید حق و فقیر و جمیع خویشی تبیل و قوم شمار
دو نیم شرا این قسم که خدایان کاگاه بعالم وجود شتافته باعث آبروی الویس شود
لیکن از آنجا که از قضا چاره نیست و از بریت گذار نمیشد هر اخطاری را
اختیار کرده و در کمال نوشته میشود که سکه ذات حذر که چراغ انجانه است غنیمت در
حضور از غم و آلام نگارند و تنگیهای اختیار نموده الحال در غمخواری حذر و ورشو که باند
اند بر دارند تا آواز زده خاظمی بجهان هر یکا خاظمی است
بست از حذر از در کی بای مبارک که حذر در فصل رضای از روی قدیمی نه بر سر ستان
حسب از اخطار شکست خاطر خوردن و بوضن نلم مبادرت کردن مشغول فصل حاصل
بودن است و آنکه ای که از ز غاید از زو زو فل بر بر بوده خاتم مکاره و آنکه
صنایف که در دنیا می شود و اینها بحایت الهی حاجت دین را که منظور نظر محبت
سازد و بود که در دنیا می شود و اینها بحایت الهی حاجت دین را که منظور نظر محبت
نامشاید میگرداند و در هر طبع انسان بای که بقدر و است و در هر طبع
در رکن زد و در دنیا می شود و اینها بحایت الهی حاجت دین را که منظور نظر محبت
قدیمی است و آنکه ای که از ز غاید از زو زو فل بر بر بوده خاتم مکاره و آنکه
صنایف که در دنیا می شود و اینها بحایت الهی حاجت دین را که منظور نظر محبت
سازد و بود که در دنیا می شود و اینها بحایت الهی حاجت دین را که منظور نظر محبت

[illegible]

صورتی در میزان قسطاس ادراریه در ده روز در قیاس قیاسی در ده روز در قیاسی در ده روز
عناوین که در این ممالک و ولایات و ولایت حفظ العیال استانی جمیع ممالک و ولایات
شوق است در این ممالک و ولایات و ولایت حفظ العیال استانی جمیع ممالک و ولایات
که بخاطر شریف جهانی برتر اندکند و باشد که در رسم نیکنامه که بار است بپوشیده است و درم
در باطن رسیده خاطر منیرم چگونه در او ایام و دست که نیست شریف که بار نای طلایی اخلاص
او بر محکم امتحان کامل عیار برآورده دامن آلاهی دور یکی در تنفس بی اخلاص محض است که ای
بیگانه شوم قسم برایت که خلاف نکویم و الا غره امید بر پیغمبر جان مخلص در پیغمبر جان
میراثان شغفت آمان ز بهار این مقدر ضری بخاطر راه ندرند و گفتار ناجی را چرخ
زنا نمیکند و گزاف و محمول ساخته و زنی نه نهند بدانای این بدلی تر خواهد بود آن ناخدا
ترس عقابانیده صورت عقاب کشیده ام اگر غنای در خاطر میرسد در تقوای بیارنام
جات گویم ام را سکنه در می یافتند و چرا عیار باشد که آینه خیر بصقل محبت زوده
به شد بر گزینک که در دست پذیرد و دیگر محبت چنان از دست چرخ چون از گشت
سلوک و مفادات طراز این چهار مندریکه ای آلت که بعد از انتظام ریاست ممالک
امری که منافعی طریق محبت به هر اسون خاطر نمیکرد و در خطو خانه خیر راه نمی باید بلکه برود
در از دیار و بر خطه در از آلت محبت یک و دو میاید که مراتب و مدارا میرسد در قیاس
تصور نموده بیقین دانند که بهی و آلت در خاطر و دست از بیقین از بهی و خود بخواند
زیاده چه نکار شش شود و غنای است که کلامه معانی و ریاضات زنده گمانی در زمین
طبیعت که زینستان مندریکه در خطه بطریق فطرت باید این عیار و کثرت معانی است
طولی سامری مندریکه در خطه کلامه معانی در خطه فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت فطرت
نظامی خانه نیکو در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه
نظامی در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه
نظامی در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه در خطه

خاطر نشانه در ملک فغانید و از زیر پرده هر دوش زانین نقش نیلای بر صفی صورتش و ان
جانی بر دوش در طبعیت از روی در نیم صبا بوی گلزار می آید نرگس در نظر عشقین و چهار
شمار طبع در بار آن کف نور خزان صافی گردید بر روی صفتش از و نظر نگین و در میان سحر و شاد
دین رفتن پذیر بیماری گشته و از شکاف کلک عجز نیستی خدشید فیض بر صفی خالودوی
القطون والا خود بر تیره انداخته قیامه این کلک عجز نیستی است که در زشتی سبب
گوش خاطر خوشنمندان باریک بینش را گشته و این کلام است که نقلی طوطیان شکر مثال
اسید که نگیند رفته و بیا و آسمان پنهان وجودش در ریاض توانای و بیعرب لطف غایت
ترتیب داده از وجود حرات جری نیلی و آسب کینه نیلوفری محفوظ و محروس دارد و عجب طبع
عالمش که من آرای گلستان شاد و رونق افزای کلین زندگانی است در سیموم عین الکمال زلفان
مرو و محمول است و در دوح بنی هر چند این طالبان ضد بسیاری دیده ظاهر بانی دل دیدار
و البطلان انواع از و احوال بر خنیده و در دوستان ملک که ندام حیات است بهره بار طبع
دش طو ندیده لیکن روح محبت و یه محبت به نوجو نماند دل مجید که با وجود شمع
محمی صوری بر صورت حدت افتد و تقوی میجوید اسید که نزدیکی بفتاح غایت اندکی
بجای اصلت که بقفل جای بسته است بهین گونه بکن بد و نماند صفت بود در نیم حصول طوط
زرا نی که اشتقاق عیم آن صفت نفس فتاح چنین در رنگ طبع نیر اعظم عالم
را در تیره و احوال طبع سکون نموده بر کس کشت و شجور در سر دلد و بخواند که بفرجه جام بر
غایت در عصبانیت که سرست باده عرفان اندر سرخوش گردد و از نخل نلدی که در دست
زبان بر آید و از نیازی دلد و اسید که اگر طبعی نظر می یابد و مقبول طبع بلند نقل
بسمند افته بیکر که عالمی که روان خود را در جنگ ملک بر آورده طالع محرم و سبب
بر آسمان سبب جوی نصیر را در عین آسمان دولت و مثال اسید اندک که در نظر می کنند
والله من و این قدر من معلوم ایام اقبال

[illegible]

برای بختی میگردند نه بودی عشرت جاده شطای قطاب فانی در پیشگاه خدایا مان رود
ربانی کوشش هر روز کارا بریزد زنده دیا خورنده و خاطر افلاک تا نزد رستم خدایا
که چون آن تری بر لب و جاده آن امیدگاه دردم قرین بهجت و عزت مجا و در دست
الهم بعد و المنة که آنچه ز کرد باطن محبت موطن غیر اندیش آن و در فی الزمان بود و در مکتبی
مجنسه ظهور بعد و در فصل خدمت منزل بود و کیت آن بخیر است بوجه بروز جلوه و کیت
امید و است که بر با غنوی با کمر و دولت آن رفیع در جت کسب حاشش بحال و
کرد قادر مطلق این عطیة شایسته ای را بختی نام ارباب دل و احشام است این
منیع الن و لمان آن مشغی و دستان و فزنده و مبارک گردان و وطنه نام است
و کامرانی و حیت نبی و نیکامی آن غلظت حسنات را بهیچی گزینند برانته و بعد از شهادت
جهانیان و راه و باعث زید الطایف فانی زمان و سبب و خور اعطاف شاه عالم و
کنند و زیاده و دولت باد و در شیرین رقم شدم ز تو ای شکر من خطاب
این نام کام را ز خلوت میان بس است تا آنکه بخشش آید اکبر محمد تیر صاحب سنگ و
نخستین نکران ز کین و ادای ای شیرین ز دوست در بیان علم و فن رقم رخ باید که زار
دستانی طبع که یاکا شما باز از آن راه توفیق تواند سرود و همین دم رشتنای خدمت شایسته
اگر قدم رنج و دند منت بر خیم در مند عود میکند در دایره ای همی مایه زرقم میکند
اگر دلی خویش همچون میگردی در همیشه بیدار در دل و تالمان اندیشه باشد در شایسته
فرزند از معنوی آنمرد دیده اعیان چشم خرد را در سنای تازه که اگر در دیده و نظریه
ترشده لبست سیرالما از دیدار در شان آرد و میکند اگر آن آبروی آن عالمی
تبر خاند دیده را در الی عود با مردم حشمانه شش خویش دارد و بهیچ
کو کس طبع غیر مکرده او در این کار که در راه و در اندیشه و در
و القطار ان ابروی اللسان علیه که در دیده و در الی سلووم چشم جزو است

تلاوت شد و این بیت دیدم شوق کرده شریف آورده بودند مجلسی در خانه
نمودند و چون گفت که ملائی آن جزو کار و بدینان چیزی نیکو را امروز رحلت است
شرفی هم در ایام دارند و الله بدقت که باشد بحسن اتفاق و قوف است خواست
غیر از عماره و در بنوهاره بی اندازد باشند شرح ریت استقاضی که در برودند
اشاد نصیب دل دوستی نزل شده از حسن توفیق دایمی طبع و قادران یاز نام استاد
از خیر و رحمت تقریر میرد و در بر بر صفای غیر مزیه بیان شستیا و بر دانی و
منعمه تحصیل حاصل شده است همان به بر سر مدعا و در حقیقت خوب است صریح
و معنوی از نینو فطرت عالی بدیده عرض نور علی اندکی رسایید مکتوب کردی
را که درج الدی شرف و در نظم بود بگوئی گذرانید از روی میرایی بر در است
شرف صبر یافته همان که غایب گرفت بلا وقف متوجه دار شرفه نشان اقبال
نشان باید شد که صاحب قدر دل است مجلسی آنحضرت مجمع آن که یازان اهل
بیت باشند محله بیت در این عترت که در حله و یکس میان آن باز نای باید و بسی
دوست عزیزان و یارای در دست است و خلف و اعدا و اطوار که طالعان و موی
مختارین گرفت و اخبار که جزای در دست تبارین از یک با فعلان است در برادر
از قوه فعلی آن روز دیگر ممکن نیست اگر کسی از روز و زالی انبیا صحت نرفت
فقیر را سیر معالک اندر زبانی میا و فیاض شاعر می رسد ایضا بیت خوشوقت است
از آنکه این خط در دست که ریز از جبرئیل باشد رفع خواهد نمود اما آنچه در میان است
که در بسا و نوکری و مقصد است و در این میان کوفه و غیره که در دست
عجبا که اسما خود نمیدانند در میان و در محبت شریف و در میان و در میان و در میان
آنقدر که بحسن و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
میرود و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان
که در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان

کمال

درین وقت بهمان جزوی انکسارفت هیچ حمید یادید نزد ناکامی محمد حمید که باین
و سفر کزین بهیم کای بسوی مقصود ننهاد به بانی محمد یوسفی و استانی و نه بانی محمد
تدم فتمین است و اشتیاق ایشان را که مل در گذشتش آن منته بهر حال
میکردند که در این ایام دوستان است و جزو وی اجابت که مانا قرع آن در ازل بنام این سر
زده اند از ندکی سپردن حاطر نیست امید که این دو کام بخش در شکش تعلق و بجزو باز
باور در شکی نام و نسبت کمال روزی که در نا ایستم ماه به بنارس رسیدند بهانه سال
بهشت کمال که از دیر باز بزرگ داشت از آن کو وی و شکست و خرابی دل آنرا هیچ بر نرسید
بر شکست این دو چون به اند دل در بند این نهادند و در الحقی چگونه تمام می شود بزرگ
جند طایفه از شکست و برستیدن آن عبادت است و افرونی و محوری چه زیاده
فونی که مرد به دگون جوش میزدند و پوشیده مانند که شجاعت و جلالت در تربت جای
میکند که بهمان جاه رسیده دولت کورنش در لاله ریافت و نامه نامی را در نظر نشود
آدمی اعنی که در ایند چون شتمل بر کمال صد اقد و به بانی محمد حمید که باین
و معاودت نمودن آنها باینل مقصود بود باعث استیجاب و خوشتر قیبت حاطر طهرت
با فر کردید و جایی بیک شمل مرام معالیه از بدین نگاه عظمت و بهر دستوری معاودت
یافت و زانجا که حواله اسامی حواله نامه ملکتوب به بانی محمد حمید که باین
حمید است به نامه کوی مصحح که از بندگان بارگاه ننگه شباهه منفرد سال حواله بزرگ
وزیر امور و بهیست ترتیبش فکر بر ترکیه آن است خیرال باریک است نیست عمده
الکلی معاد الیها و بهیست به بانی محمد حمید که باین
نوشته باد حواله به بانی محمد حمید که باین
کام به بانی محمد حمید که باین
نامه بیانات اند و حث ایدوی العاف در الزان و حمید و به بانی محمد حمید که باین

فتح عقیدت و المومنان در دست خیر اندیش و لشکران فخر سیف این بود
 و درین راه با است و اقبال پناه سرمدگان از حسن اعتقاد خیر اندیش که از راه قلم محمد
 سرچشمه این مایه بود و عاقلان کشت نواختن امکان قدر دان سلا خیر اندیش
 از بد و خوشی به خیر عالمیان یافتن سعادت دایم و دولت است این در قلم
 شریف شرايط و طایف الفیاض سید بند و المنه که در بخلا کیفیت صدق اظهار
 و عقیدت بر عزت باطن خود شیهه تمثال ظهور سبوت و اینجین بر نهان عجبت در برابر
 طاعت خیر کمال کشت با دنیای این عجب حسی که از مکر کز داری و مکر سببان بر رجا
 تقدیر رسانیده خیر اندیش بر جیب که بوقت مستوری ایشاد پناه به جنتی آن
 سرانجام عزت متعلق سالی است چون حکم جماعت باطلت الیانی بقیه میرسد
 کرامت لغاد یافته اسید که عطر سینه غنی و عجیب که هر آینه بار زور و دولت دو
 آورد قدم بهجت از دم نور آگهی شود زیاده چه عرض نماید در این راه
 در سه توبه و در عبادت الهی در اخلاص و خدای که گیمیا سعادت دو
 نامشده ای پیر و زرد و آواز و وزارت و اقبال پناه رافت و احلال در
 دستگاه خانانیت ان شفیق مهربان در دستان باد در زشتیاق ملاک کبر الیارات
 که خلاصه مطالب در ریه مقاصد و آری است چه نویسد و چون توان نوشت
 که بکدام روش در زنده و بنده ای راست بیاید اید که سینه در زور و عجل در
 این راه فرخنده فرجام شادمانی اجاصا آید و بخلا طوم از کمال تقدر باقی
 ملاذ نوشته بود و رجب برین روشی کرده و تحرات کرامی اندر زینت و در کمال
 که نجات محبت با کمال سیرا شوقی است و در این راه سبب و داد و
 هر دم نزد و در کمال و در این راه سبب و داد و در این راه سبب و داد و
 در این راه سبب و داد و در این راه سبب و داد و در این راه سبب و داد و

در وقت کم این گاه که ای دوستان صبیح را بر ای مندا صفت منتظر
 یاد میفرماید باشند که یعنی باعث انبساط و مستدر و دل
 بر تر اندازد و تحریر و تقریر بند نشود شرح این مقصد در چندین
 پرچمون و مشهوره کتابی خبر و مدعای میشود که زود در محبت و وفاداری
 نود و دواتی دو باس شریک حفظ عیب که مقتضای مکارم اخلاق و از ان رفیع
 به نصیحت و در آید و کمال در با جلی همیشه منوبه الله که درستان را در
 گاه سلسله دارد که در ایقایی سر رشته یکا لکی این بر سایی و متوجه اند از این که
 تعظیم نمودت زود حالت جاعلرت جسمانی و در حصول مکالمه در و عالی تر در دوده
 اند تر که میبایست باطله و صیایف الحاله سرور و ضبطی ساخته باشند عواقب
 مقرون باد و در دست صاحب و در میان این رسم همان زاری
 خود تکرار ای سید و اصحاب شیرین کام گردانید باز تکلیف عیافت نمودن و بر سر
 افزون فای از تکلفات عرفیه نخواهد بود و ایامی خدام باید خود در کعبه
 که نفعی از راهات حرف کر ای خدای خود از از جمله نعمات
 بیشترند و در از یکتای و یکا لکی منصوب است و در صورتی که تصدیق و تشریف
 نشان باشند و جو که بوم از لای
 این ساخته اعلی و اندک فقیه باشد و ای باستان و پس در و در
 در سلسله و سلسله و طبع از مشغول حق بر سنج و در دست بوده باشد
 برای حق بانی و در دست که در تیر یازیم دست و قضا و قدرت همیشه
 او را از وضع و وضع از
 صف و نا توانی اند و در
 اگر متعال باید بود گانه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ملکائی

بار از سخن مدح مقولان سبع بشمار زبانی حسن قبول پذیرد و چون هر دو امر
 ولای سعادت را میسر است چه بی نشان از روی شیرین کالبدی
 و بی نوح از دلان سخن آید و چون بر نیروی طبع و فهم در دست رود و کلام
 مورد تائید الفاظ و کلمات را ضمایان و جزالت بیان و سلاطت کلام و لیدر
 یابد و به اندازه جودت نهان و منتقال نکرانین مایه تازه چاشنی لذت بر نعلیم
 قیصر را ایازد و منت محض از برای تحصیل خستیان و آفرین از دوستان و ترش
 جامه کنز دنیا و کوشش و ارم آوردن نشات اواره چهره از جود و زویدان باور
 بری و ضعف اندک کبر و بت ادا و لیلیم سفور کلفت حد یاران با جو بر اختیار
 کرده بدعا و خیراد آرد و اگر مقتضای حق اللان ضعیف نمایی و لغوی فراست
 و اعراض العین باشد به سوز و نه کانا نیک سحر است بکار برده بسجز حقیقت و حرف
 کبری آتش نشانی کند که سینه بدین با سخن و بعد مدون نه زنده را قطع است و نه زنده
 را حذر الله کبر فاش حوی و خوش میاید که در خزانین را بر غنبت مطهرین فاش
 و عام بسیار و در آنچه بر می دیگران می مالد بالتمام و جرمه آید که
 می آید از دوا و الفضال و الاکرام و عیال سبع الی حد و در این
 است که این ملک را که در این حد و در این حد و در این حد

در این حد و در این حد و در این حد
 در این حد و در این حد و در این حد
 در این حد و در این حد و در این حد

در بر اهد بر کاغذ غرضش بپوشه قرآن عملد بکینه طبعند
 هم بر بر این اسامی پذیرفت مالک الکتاب کتابت الحروف
 به بر ز اختتام این کن محب یوسف دیبا بنده در دهستان
 بنده در مکان بنده بود که با اختتام رسیده السلام

هر که خواند دعای طبع دارم نزدنگ من بنده کنه کارم نوشته بماند سبزه سفید
 دینده را نیست خردا من نوشتم عز که دم روزگار من تمام این بماند یادگار

